

ترجمهٔ البرهان المؤيد

البرهان المؤيد لصاحب مدائد مولانا القطب السيد
احمد الرفاعي الكبير الجامع بين الشريعة والحقيقة
الكرامات والمدد الشهير رضي الله تعالى عنه

مترجمی
احمد ثریا

با رخصت نظارت جلیلهٔ معارف طبع شده‌است

استانبول

در مطبعهٔ (محمود) بك در جوار باب عالی در جادهٔ
ابو السعودده نومرو ۷۲

۱۳۰۲

ترجمهٔ البرهان المؤيد

مترجمی
احمد ثريا

با رخصت نظارت جليلهٔ معارف طبع شده‌است
استانبول
درمطبعهٔ (محمود) بك درجوار باب عالى درجادهٔ ابوالسعود
نومرو: ۷۲
۱۳۰۱

اخطار

غوث ربانی مولانا سید احمد رفاعی قدس الله سره العالی در سال پنجصد و پنجاه و شش وقتی که از سفر حج بکوی (ام عبیده) باز کشت در انجا نصیحتهای مؤثره فرموده بود آن نصیحتهارا شرف الدین عبد السمیع الهاشمی الواسطی جمع کرده و نصیحتنامهٔ عربی العباره تنظیم فرموده و نامش (البرهان المؤید لصاحب مدالید) نهاده اکرچه مشایخ و علمای متقدمین و متأخرین خیلی نصیحتنامهٔ ترتیب کرده اند ولی مانند این کتاب مستطاب نه از قلم معجز رقم فقها و نه از خامهٔ مشکلشای مشایخ باین سیاق ظهور نیافته لهذا فقیر آنرا بلسان فارسی ترجمه کردم والحمد لله ذرمدهٔ دو هفته بترجمه اش موفق شدم اما عمدهٔ سببش از اسباب ترجمهٔ این کتاب انیست که از سلسلهٔ آن پیر بزرکوار از مشایخ طریقهٔ علیهٔ رفاعیه صاحب السماحته و السیاده مولانا السید محمد ابو الهدی الصیادی مارا تشویق فرموده بود وانشاء الله دیکر ترجمه اش بلسان عثمانی خدا مارا موفق خواهد فرمود

احمد ثریا

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد وثنا برای آن خدای که در بین خود و مخلوقات خودش کمل واصفیا واحبا یشرا واسطهٔ وصلت اتخاذ فرموده آن واسطهٔ کاملین که همه حزب خدا هستند (وان حزب الله هم المفلحون) ورضی الله عنهم ورضوا عنه پیغمبر وانبیا و اولیارا آزان کمل اختیار فرموده (اولئك الذین هدی الله فلاخوف علیهم و لا هم یحزنون) مارا نجاتم و افضل آنان علی الاطلاق مشرف ساخته او هم سید وشفیع ما که حضرت محمد است ونورش جمیع افاقرا منور کرده و تاروز قیامت برهان معجزات باقیه اشرا مؤید نموده وافطاب دائرهٔ وجود اهل بیت را برای ما امان ساخته واصحابشرا برای هر مقتدی اهل عرفان و شهود را هدایت کرده واتباعشانرا بکرامات ظاهره اکرام فرموده واعلای مقامات فاخرهٔ باهره را برای انان مهیا ساخته علیه وعلیهم من الله افضل صلوة و اتم سلام مادامکه درجهان بدر تمام لایح وظاهر است صلوة وسلام خوشبوی برایشان منشور کردد (اما بعد) عبد فقیر بمولای میسر هرامور محمد صالح المنیر از جهت پدر دسوقی حسینی واز طرف مادر رفاعی حسینی میکوید که طریقة

موصلنه بخداوند رب الارباب عين شريعت است بلاشك و شبهه ادنى فرقى ازان ندارد اشرف كتابهاى مرشدين وتربيه كنندهٔ سالكين وهدايت دهندهٔ مهديين بشريعت سيدالاولين والاخرين كتاب سيد ما است كه مرشد كامل و ملجاء و مقتداى به فاضل سيد شريف و صاحب هداى منيف جدما كه معروف ومشهور است بنام السيد احمد الرفاعى الكبير رضى الله عنه و آن كتابرا البرهان المؤيد لصاحب مداليد نام نهاده واز مجلس وعظش جمع وتاليف كرده جامعش عالم علامه وحاذق فهامه ايست كه الشيخ الجة الولى شرف الدين ابن عبدالسميع الهاشمى الواسطيست آن كتاب هيج فضيلتى نمى كذارد الا كه همه رامى شمارد وهيج فائدهٔ نمى‌ماندكه اورا مستوعب وشامل نباشدوآن كتاب بعبارات رايقه و اسلوبهاى فائقه آمده يعنى تاليف شده مؤلفش صاحب مقامات مشيدة البنيانست وريختن كتاب مذكور دراين سبيكهٔ بديع الاسلوب ابداع آن بديع الذمانست درغايت اتقان مثل نسج حريرى انرا درسلك نسج آورده لهذا براى ابكارمعانيش مبانيشرا محكم بجاوهٔ ساختهودر آن كتاب ايضاح فرموده استكه درحقيقت شريعت عين طريقنست و هر طريقنى كه مخالف امر پيغمبر باشد زندقه است جه طور زندقه نميشود كه سيدما رسول الله صلى الله عليه و سلم براى تنبيه مسترشدين اين حديثرا فرموده (من احدث فى امرنا هذا ماليس منه فهو رد) ومحقق باشدكه براى تعليم مكارم اخلاق ابداع خوب كرده و در ميدان امتحان سبقت

احراز نموده است و همه اولیـا از حوض فیض مورود پیغمبر استمداد کرده وهر یکی از اولیا بسـنت سنیهٔ پیغمبر تمسـك نموده وتشبث باخـلاقش عهد وپیمان کرده اند بمثل گفتهٔ صاحب براة رحمة الله تعالى فرموده



وکلهم من رسـول الله ملتمس
غرفا من البحر او رشـفا من یم

(ودیگری فرموده)

عبارا تناشتی وحسنك واحد
وکل الی ذاك الجمال یشـیر

این کتـاب که منهج راه صوابرا هدایت کنند ایست بطوریکه بمارسیده طبعشرا خواهم کرد که نفعش بهمه کسی شـامل باشـد خصوصا برای مرشـد ومسترشدنیکه ازاهل طریقتند این کتاب برای سـالکین تبصره وبرای واصلین تذکره ایست ولازمست اینرا بدست راست بگیریم وببوسیم ولایق آنسبت که بداندانهای پسین محکم آنرا ضبط خواهم نمود وانشـاد این بنها لازمست

که راوی وسامع وتالیش همه را روایت کنند بمثل کفته‌ما
(ذا کتاب عم فضلا نفعه دوما یجدد وهو بین الکتب فرد مثلما
عملیه مفرد وعلی معجز احمد هو برهان مؤید) برای تبرك
اندکی ملخص ترجمهٔ حال جمیل ان سید جلیل می کوییم که آن ذات
سیدما ودردنیا وقیامت ذخیرهٔ ما وهم امام همام عمدهٔ حجت ما
وازمعتبرین مقتدای ماست وانواع محامدرا هم جامع شده است

ولیس علی الله بمستنکر
ان یجمع العالم فی واحد

احوالش بمعرفت خدا هدایت دهد واقوال وافعالش بجهت
جل وعلا راه مینماید همهٔ ابرار بولایت اومتفق وائمهٔ اخبار همه
بفضیلتش شهادت میکنند آن ذات حضرت الغوث السید
احمدالرفاعی الحسینی الامجد است قدس الله اسراره وضاعف
انواره امام شعرانی قدالله سره درکتاب المنن فرموده است
که جمیع مشایخ اتفاق کردند که قدرسید احمدالرفاعی ازهمه مشایخ
بزرکتراست ودر روی زمین قطب الاقطاب اوست وخیلی
چیزهای دیکر هم کفته است (مترجم فقیر میکوید که بس
ازمطالعه کردن کتاب مستطاب آن ذات خجسته صفات اشهد
بالله من هم مثل شعرانی بعلم وجدانی دراین مسئله کواهی میدهم
وبا اومتفق هستم) امانسب شریفش ازجهت پدر رضی الله عنه

معلوم ومشـهور ودركتاب موثوق‌به منشـور ومذكور است
نسبت نسبش بسـيدما امام حسـين ابن‌السيدة فاطمة‌الزهرا دختر
سيدالعالمين واشرف المخلوقات صلى‌الله‌عليه وعليهم اجمعين ثابت
ومحقق است امام‌محدثين عمدهٔ علماء كاملين‌ولى‌خدا الشيخ عزالدين
الفاروثى الواسطى دركتاب (النفحة‌المسكيه) فرموده است‌كه
دراين سلسلهٔ مجلهٔ كبرى درهٔ وسطى شيخ‌ما است كه‌آن سـيد
احمدالرفاعى الحسينى است مابا‌تباع جد اوعليه‌الصلوة والسلام
بمقام بزرك رسـيديم وهم درانجا ثابت قدم شـديم خدا بشيخ‌ما
خطيب اونوى رحمت بكندكه‌درحق او باين معنى‌كفته است شعر

لنسـبة احمد المولى الرفاعى

لطه و صلة عظمت مقـاما

سرى برهانهـا شرقا وغربا

و صار معطرا يمنا وشـاما

واما‌نسب شريفش ازجهت مادر رضى‌الله عنه آن هم نوشـته
ومنقولست ازرا علماء فحـول تصحيح كرده وكفته اندكه بصحـابهٔ
صاحب النور والسرالسـارى سيدنا ابى ايوب الانصارى منتهى
شده‌است وصـاحب الترياق باين تصريح كرده بمثل اينكـه
شيخ الاسلام ابن جلال والفاروثى وديكرى هم اشارت فرموده

اند و بسیدما امام ابو بکر الصدیق نسبتش رسیده لکن ازجهت مادرجدش که امام جعفر صادقست کذا نسب او بعمش امام حسن اوصل شده لکن ازجهت مادرجدش که امام باقر است واین مسئله معروفست درنزد آنانکه چیزی ازعلم نسب خبردار هستند ·

(بشارت ولادتش)

اینست که شیخ منصور بطایحی قدس سره رسول الله را صلی الله علیه وسلم درخواب دید ورسول خدا باو گفت یامنصور من بشما بشارتی میدهم که خدای تعالی بجواهرت بس از چهل روز یك فرزندی میدهد که نامش (الرفاعی است) من چه طور رئیس الانبیا هستم اوهم رئیس الاولیا است وقتی که بزرك شد اورا ابکیر وبشیخ علی القاری الواسطی بیر تسلیمش بکن تاکه اورا تربیه بکند زیرا اودر نزدخدا خیلی محترم است وازین مسئله هم غافل مشو پس ازان گفتم یارسول الله علیك الصلوة والسلام امر امر شما است صاحب (ام البراهین) بمثل ما اوهم گفته است

(اما ولادتش)

رضی الله عنه درکوی (حسن) از اعمال واسط عراق (بام

عبیده) که معروفست واقع شده روز پنجشنبه درنصف اول شهر رجب درسنهٔ پنجصد و دوازده ازتاریخ هجرت قدم درعالم وجود نهاده مولانا (احمد بن جلال) درکتاب (جلاءالصدا) درترجمهٔ حال او قدس سره فرموده که اوعالم وفقیه ومجود ومحدث بود وهم اجازات و روایات عالیه واشته شیخ الاسلام (ابن السبکی) رحمهما الله فرموده که اورا خالش (منصور) تربیه کرده و بمذهب امام شافعی فقه را تحصیل نموده همه فضائلش ازضیقت وقت نتوان کفت مناقبش انیقدر زیاده است که محصور نخواهد شد ولیکن بعض صلحا کتاب علی حده برای مناقبش تألیف کرده اند (اما شمائلش) صورتش ازهمه صورت شیرنتر (سید عزالدین) درکتاب (وظائف) فرموده که (سید احمد) رضی الله عنه دربین قومش قامت متوسط داشته اسمر شیرین کندم کون بود رویش کم کوشت وسعت جبهه داشته چشمانش سیاه رویش کرد دهنش شیرین وقتیکه سخن میکرد دلهارا می برد ووقتی که سکوت میکرد دلهارا بهیبت می‌انداخت اما خلق معنویش ازین زیادتر و بزرکتر است (امام سبکی) درکتاب (طبقات) دربحث او فرموده که ازاخص اصحابش (شیخ یعقوب کراز) کفته است که سید من (احمد) درمجلس بود باصحابش چنین فرمود (ای ساده) یعنی ای بزرکان نجدای عزیز ومنزه شمارا قسم میدهم که هرعیبی که درمن بیبنید بمن بکوید انجا (شیخ عمرالفاروثی) کفت من عیب شمارا انیقدر میدانم که

مثل مااز اصحاب تما است کفت ای عمر هر وقتی‌که سفینه
سالم باشد اانکه در توی سفینه هستند انهارا حمل توان کرد
اندکی از تواضع وشفقتش فرمود وکفت هیزمهارا جمع میکرد
وبخانهٔ بیوزن ومسکینان می برد وبعض وقت آبرا برایشان پر می
کرد درزمستان وتابستان دو پیرهنرا جمع نخواهد کرد دردوروز
ویاخود سی روز یك دفعه خوراکی میخورد (فاروثی) کفته
استاد ماشیخ مکی واسطی فرمودکه باسید احمد الرفاعی یك شب
درکوی (ام عبیده) خوابیدم درانجا چهل خصلت ازخصلتهای
مصطفی صلی الله علیه وسلم در اوحساب کردم ظاهر احوالش
انیقدر بودکه دانستم باطنش‌که میداند چه طوراست (اما کرامت
او) یکی ازآنها انیست صاحب (البهجه القادریه) فرمودکه
او با اصحابش برکنار دریا بودند وآرزوی خوردن ماهی کردند
همانجا ماهی بی حساب بروی آب بیرون شد خیلی ازآنها کرفتند
وخوردند تا سیر شدند بعض اجزای ماهی دردرون تابه مانده
بود اشارت بآنها کرد ودعا خواند خدا همه‌را زنده کرد وازان
آبی که آمده بودند ورفتند ودیکر ازان کرامتها خطاب کردن
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بااو ودیکری ازانها دست دراز کردن
پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وسلم وبوسه‌دادن او (فاروثی) کفت پیغمبرما
بصحت نسب او شهادت کرد دروقتیکه شیخ درمقابلهٔ حجرهٔ پیغمبر
ایستاد وکفت السلام‌علیك یاجدی درجوابش پیغمبر علیه افضل
الصلوة کفت و علیك السلام یاولدی درانجا بوجد آمد وکفت

فی حالة البعد روحی کنت ارسلها
تقبل الا رض عنی و هی نائبتی

وهذه دولة الاشباح قد حضرت
فامدد یمینك کی تحظی بها شفتی

رسول الله صلی الله علیه وسلم دست مبارکش دراز کرد اوهم
دست شریفش‌را درجماعتی که نود هزار مردم حاضر بودند
بوسه داد ومردمان دست پیغمبررا میدیدند وکلامش صلی الله
علیه وسلم استماع کردند تنها این منقبت بدیگر مناقب بسیار استدلال
خواهد کرد وذکر این منقبت کفایت از دیگری میکند واما
نظمش خیلی است فصاحت وحکمترا جمع کرده وانچه رهنمای
بخدا ودلالت بچیز های خیر میکند از انیست‌که کفت است
(تعود سهر اللیل) (فان‌النوم خسران) (ولاترکن الی الذنب)
(فعقبی الذنب نیران) (وقم للواحد الفرد) (فللقرآن خلان)
(ینام الغافل الساهی) (وما فی القوم وسنان) (ویلهو معرض
اللاهی) (وعند القوم احزان) (هم والله فتیان) (اذا ماقبل
فتیان) (واما تألیفش) آن هم خیلیست آنکه ما میدانیم
(معانی بسم الله الرحمن الرحیم) (وتفسیر سورة القدر) که
درفن تفسیر (والروابه) که در علم حدیث است (والطریق
الی الله) و(حالة اهل الحقیقة مع الله) و(البهجة) این سی

کتابیدر تصوفست و (شرح التنبیه) درفقه شافعی و (الحکم) و (الاحزاب) خلاصه عدد تألیفش شش صدوشصت دوست ۶۶۲ واین کتاب مستطاب وغیر ازین (اما وفاتش) خود خبرداد هم چنین شد مقدار یك ماه بدرد شکم مبتلا بود آخر کلامش اشهد ان لااله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله بود روز پنجشنبه وقت نماز ظهر دوانده جمادی الاولی درسنهٔ پنجصدو هفتاد وهشت در روزی معین درکوی (ام عبیده) وفات کرد رحمة الله علیه رحمة واسعة مدة حیاتش بعدد حروف (الله) وکفتند مدة عمرش (الله) است باعتبار الف ملفوظه وکفتند تاریخ ولادتش (جاء ید سرا الرب) وتاریخ وفاتش (لله جاء بد سرالرب) رضی الله تعالی عنه وعن اسلافه الطیبین الطاهرین وعنا وعن جمیع المسلین وآخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین آمین

م

البرهان المويد لصاحب مدالبد مولانا القطب السيد احمد الرفاعى
الكبير الجامع بين الشريعة والحقيقة صاحب الكرامات
والمدد الشهير رضى الله تعالى عنه

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد وسپاس مخصوص خداست حمدیکه ایفای نعمتهای او وزیادی نعمتشرا کافی ووافی باشد آن جوهریکه جسم همهٔ وجود وسبب وجود هر موجود است آن درهٔ نبوتی که سیدما ونور چشم ما وپیغمبرما رسول مکرم حبیب الرحمن محمد است صلی الله علیه وسلم صلاة وسلام برآل واصحاب وعترت اوواحباب وتابعین اشرا تاروز جزا خدا احسان بفرماید آمین آمین

(اما بعد) آن عبد محتاج برحمت خدا که (شرف الدین بن عبدالسمیع الهاشمی الواسطی) است میکوید خدا باومرحمت بکند وبفضل خودش کناه وذله اشرا ببخشد جماعت بسیار ازمحبان بابرادران صالح این کتاب مبارکرا ازدهن شیخ ما وملجأ ماشنیدیم که او بزرکترین ملت اسلام واستاد خواص وعوام وهم قطب وغوث اولین است آن شیخی که خدا اورا دربین اولیای خودش ببوسیدن دست پیغمبر صلی الله علیه وسلم ممتاز ساخته است صاحب نعمتهای بزرك وخوارق بسیار خوب وحامل تکالیف خفیف وکران شیخ بزرك وسید ما که (السیداحمد ابن السید ابی الحسن علی الرفاعی است رضی الله عنه ابن السید

يحيى ابن السيد الثابت ابن السيد الحازم ابن السيد احمد ابن
لسيد على ابن السيد ابى المكارم الحسن المعروف رفاعة المكى
بن السيد المهدى ابن السيد محمد ابى القاسم ابن السيد الحسن
بن السيد الحسين ابن السيد موسى الثانى ابن الامام ابراهيم
لمرتضى ابن الامام موسى الكاظم ابن الامام جعفر الصادق ابن
الامام محمد الباقر ابن الامام على زين العابدين ابن امام المسلمين
وزبدة آل النبى الامين الذى امتحن بانواع البلاء امير المومنين ابى
عبدالله الامام الحسين الشهيد بكر بلا ابن سيد الامه وسند الائمه
زوج البتول وصهر الرسول الذى قدره كاسمه حسن وعلى امير المؤمنين
ابى الحسنين الامام على رضى الله عنه وعنهم اجمعين آن وعظ
ونصيحتهاى كه ازدهن شيخ رفاعى قدس سره شنيديم زهجرت
پنجصد وپنجاه وشش بود آن سالى بودكه از سفر حج مباركش
باز كشته قدس الله اسراره وضاعف ارشاده وانواره درموضع
اقامت شريف خودش دركوى (ام عبيده) برسر كرسى وعظش
نشسته جماعت بسيار بوديم درجاى اندك باخيلى مردمان درانجا
جمع شده بوديم آن كتابرا (البرهان المويد لصاحب
مداليد) نام نهاديم آن شيخ واعظ وسيدما غوث شريف نام
مباركش (الرفاعى احمد) است آن وعظهاى كه ازدهنش شنيديم
وجمع كرديم همين است كه ميكوييم رضى الله عنه ونفعنا الله به
كفت

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد وثنا مخصوص خداست آن حمدیکه بآن راضی و بذاتش لایق باشد صلوة وسلام خدا برسید مخلوقاتش نازل واز اصحاب وآل واتباعش خدا راضی باشد (ای بزرکان) زهدرا برخود لازم شمارید زهد اول قدم انانسدکه خدارا عز وجل قصدمی کنند اساس آن تقواست وآن هم خوف خداست که راس حکمتست وجامع شدن بهمهٔ اینها بحسن متابعت امام ارواح واشباح سیدمکرم رسول الله صلی الله علیه وسلم حاصل ومیسر کردد واول طریق متابعت بحسن اقتدای پیغمبر میشود آنوقت بحدیث (انما الاعمال بالنیات) عمل کرده شود نمی بنیید که رسول الله درجواب سؤال مردی راچه کفته است آن مرد کفت یارسول الله کسی باغزا کردن متاع دینا راهم بخواهد چه طور است رسول الله صلی الله علیه وسلم کفت اجری ندارد مردمان این مسئله را بذرك شمردند مردمان کفتندش دفعهٔ دیکر از رسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال بکن بلکه سؤال شمارا نفهمیده است آن مرد کفت یارسول الله کسی ارادهٔ جهاد فی سبیل الله بکند و با این اراده متاع دینارا هم آرزو بکند چه طور است کفت ثوابی ندارد

بمردمان این هم خیلی بزرك نمود دفعة دیکر کفتندش تکرار
سؤال بکن دفعهٔ سیم کفت کسی غزای فی سبیل الله بامتاع دنیا
ارزو بکندچه طور است کفت اجری ندارد این حدیث را
مردمان موثوف ومعتمد روایت نموده و تصحیح کرده اند (پس)
ازاین وامثال این دانستیم که خلاصهٔ حسن و قبح اعمال مابنیت
مربوط است ودر حرکات وسکنات پرهیز بایدکرد واعتقادخود
تان از تمسك بظاهر متشابهات قرأن و حدیث را محافظه
وصیانت بکنید زیرا بظاهرش تمسك نمودن اساس کفر است
خدای تعالی فرموده (فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ماتشابه
منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله بر شما و بر همهٔ مکلفین واجب
است که متشابهات را ایمان آورده باشید آن مشابهی که از طرف
خدا بر عبد خدا و سیدما رسول الله نازل شده است خداوند
سبحانه و تعالی تفصیل علم تأویلش بما تکلیف نفرموده خدا
کفته است جلت عظمته (ومایعلم تأویله الا الله و الراسخون
فی العلم یقولون آمنا کل من عند ربنا) (پس) طریق مردمان
پشیین همین است که خدای تعالی را از ظاهر معنای متشابهات
تنزیه کردند و معنای مرادش را بحق تعالی و تقدس تفویض
نمودند زیرا سلامت دین درانیست از بعض عرفا جکونکی خالق
را تقدست اسمائه سؤال کردند بسائل کفت اکراز ذاتش سؤال
میکنی مثلش نیست واکر از صفاتش استغسارمی نمای اویکیست
وامور همه عالم باوقائم است وکس اورا نزاییده وکس ازورازاییده

نشده و نمی شود و هیچ احدی باو مشابهت ندارد و اکر از اسمش سؤال میکنی (فهو الله الذی لااله الا هو عالم الغیب و الشهادة هوا الرحمن الرحیم) و اکر از فعلش سـؤال می نمای هز آن او درشأ نیست در توحید خدا هر چه کفته اند امام شافعی در این کفتار خود جمع کرده و کفته است که کسی بر معرفت مدبر خودش بر خیزد و بطلبد فکر او اکر بیك موجودی منتهی بشود آنکس از طایفهٔ مشبه است و اکر اطمئنان او بعدم صرف داشـته باشد از طایفهٔ معطلین است و اکر اطمئنـان خاطرش بیك موجـودی داشته واز دانسـتنش اعترافی عجز بکند آنوقت او موحد است (ای بزرکان) خدا را تنزیه بکنید از علامت حادث و از اوصاف مخلوق وهم از تفسیر معنای استوا درحق خدا عز و عـلا بمثل استقرار جسمی بر جسمی که مسـتلزم حلول است عقاید خودرا از این نوع تفسـیر ها تطهیر باید کرد خدا ازاینهـا عالی و منزه است و ازین احـتراز هم لازمست که بکویید خدا در بالا و پست ومکانست و دست و چشم واعضا و نزول و انتقال دارد زیرا هرچه درقران و حدیث آمده و ظـاهرش اکرچه دلالت باینهـا میکند لیکن هم درقرآن وحدیث مثل اینها چیز های دیکر آمده است که مراد مارا تایـید میکند (پس) چیزی دیکر نماند بغیر از کفتـار صلحای پشین که فرموده اند بظاهر این آیاترا ایمان آوردن ومقصود از خدا ورسول خدا را او اکذاشتی وهم خدارا از کیفیت حدوث تنزیه کرد نست وهمهٔ ائمه بر این منوال کفته

اند و بهرجه خدا نفس خود را در کلام قدیم توصیف فرموده
است تفسیرآن و خواندنش وسکوت کردنش برای هیچ کسی
میسر نیست الا که برای خدا ورسول خدارا میسر خواهدشد
برای شما اینقدر هست که متشابهات را بموافق آیات محکمات حملی
توان کرد زیرا قرأن عبارت از اصل محکماتست متشابه معارض
محکم را نتوان کرد مردی از امام مالك بن انس رضی الله عنه
از کفتار خدای تعالی (الرحمن علی العرش استوا) سؤال کرد
او در جوابش کفت استوا معلومست چکونکی استوا معقول
نیست ایمان آوردن بآن واجب و سؤال کردن ازین
بدعتست شمارا بغیر از متبدع نمی بنیم و باوامر کرد که بیرون شو
وقتیکه مسئلهٔ استوارا ازمام شافعی رضی الله عنه سؤال کردند
درجوابش کفت بی تشبیه ایمان آوردم و بی تمثیل تصدیق
نمودم نفس خودمرا درادراك این مسئله متهم کردم درکمال
معرفت ازین مسئله امساك تمام بجا رسانیدم امام ابوحنیفه
رضی الله عنه فرموده استکه اکرکسی بکوید خدا درآسمانست
ویا درزمین آن مردم ازین کفتار محقق کافر میشود زیرا کفتارش
اینرا بوهم میآردکه خدایرا جای قرار داده است وهرکسی برای
خدا جای قرار بدهد آن مردم ازطائفهٔ مشبه میشود ازامام احمد
رضی الله عنه وقتیکه استوارا سؤال کردند درجوابش کفت
بطوری کهخدا خبرداد استوا ثابتاست نه بطوریکه مردمان
تصور مکنند امام ابن الامام جعفر صادق علیه السلام فرموده

که هر کس زعم ببرد که خدا درچیزی هست و یا خود ازچیز
ویابر یك چیزی هست محقق آن مردم مشرکست زیرا اکر
برسری چیزی باشد خدا محمول میشود واکر در درون چ
باشد محصور واکر ازچیزی پیدا بشود خدا محدث خواهد
(ای بزرکان) بدلهای خود خدارا بخواهید زیرا خداوند ا
حبل الورید که در کردن شماست بشما ازان نزد یکتراست
(احاط بکل شیٔ علما) دین عبارت از نصیحت است و
(لااله الاالله) کفتید انرا باخلاص خالص ازغیر یت
خطرهای تشبیه وکیفیت واز بالاو پستی ودوری نزدیکی
بایدکرد بزرکترین همه مخلوقات علیه افضل الصلوة والس
والتحیه فرموده است (انماالاعمال بالنیات وانما لکل امرأ م
فمن کانت هجرته الی الله و رسوله ومن کانت هجرته الی دنیا ی
اومرأة ینکحها فهجرته الی ماهاجرالیه) اعمال خودتان بر س
ارکان بنا بکنید رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده
(بنی الاسلام علی خمس شهادة ان لااله الاالله وان محمدا رسو
واقام الصلوة وایتاء الزکاة وحج البیت وصوم رمضان) اح
کردن چیزهای دیکر که در دین نباشد خیلی احترازی از ینها باید
زیرا علیه الصلوة والسلام فرموده است که (من احدث فی
هذا مالیس منه فلو رد) باخدا بتقوی معامله بکنید و برا
وبحسن اخلاق باخلق خدا معامله بایدکرد وبمخالفت نفس
عمل باید نمود در نزد حدود باید بایستید وتجاوز نکنید و

باخدا چیزی معاهده کردید عهد خودرا بجا برسانید (وما آتاکم الرسول فخذوه ومانهاکم عنه فانتهوا) ازدروغ گفتن باخدا وباخلق خدا احتراز باید کرد زیرا برخداوند و برخلقش دعوا نمودن دروغست همهٔ عبودیت دانستن مقام بنده کیست وبامر خدا عمل کردن و ازمنهیاتش پرهیز نمودن ودراین هرد و زلت وانکساررا بجای آوردن عین دین است بامر خدا عمل کردن سبب نزدیکی خدا ست واز منهیاتش پرهیز نمودن واسطهٔ خوفست بلاعمل طلب نزدیکی خدا محال اندر محالست باجرأت ازخدا نرسیدن فضیحتست خدارا بامتابعت رسول خدا صلی الله علیه وسلم خواستن باشید وبآرزوی نفس وهوا ازسلوك طریق خدا اجتناب بایدکرد هرکس بنفس وهوای خودش طریقترا سالك باشد آنکس در اول پانهادنش بضلالت خواهد رسید (ای بزرگان) شان پیغمبر خود تان تعظیم بکنید زیرا او برزخیست دربین خداوخلق خدا ارتباطی دارد ووسط فارقیست اوعبد خدا حبیب خدا پیغمبر خدا اکمل مخلوقات خدا افضل پیغمبران رهبر و دعوت کنندهٔ براه خدا واخذ کنندهٔ هر اموریست ازخدا اودرکه همه جوانب رحمانیه ووسیلهٔ همه اطراف صمدانیه ایست کسی بپیغبر رسیده بخدا رسیده کسی ازوجدا شده ازخدا جدا شده است پیغمبر علیه صلوات الله وتسلیماته گفته است (لایؤمن احدکم حتی یکون هواه تبعا لماجئت) (ای بزرگان) بتحقیق بدانید نبوت پیغمبرما صلی الله

علیه وسلم درحال حیاتش چه طور بود پس از وفاتش همین طور باقیست تاازمانیکه خـدا وارث زمین وانکه برزمین است همه کس بشریعت ناسخ شریعتهـاکه شریعت اوست مخـاطب ومکلفست ومعجزهٔ قرآنش باقیست خدا فرموده است (قل لئن اجتمعت الانس والجن علی ان یأتوا بمثـل هذالقرأن لایأتون بمثله) (ای بزرگان) کسی کفتـارهای راست درست اورا رد بکند بمثل آن کسیست که کفتار خدارا رد کرده است بخدا وبکلام خدا ایمان آوردیم وبهر چیزی که پیغمبرما صلی الله تعالی علیه وسلم فرموده ایمان کردیم خدا فرموده است (ومن یشیاقق الرسول من بعد ماتبین له الهدی نوله ماتولی ونصله جهنم وسأت مصیرا) افضل صحابه سیدما ابو بکر الصدیقست رضی الله عنه پس سیدما عمر الفاروقست رضی الله عنه بس عثمان ذو النورین اسـت رضی الله عنـه پس علی المرتضی است کرم الله وجهه ورضی الله عنه جمیع صحابه همه برهدایت هستند از پیغمبر علیه الصلوة والسلام روایت شده فرموده استکه (اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم) آن اختلافی که در بین صحابه واقع شـده اسـت ازانها خاموش شـدن واجبست وهم ذکر محاسن آنان ومحبتشان وحمد وثنای ایشان رضی الله عنهم اجمعین برما واجبست اصحابرا دوسـت بدارید وذکر شان تبرك بدانید وباخلاقشـان متخلق باشید وعمل بکنید پیغمبر علیه السلام باصحابش کفته است (اوصیکم بتقوی الله والسمع والطاعة وان یأمر علیکم عبد فانه

من بعيش منكم فسيرى اختلافا كثيرا فعليكم بسنتى وسنة الخلفاء الراشدين المهديين عضوا عليها بالنواخذ واياكم ومحدثات الامور فان كل بدعة ضلالة) هردلى از دلهاى خودرا بمحبت آل كرام عليهم السلام منور بسازيد زيرا آنان انوار وجود لامعه واقناب سعادت طالعه هستند خدا فرموده است (قل لااسئلكم عليه اجرا الا المودة فى القربى) وپيغمبر فرموده است (الله الله فى اهل بيتى) خداوند اكر ارادهٔ خير از كس داشته باشد بجارسانيدن وصيت پيغمبررا درحق آلش بان كس لازم مى فرمايد ومحبشان ميسازد وتعظيم وحمايتشان ميكند وحامى ايشانرا صيانت ومراعات آنان وحقوقى كه دربين پيغمبر وآل پيغمبر هست رعايت ميكنـد هرمردى بامحب خودش برابر است وهركس ياخدا محبت داشته باشد پيغمبر خدارا دوست ميدارد وهركسى كه باپيغمبر محبت دارد و باآل رسول خدا محبت دارد وهركسى دوست ايشان باشد باايشان برابر است وآنان باپدر خودشان عليه الصلوة والسلا برابر هستند آل رسولرا بر نفس خودتان تقديم بكنيد وبرآنار مقدم مشويد اعانه واكرامشان بكنيد خير اين كارها برشما عايا خواهد شد و باولياى خدا ملاصق باشيد (الا ان اولياء الله لاخوف عليهم ولاهم يحزنون الذين آمنوا وكانوا يتقون) ولى كسيست كه محب خدا و باتقوى ايمان بخدا آورده باشد ومعاند بامحب خدا مكنيد دربعض كتب الهيه آمده است كه كسى بولى من اذيت بدهد من باو اعلان حرب ميكنم خداوند غيرت اوليـ

بشرا می کشد کسی بآنان اذیتی برساند خدا انتقامشان ازو میکیرد
واکرام وصیانت محبان خودش میکند وکسی از اولیا التجا
بخدا بکند معینش میشود اولیا اخص مخاطبین آیت (نحن
اولیائکم فی الحیاة الدنیا وفی الآخره) هستند نزدیکی ومحبت
آنان برشما لازمست وبسبب آنان برکت بشمابرسد شما باآنان
باشید (اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون) (ای
بزرکان) مراتب هریکی از آنان بدانید افراط در محبت
مکنید هرولی را بمقدار منزلتش قدرا وبکیرید اشرف نوع بشر
پیغمبراند علیهم الصلوة والسلام واشرف پیغمبران پیغمبرما محمد
است صلی الله علیه وسلم واشرف مخلوقات پس ازو آل واصحاب
او است واشرف مخلوقات پس از آنان تابعیندکه اصحاب خیر
قرنهاهستند انیکه کفیتم بطریق اجمال بود اما بطریق تفصیل
نص را ملاحظه بکنید نص را برأی خود عمل مکنید کسی هلاك
نشده الا برأی خود عمل کرده وپس ازان هلاك شده است
دراین دین ابدا حکم برأی نخواهد شد رأی خود تان درمباحات
تحکیم بکنید همه اولیارا بخیر یاد بکنید یکی بردیکری تفضیل
مکنید خداوند تعالی درجهٔ بعض اولیارا بردیکری بلند ترساخته
است لیکن آن درجه را کسی نمیداند بغیر ازخدا وبغیر ازکسی که
رسول خدا باشد و باذن ورضای خدا مکر بداند این جماعت
اولیارا بترك دعوی تأیید بکنید ورکنهای این طریقت را باحیای
سنت وبترك بدعت محکم بسازید (ای بزرکان) هرمرد فقیرما

دام برسنت وشریعت باشداو برسر طریقتست هروقتی ازشریعت
تجاوز کرده باشـد ازطریقت هم عدول کرده است و باین طایفه
صوفیه کفته اند ودرسبب تسمیه اش اختـلاف کردند سببش
غریب است بنابرین اکثر فقرای این طایفه سببش را نمی دانـند
سبب تسمیه اش انیکه جماعتی ازقبیله مضر باآنان (نبوالصوفه)
میکفتند و آن الغوث ابن مر ابن اد بن طابخة الر بیـط است بنا
بانیکه والده اش فرزندی زاید و بس اززایدن می مرد مادرش
نذر کردکه اکر فرزندم نمیرد برسر او پشمی می بنـدم انرا بکعبه
مربوط خواهم کرد وآن وقت بحج هم میرفتند تاظهور اسلام را
که خدا احسان فرمود آن طائفه هم اسلام را قبول کردند وعابد
شدند حتی ازبعضشان حدیث رسول الله را صلی الله علیه وسلم
روایت کرد اند هرکسی با آنها مصـاحبت می کرد باوهم صوفی
میکفتند یاخود هرکسی پشمر ابپوشد ومانـند آنان عبادت بکند
باانان منسوب میکردند وصوفی میکفتند سبب تسمیهٔ فقرارا جند
نوع کردند بعضی کفتند تصوف ازصفا مأخوذ شـده وبعض
کفتند ازمصافات است وغیر از ینها هم کفث اند همه ازجهت
معنایش صحیح وراست است چونکه این طـائفهٔ خرقه پوش
صفا ومصافاترا برخود لازم شمردند وعمل باداب ظاهره کردند
وکفتند اینها دلالت بادب باطنی میکند وظاهر حسن ادب عنوان
ادب باطنیست وکفتند کسی ادب ظـاهررا نداند برادب باطنش
اعتماد نخواهد شـد همه آداب ظـاهره بکفتار وکردار وحال

وخلق پیغمبررا صلی الله علیه وسلم متابعت کردن منحصر شده است آداب صوفی دلالت بمقامش میکند بترازوی شریعت کفتار وکردار واحـوال واخلاق صوفی باید کشـید آنوقت خفت وثقلت ترازو یش درنزد شمـا معلوم خواهد شـد خلق پیغمبر قرأنشت خـدا فرموده است (مافرطنا فی الکتاب من شی) هرکس التزام ادب ظاهری که شریعتست بکند بجماعت صوفیان داخل واز آنان محسـوب خواهد شـد وهرکسی التزام آداب ظاهره نکند او از زمرهٔ صوفی نیست وحالش برایشان مشتبه نخواهد شد زیرا استعمال آدابشـان دلیل جنسیت است بلکه علت بودنی انها است (رویم) کفته است تصـوف همه ادب است آن ادبیکه طائفهٔ صوفیه بان اشارت کردند ادب شرعست شما متشرع باش وبکذار حاسـد شما هردروغی میخواهد بکوید وهرچه میخواهد بشما نسبت بدهد .

ولسـت ابالی من زمانی بریبة
اذا کنت عندالله غیر مریب

اذا کان سری عند ربی منزهاً
فما ضرنی واش اتی بغریب

(ای سالك) نفس خودرا مبیند وازغرور وکبر احتراز بکنید زیرا اینها همه مهلکند هرکس نفس خـودرا بزرك ودیکرانرا

کوچك بشمارد بساحهٔ قرب خدا نخواهد رسید من که هستم وشما که هستی (ای برادر) ماهمه مسکین هستم اول مایك پارچه کوشت در رحم مادر وآخرما جیفه ایست شرف این عرض وجوهر عقلست عقل انست که نفسرا عاقل بکند تادر حد خودش بایستد اکر عقل کسی نفس خود شرا عاقل نکند ودرحد اخذ وعطای خودش نفسرا توقیف نسازد آن عقل نیست اکر انسان ازجوهر عقل محروم باشد شرفش نمی ماند آن عرض ثقیل وکثیف میشود لایق هیچ مرتبهٔ عزیز ومنصب نفیس نخواهد شد اکر عقلش کامل وتمام باشد آنوقت همهٔ حکم برای آن جوهر مختص خواهد شد آن جوهر درانوقت لایق است که بر سرتاج کسری وملوکان دیکر نصب خواهند کرد اول مرتبهٔ عقل انیست که ازانانیت کاذبه خودترا رها کی وازدعواي باطله وازهجوم کردن یفتق ورتق امور واز سلب وهبه کردن چیزها نفس خودترا ازینها همه باید خلاص کرده باشی واکر مقامش باوحکم بکند ومقامش هم صفت بذرکی بشود آنوقت لازم انیست که اول خودش که کل است ومنتهایش که خاکست بفهمدودر مابین این بدایت ونهایت ومناسب اینها کفتار وکردار بایدبجا برساند زیرا واعظی که برای خدا واعظی بکند وبرای نفس خودش واعظ نباشد بقلب هرمردی مسلم وعظش تأثیر نخواهد کرد ووعظش نفع نخواهد داد جه طور وغطش نفع میرساند کسی که دلش ازخدا غافل باشد (سهل)

کفته است غفلت سبب سواد قلبست پیغمبر حدیثی فرموده
(الا وان فی الجسد مضغة اذا صلحت صلح الجسد کله
واذا فسدت فسد الجسد کله الا وهی القلب) (ای برادر من)
شما از وعظ من ومن از وعظ شما منتفع میشویم بشرطی اینکه
ماهر دو اخلاص داشته باشیم ای برادر من زحمت شما ازمن
بهتراست وکتر شما ذائقهٔ کوش دادن داری ولی مراستی تعلیم شما
کرفته از خود خبر ندارم ای برادر من هیچ نیستم الا اینقدر که
نفس مسکین من برمن غلبه کرده وبنفس خود کفتم که خدا شمارا
علم داده است وبرتو لازم میشودکه برادر ارا تعلیم بکنی هرکسی که
کتم علم خود بکند بلجام اتش می نبدند وجفا واذیت برای شما
منفعت دارد وهم میکویم ای نفس نزد حد خودش بایست بلکه
دراین جماعت کس هست که درنزد خدا از شما بزرکتر است
اورا ازشما اخفا کرده تاشمارا امتحان بکند پس ازین کفتار نفسم
درمقام انتقام کاذبهٔ خودش ایستاد وسکونت کرفت وقدرش
فهمید ودرطور وحال خودش ایستاد پس ازان بحظ وافر رسید
شما هم اینطور بکنید (ای برادر من) اکر برنفس خود غالب
آمدی وآموختن وتعلم را باو لازم کردی هوای نفسرا بسکین اقتدا
بریدی وحکمترا اخذ کردی بشرط اینکه از شرف وعلم وحسب
و پدر ومال وحال خود شرا چشم بوشانیدی آنوقت بفوز بزرك
نائل شدی کس که در هرنفس بانفس خود محاسبه نکنند درنزدما
دردیوان مردان محسوب نخواهد شد (ای بزرکان) من شیخ

و برانجماعت مقدم نخواهم شد واعظ ومعلم هم نیستم بافرعون
ن محشور باشم اکر بر مردی از خلق خدا خطرهٔ شیخ
باشد مکر انیقدر میخواهم که رحمت خدا مرا پوشنده باشد که
ز آحاد مسلمانان باشم بر اسلامیت بمیر ومبالات بچیز دیکر
سلام ریسمان و صلت است اکر غیر مسلمان کسی عبادت
ا بجا برساند مغضوب خدا ودور ازخداست واکر مردی
باشد کناه ثقلین داشته باشد ازخدا حظ عبودیت دارد
یاعبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله
یغفر الذنوب جمیعا) الآیة بشرائط اسلامیت باخدا رابطهٔ
لرا محکم بکنید (المسلم من سلم المسلمون من یده ولسانه آن
صدقی که بمردمان کار خیر را امر میکنندو خود شان با آن
عمل خواهند کرد بکجا هستند آن اهل ایمان کاملی که طلب
می کنند واز کمال صدق وایما نشان نظر آنان درجای
ا می ایستد بکجا هستند بنفس خود وعظ بکن وبغیر نفع برسان
مر جای که حکمترا دیدی بکیر واخذ کن هم فقرا ومردان
ا ئفهٔ صوفیه ازمن بهتراند من حیث لاشیٔ بلکه لاشیٔ لاشی
لیکن حق را باید کفت صوفی کسیست ازکدورات دنیا سرش
باشد وبرای نفس خودش هیچ مزیتی بردیکران نبیند وباین
که کفتم خدا نوشته وحکم کرده است انیکه کفتم بخدا
دمی خورم آنان عبد ومخلوق خدای هستندکه انانرا
ن غیر خدا خدا تطهیر فرموده است (ای برادر مؤمن) تو

غیری ونفست غیر وغیر خودت غیر است هر آنچه چشمت
می بنید ودرسر شما شکل وکیفیت خدا اختلاج بکند آن غیر
خدای ما است افکارما باو کافی وچشمهای ماورا مدرك نخواهد
شد (ای برادر من) ازاظهار کرامت واز متفرح شدن شما ازان
کرامت ازشما خیلی میترسم اولیا کرامت راستر میکنند مانند ذنی که
خون حیض خودش را اخفا خواهد نمود (ای برادر) کرامت
بنسبت مرد مکرم خیلی عزیز ومحترم است اما بنسبت ماهیچ
چیزی نیست زیرا این اکرامی که ازدرکه کریم واردشده است
خیلی بزرك وعزیز است دلهای اولیا بجلالت قدرش اورا قبول
میکنند امانسبت لفظ کرامت که ببنده راجع میشود قدرش نمی ماند
ولی کامل از نسبت کرامتی که ازدرکه خدای قدیم بدر
عبد حادث راجع بشود از ترس استحسان این نسبت ثانیه
کرامت خرد شان ستر واخفا میکنند چونکه حسن قبول این
نسبت ثانیه سم قاتل است ماهمه عریا نیم مکر بوشنده اوست
ماهمه کرسنه هستیم مکر اطعام کننده اوست ماهمه در ضلالتیم
مکر هدایت دهنده اوست برای مردم عاقل بغیر از زدن درکه
کرم چیزی دیکر نیست خواه درحال شدت باشد یانه زیرا مخلوق
ضعیف وعاجز وفقیر بلکه عدم صرفست خداوند احباب متقین
خودشرا اکرام کرده بر دست آنان کرامات خارقه اظهار نموده
بنفس قدسیه از طرف خودش آنانرا مؤید ساخته ومنزلشان بلند
کرده وآنان بخدا مشغول شده واز ماسوای خدا خبر ندارند

واز خدا می ترسند بنابراین خدا ببهشت قربیت آنانرا جای داده وقتیکه بمنزل قربیت میرسند بنظر کردن وجه کریم خودش آنانرا اکرام میکند (واما من خاف مقام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی) بدترین چیزها هوای نفس ودیدن اغیار و از خلق بی خبر و بمخلوق مشغول شدنست آن عاقلی که بغیر خدا مشغولست عجبا دران شغل چه فائده می بیند ودرهر اثری کم وزیاد خواه جزئی ویا کلی باشد درحصول تأثیر بغیر از خدا حکم کردن شرکست رسول الله صلی الله علیه وسلم بعبدالله بن عباس رضی الله عنهما کفت (یاغلام انی اعلمك کلمات احفظ الله یحفظك احفظ الله تجده تجاهك اذا سئلت فاسئل الله واذا استعنت فاستعن بالله و اعلم ان الامة لواجتمعت علی ان ینفعوك بشیٔ لم ینفعوك الا بشیٔ قد کتب الله لك وان اجتمعوا ان یضروك بشیٔ لم یضروك بشیٔ قد کتبه الله علیك رفعت الاقلام وجفت الصحف) حاصلش اینست که بغیر از خدا هیچ کس ضرر ونفعی نمی رساندوهرچه میخواهی از خدا بخواه (ای بزرکان) طائفهٔ صوفیه همه فرقه فرقه شده اند خدای حمید با اهل ذلت وانکسار وبا اصحاب مسکنت واضطرار باقی‌مانده وبا آنان هست ازاسناد دروغ بخدا احتراز باید کرد (و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا) از حلاج نقل میکنند که‌او (اناالحق) کفته است بوهم خودش او خطا کرده است اکر بر سرحق بود (اناالحق) رانمی کفت

بعض شعرهای اورامی کونیـد که ایهام وحدة الوجود میکند همهٔ اینها و امثالشان باطل است آن چیزی که مرد مراو اصل خدا می نماید و یاخود از شراب محبت چشیده ویا در حضور خد است واستماع کلامی را ارائه می کند اینها هیچ چیزی نیستند مکر یك صدای غریب وحالت عجیبست که باورسیده یعنی وهمش کرفته ازحالی بحال دیکری آورده است کسی را قرب خدا زیاده باشد وخوفش زیاده نشود آن مرد بمکری رسیده است ازین نوع کفتار ها خیلی احتراز باید کرد اینهاهمه باطل هستند سلف مابرسر حدود خود شان ایستاده وتجاوز نموده اند بشما قسم می دهم بغیر از جاهل هیچ کسی از حد خودش تجاوز میکند وبغیر از مردم کور بر کنار بیری راهی میرود این تجاوز و تطاول چه چیز است آن مرد متجاوز رابین بکر سنکی وبی آبی ویابی خوابی ووجع ویاخود بفقر وپیری ویا بازیت آن مرد متطاول بیکی ازین حالتها ساقط ومحو میشود آن تطاول وتجاوز بکجا می ماند از صدمهٔ صدای (لمن الملك الیوم) هرعبدی که ازحدود برادران خودش تجاوز کرده باشد درنزد حضرت الوهیت ناقص است تجاوز کردن علامت نقصانیست برسر صاحبش نشر شده بدعوا وغفلتش شهادت و بتکبر وحجاب اوهم شهادت میدهد طایفهٔ صوفیه تحدیث نعمت را باملاحظهٔ حدود شرعیه میکنند حقوق آلهیه درهر کفتار وکردار آنان طلب میکند ولایت فرعونیت ونمرودیت نیست فرعون (انار بکم الاعلا) کفت قائد اولیا

سید انبیا صلی الله علیه وسلم کفت (لست بملك) پیغمبر لباس بزرکی وآمریت وبلندیرا ازخودنزع کرده است عارفان چه طور باینها جسارت میکنند خدا فرموده است (وامتازوا الیوم ایها المجرمون) وصف احتیاجی بخدا صفت مؤمنانست خدا فرموده است (یا ایها الذین آمنوا انتم الفقراء الی الله) انیکه می کویم علم صوفیه است این علمرا بخوانید زیرا جذبهٔ رحمانیه دراین وقت کم شده است ودرهرامری شکوی بخدا بکنید عاقل انکسیست که بشاه وسلطان شکایت نکند وهمه اعمالش برای خدا باشد (ای بزرکان) چیزی نکفتیم بشما الا که کردم وبآن چیز متخلق شدم شما برمن هیچ حجتی ندارید شما وقتی که یك واعظ ومدرس و یاقصه خوانی راکه دیدید کلام خدای تعالی وکلام رسول خدا صلی الله علیه وسلم وکلام ائمهٔ دین ازو بکیرید آنان کسانندکه بعدالت حکم میکنند وحقرا می کویند هرچه ازاینها زیاده باشد آنرا بیاندازید اکر چیزی که رسول الله صلی الله علیه وسلم نکفته باشد بکوید اورا برویش بزنید واز مخالفت امر پیغمبر بزرك صلوات الله وسلامه علیه احتراز باید بکنید احتراز خدا فرموده است (فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة اویصیبهم عذاب الیم) عراق پیش ازاین جای مشایخ بود آنان مردند بخدا قسم میدهم بخدا متابعتشان بکنید بحسن تخلق بخلق آنان متخلق وبصداقت صحیحه پیروی آنان باشد ولباس کلام خداوند تعالی (فخلف من بعدهم خلف

اضاعوا الصلاة واتبعوا الشهوات) رامپو شانید (ای برادران من) در پیش خدای عزیز سبحانه وتعالی فردا مرا درخجالت میاندازید اعمال مرضیه پیش ازشمابودند هرنفس ازنفسهای فقیراز کبریت احمرعزیز تراست لهذا ازضایع کردن اوقات احترازبکنید زیرا وقت شیراست اکر فقیروقت را قطع بکند شیررا قطع کرده باشد خدافرموده است (ومن یعش عن ذکرالرحمن نقیض له شیطانا) ادبرا نکه دارید چونکه ادب درکه مقصود است ازسعیدبن المسیب حکایت کردند که او کفته کسی درنفس خودش حق خدارا نداند و بامر ونهی خدا متأدب نباشد ادبش باین طور میسر میشود که در عزلت باشد خدای تعالی فرموده است (انما یخشی الله من عباده العلماء) ازحسن بصری رضی الله عنه از بهترین ادب سؤال کردند درجوابش کفت آموختن شریعت وذهدی دردنیه ومعرفت حقوق خداوند تعالی که برعبدش تعلق دارد سهل بن عبدالله رضی الله عنه فرموده است هرکسی نفس خودرا بادب قهر بکند عبادت خدارا باخلاص خواهد کرد و باز با تخاز ادب بجا آوردن ادبست کسی دلهای مشایخ را محافظه نکند خدا سکان موز برابر او مسلط خواهد کرد انکس که بالاتر ازشما باشد باو خذمت کردن ادبست وانکس که مساوی شما باشد ایثار ومردانکی بااو ادبست وانکس که ازشما ادنی تر باشد شفقت وتربیه ونصیحت کردنش ادب است صحبت عارفان خدا بموافقت کردن میشود و باخلق خدا بنصیحت و بانفس خود بمخالفت

و باشیطان بعداوت کردن میسر کردد هرعبدی که انکار نعمت
خدا بکند خدا آن نعمت‌را ازو سلب میکند من ازانکسانیم‌که
حزن وخوف برآنان نیست خداوند نعمتی‌را اکر بعبدخودش
بدهد بنا باینکه شکر نعمت را میکند وقدرش میداند آنرا ازو
نمیکیرد ورد نخواهد کرد وکسی‌که دوام نعمت خدارا بخواهد
بایدکه قدر شرا بداند وکسی‌که ارادهٔ معرفت قدرش بکند شکرآن
نعمت را باید کرد شکر انست‌که جنید رضی‌الله عنه فرموده
است بنعمت خدا استعانهٔ بمعصیت‌او نخواهد کرد شکرآنست‌که
دلش بامنعم خود برسر جادهٔ ادب ایستاده باشد شکر انیست‌که
بنده بتقوای‌که لایق خدا باشد بجایش برساند این هم بی معصیت
اطاعتی و بی نسیان ذکری وبی کفران نعمت شکری باید کرد
شکرانست که اجتناب ازچیزی که باعث غضب منعم است
خواهد کرد شکرانیست‌که منعمرا ببیند نه‌نعمت حضرت عایشه
رضی‌الله عنها کفته رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم یك شبی بنزدم
آمدودر رخت‌خوابم بزیر لحاف اینقدر ایستادکه بوستش بپوستم
رسید پس ازان کفت ای دختر ابی بکر مرابکذارکه عبادت
خدای خود بکنم کفتمش من نزد یکی شمارا خواهم پس اذنش
دادم بر خواست یك قربهٔ آبی بود باآن دستنماز کرفت وخیلی
از آب صرف کرد پس ازان بر خواست نمازی کرد و اینقدر
کریه کردکه اشك چشمانش بسینه اش رسید-پس رکوع کردو
بکریست پس سجده کردوکریه کرد پس سرش بلند کرد بکریست

از کریه فارغ نشـد تابلال آمد و اذان نماز را خواند پس کفتم
یارسول الله بسبب چه اینقدر کریه میکنی خدا کناه پشیین و پسین
شمـا که مغفرت کرده است پس دو جوابم کفت بندهٔ شاکر هم
نباشم داود علیه السلام کفت ای خدا چه طور شکرت بکنم که
شکر کردنم هم یك نعمتسیت از طرف شما پس خداً وحیش کرد که
الان شـکر مرا کردی شـکر طلب کردن منم و ترك دنیا ومافیها
است وطلب منم هم بزهد صحیح میشود و زاهد کسیست که دنیا
را ترك بکند وهم مبـالاتی باین نکند که دنیـا را که اخذ کرده
است امیر المؤمنین علی رضوان الله علیه وسلامه فرموده (دنیا
تخاد عنی کانی) لست اعرف حالها(ذم الاله حرامها)وانا اجتنبت
حلالها(بسطت الی یمینها(فکففتهاو شمالها)وراتیها محتاجة(فوهبت
جملتها لها) عارفان کفته اند ذهد کوتاهی املست چیزی غلیظ
خوردن وعبا پوشیدن ذهد نیست کسی که ذهدی در دنیا بکند خدا
یك ملائکة باو موکل میکند که درقلبش حکمت را میکاشد خدای
تعالی فرموده (تلك الدار الاخرة نجعلها للذین لا یریدون عـلوا
فی الارض ولافسـادا والعاقبة للمتقین) عاقبت باتقو اسـت همه
خیر درخانه ایست که کلید او تقو اسـت خداوند تعالی فرموده
(من عمل صالحـا من ذکر او انثی و هو مؤمن فلنحیینه حیـاة
طیبة) (ای بزرکان) ازدنیا و از دیدن اغیار احتراز بکنید کار
مشکلست ناقد بیناست از این بطالی و غفلتها در حذر باشید ازاین
عالمها و محد ثات اجتنـاب باید کرد طلب همهٔ چیز بترك همهٔ اینها

میسر گردد کسی همه را ترك بکند بهمه رمی سد (وکسی ارادهٔ همهٔ بکند همه چیز از وفوت خواهد شد همهٔ آنچیزی که درطلبش هستید حاصل نمیشود الاتبرك او و بایستادن پس آن چیز همه میسر میگردد یکی را طلب بکنید که همه مطلب درزیر آن یك مندرج شده است کسی راکه خدا حاصل مطلبش باشد همه چیز برای اوحاصلت کسی که خدا ازو فوت شد همه چیز ازو فوت خواهد شد شمارا بخدا قسم میدهم این طور معرفت از دست میرود یعنی اینرا بگیر ید هیهات هیهات کسی ازنفس خود واز غیرش خارج شد ومقتضای طبعش انداخت واز قید نادانی رهائی یافته باشد این معرفت از دستش نخواهد رفت نه بطوری که شما گمان میبریکه صوفی شدن بجبهٔ پشم و یك تاجی ولباس کوتاهی داشته باشد حاصل و میسر خواهد شد بلکه جبهٔ حزن وتاج صدق ولباس توکل داشته آنوقت صوفی میشود شما دانستید که ظاهر صوفی از برق شریعت و باطنش از آتش محبت خالی نخواهد شد در نزد امر خدامی ایستد و از طریق منحرف نمیشود قلبش بر سر آتش شوق میگردد وجدو جهداو ایمان وایستادنش اذعانست (الاحسان ان تعبدالله کانك تراه فان لم تکن تراه فانه یراك) باین طوری که گفتیم پیغمبرصادق مصدوق بما خبرداد احسانرا بمالازم فرمود که پشیش بایستیم مانند ایستادن کسی که اورا ببنید وانذات کسیت که علم وامر واراده ازو مخفی نخواهدشد وپس ازان امکان هستوپس ازامکان تکوین وپس

ازان تکلیف وپس ازان فصلست ویاخود وصال اوخواهد شد صداقت بنده‌کی آنستکه نفسشرا بسید خودش تسلیم بکند مرد فقیر اکر بنفس خود شرا یاری بکند ازیت میکشد واکر هر چیزیرا بمولای خودش واکذارد بی‌یاری اهل وعشیرتش مولا باونصرت دهدما که ائمهٔ دعوت هستیم بنیابت پیغمبرصلی‌الله علیه وسلم مارا اقامت فرموده هرکسی‌که بما اقتدا بکند سلامت یابد وهرکس بواسطهٔ ما انابت بخدا بکند غنیمت میبرد حقرا باید کفت مااهل بیت هستیم کسی ارادهٔ سلب چیزی ازما نمیکند مکر آنکس مسلوب خواهد شد هیچ سکی بر ماعوعوی نمی‌کند مکر او مطرود باید شد هیچ ضاربی قصد زدن مانمی خواهد الاکه اومضروب می‌شود هیچ دیواری برسردیوار مابلند نمی‌شود الاکه آن دیوار خراب خواهد شد (ان الله بدافع عن الذین آمنوا) (النبي اولی بالمؤمنین من انفسهم) انکار کردن برق ارواح جهلیست بمدد کاری فتاح کلمات خدا معطل نخواهد شد (الله الذی نزل الکتاب وهو یتولی الصالحین) خداوند متولی کارشان وکار منادیشان وکارکسی‌که درمنزل نادیشان باشد تولیة امور همه را میکند خواه درحال حیات و یاخود پس از ممات خواه عملشان باینها لاحق باشد ویاخود نباشد هیچ فرقی ندارد بندهٔ اکر اهل مرحمت باشد عورت خوابیده‌را سترخواهد کرد وباوهم نمی کوید وبفقیران خوبی میکند کویا خودش هیچ نمی داند خدا رحمن ورحیم وبزرك وکریمست بندهٔ ولی خودش

بطوری‌که نمی‌داند نصرت می‌دهد ازجای‌که تصور نخواهد شد
رزقش می‌رساند کوه عنایت خدا از غرق شـدنش درآب کدر
وپس آنهارا محافظه خواهد کرد وباقتدار کامل خودش ازمحبش
قضا قدر هارابقدر دفع می نماید نه انیکه این‌کارهارا ولی می کند
لکن اورا محکم تنزلات غیبیه ثابت است (لیس لها من دون الله
کاشفة) بغیراز خدا کس انهارا کشف نخواهد کرد
وکسی اعتصام بخدا بکند معصوم میشود وکسی با اغیار بایستد
پشیمان خواهد شد سـید من شیخ منصور الربانی رضی الله عنه
فرموده اسـت بخدا اعتصام نمودن واعتماد بخدا داشـتن وهمهٔ
افکار خودرا ازغیر خدا تنزیه کردنسـت طایفهٔ صوفیه مارا
ارشاد وطریقرا رهنمای کرده‌اند پرد های مغلق‌را ازخزینهٔ کلام
قدیم وشریعتی‌که پرجواهر است برای ما کشـف نمودند حکمت
ادب باخدا وبا رسـول خدا برای ماتعریف کردند آنان طـایفهٔ
هستندکه همنشین ایشان شقی نخواهد شد کسی ایمان بخدا داشته
وشأن‌رسول خدارا بداند آنارا دوست می‌دارد وتابعشان می‌شود
(ای بزرکان) این طائفهٔ صوفیه بصـدق نیت وبخلوص طویت
بر کثرت مجاهده وبرملازمت مراقبه وطاعت وصبر کردن برهمهٔ
مکروهات باخدابیعت کرده‌اندخداوندسبحانه وتعالی فرموده‌است
(رجال صدقوا ماعاهدوا الله علیه) بعزم قوی امور مهمه راسوار
شده وسرعت نموده وجزم خودرا قوت داده واز خواب هجرت
وخوردن وآشامیدن راهم ترك کرده‌اند درشب ظلمت باوحشت

بخذمت خدا قائم شده وباخشوع وبیداری وبرکوع وسجود وصیام خذمت نمودند برای حصول مطلوبشان درپیش محبوبشان ایستاده وبامحارب خودشان بخوبی منازعه کردند حتی بمقام قرب وبمنزل انس واصل شدند تاکه سرکفتهٔ خدا (انالانضیع اجرمن احسن عملا) بر ایشان ظاهر وهویداشد بس ازان درجهٔ علیا ومنزلت قرب خدا باآنان اعطا فرموده بی شبهه هرکه نزدیك قریب خدا باشد بخدا نزدیکست ومحبی‌که درنزد احباب حبیبش حبیب باشد حبیب آنان هم میشود حبیب محبشان محبوب خداست برکت محبتش بدرجهٔ محبوبیت اعتلا خواهندکرد هرچه خدا میخواهد میشود

(ای بزرکان) باولیای خدا نزدیك باشید کسی باولی خدادوست باشد باخدا دوست است وهرکسی باولی خدا عدوات بکند باخدا عداوت کرده باشد وکسی‌که دشمن دوست شماباشد ای برادرمن عجبا اورا دوست میداری خیر خیر بخدا قسم اورا دوست نمی داری غیرت خدا از مخلوق بیشتر است خدابغیرت قهر انتقامش میکیرد کسی محب دوست شماباشد آیا اورا بغض میکنی خیر خیر نمیکنی بخدا خدا ازهمه مخلوق کریم تراست خوبی واحسان وانعام واکرامی میکند خدا اکرم الاکرمین وارحم الراحمین است نعمتهای خداوندتعالی‌را فکر بکن آن‌نعمتها اکرکسی‌را بخدای عزیز نزدیك بکند نزدیك میشود وکسی‌را ازخدا دور بکند انکس دورمیشود ای آنکه ازما دور

و مبغوض ماهستی ای مسکین این چه حالتیست از شما صادر میشود اگر در شما چیزی باشد و آنچیز بحسن استعداد شما و بخلوص محبت خدا و باهل خدا داشته باشد و حال شما بانها هم شهادت بکند ما شمارا بطرف خود جذب جواهیم کرد ولی این حال در تو نیست بلکه برضرر ما بودنت برما معلوم شد خواهی در این حال بمان یانه لکن حقرا باید کفت نصیب شما شمارا منع کرده وعدم استعداد شما شمارا ازما قطع نموده اگر شمارا ازخود حساب می کردیم ازما دور نمی شدی ای برادر علم قلب را علم ذوق را ازمن بکیر ای برادر شما بجای من بجا قلب شما برای من کشف شده است (ای برادر) اکر بنصیحت من کوش میدهی تابع من میشوی ونمی کویی اکر مرا بطرف خود میکشی آنوقت تابع میشوم من که بر نصیحت هستم در همه حال برتو لازم است که کوش بدهی وتبعیت بکنی هروقتی بطاعت خدا عمل نمودی و بقضای خدا راضی شدی وبذکر خدا استیناس کردی آنوقت ازاصفیا میشوی وکسی معرفت خدا داشته همش ذائل میشود عارف آنستکه ازهمه خلق هجرت وتجرد بکند (ای بزرکان) مغبون کسیستکه عمر خودش ازطاعت غیر خدا صرف بکند ذاهد انکسیستکه هرچیزیکه ازخدا غفلت دهد ترك بایدکرد مقبل کسیستکه رویش بخدا بکرداند صاحب مروت کسیستکه بی خدا بچیزی تنزل نکند قوی کسیستکه قوتش باخدا باشد مجرد توحید در بخود لازم بکنید (توحید) ندیدن ماعدای خدا استوقتیکه

(یاالله) کفتی تحقیق باسم اعظم خـدارا ذکر کردی ولیکن ازهیبتش محرومی زیرا شما ازطرف حیثیت خودکفتی نه‌ازطرف حیثیت خدا غنـاء بزرك آنستکه بخدا سبحانه وتعـالی انسیت بکیری وفقر تمام انیستکه بامردکان دائم الفت بکنی غلیظ ترین حجاب وپردها انیستکه بمخلوقات استناد کرده‌باشی معدن معرفت قلبست خدا فرموده است (ان فی ذلك لذکری لمن له قلب) و هم فرموده است (ومن یعظم شـعائرالله فانهـا من تقوی القلوب) (ای بزرکان) کسی ازخدا بترسد ودلشرا از التفات ماسـوی محـافظه بکند خدا ازحجـاب دوری مخرجی برایش میسـازد ومشـاهدهٔ جمال وصال خـودرا ازجهتی‌که بخیـال نمی‌آید باواحسـان میکند معرفت نفس خـود بنده معرفت خدا است (من عرف نفسه فقد عرف ربه) کسی معرفت نفس خودش برای معرفت خدا داشته باشـد بکلیتش درخدا افنا خواهدشـد خدا بداودعلیه السلام وحی فرموده متنبه باش کسی مرا بداند مرامی خواهـد ومی طلبد وکسی مراطلب کرده باشـد میجوید وکسی مراجست ماعدای من برخود حبیب اتخـاذ نخواهد کرد

عجبت لمن یقول ذکرت ربی
وهل انسی فاذکر من نسیت
اموت اذا ذکرتك ثم احیی
ولولا ماء وصلك ما حییت

فاحیی بالمنی و اموت شـوقا
فکم احیا علیك وکم اموت
شربت الحب کأساً بعـد کاس
فـما نفـد الشراب ولارویت

(ای بزرکان) ذکر خـدا برشما لازمست زیرا ذکر مقنـاطیس وصـل وریسمـان نزدیکسـت کسی کـه ذکر خـدا بکند حالتش باخـدا خوب میشـود وکسی‌که حالت خوبی باخـدا داشته باشد بخدا واصل کردد وذکر خدا دردلش ثابت میشود معلومست‌که هرکس برسر دین دوسـت خودش خواهد شـد مالازم شما هستیم صحبت ما تریاق مجرب ودوری ازما سم قاتلست (ای محجوب) خیال می بری تو بعلم خود ازما اکتفـا میکنی ازعلم بلا عمل چه فائده واز عمل بی اخلاص چه منفعت اخلاص هم برکنار راه خطر اسـت کسی بواسطهٔ شما عمل بکند از سم ریاکاری که مداواتی میکند وپس از اخلاص داشـتن که شمـارا برسر راه امین دلالت دهد (فاسئلو اهل الذکران کنتم لاتعلمون) خدای علیم وخبیر باین طور بما خبر داد کمان میبری‌که شما از اهل ذکر هستی اکر شما ازآنان بودی ازاهل ذکر محجوب نمی شدی واکر شما ازاهل ذکر بودی ثمرهٔ فکر برشما حرام نمیشد حجاب شما شمارا منع کرده وعمل شما شمارا ازین راه بریده‌است علیه الصلوة والسـلام فرموده (اللهم انی اعوذ بك من علم لاینفع) بدرکاه

مالازم باش ای محجوب همه درجه ومرتبهٔ شما میرود برای شما
در درگاه مادرجه وانابهٔ خداوند تعالی هست وانابهٔ بخدا ثابت
است خدا فرموده (واتبع سبیل ماناب الی) ای متصوف این بطالی
برای چه صوفی باش‌که بشما صوفی بگو یم (ای دوست من)
گمان‌می بری از پدرت این‌طریق برای‌شمامانده وبسلسلهٔ جد شمابشما
رسیده وبنام بکر وعمرو وبسند نسب شما برای شما حاصل شده
ودرکنار خرقه وبرطرف تاج شما نقش شده‌است هم چنین گمان
می بری‌که این بضاعه لباس پشم ویك تاج وعکاذی ودلق وعمامهٔ
بزرك وزی ولباس صالحان پوشیدنست خبر بخدا قسم هم چنین
نیست خدا بهمهٔ اینها نظر نمی کند بلکه بدل شما نگاهی
می کندکه چه طور از برکت قرب خدا سر ودلت فارغ شده‌است
شما بحجاب تاج و خرقه و بحجاب تسبیح و عصار و بحجاب
مسوح مشغول و از خدا غافل هستی این عقل خالی از نور
معرفت چه چیز است و این سری خالی از جوهر عقل چه ای
مسکین مانند اعمال صوفیه عمل کردندا نمی خواهی ولی لباس
آنان‌می بوشی (ای برادر من) اگر پوشیدن لباس خشیت رابدلت
تکلیف کردی و بظاهرت لباس ادب و بنفست لباس ذلت وبانا
نیت خود لباس محویت وبزبانت لباس ذکر پوشیدی و ازین جا
بها خلاص شدی وپس ازان لباس صوفیان بوشیدی آنزمان برای
شما اولی وخوبتراست لیکن چه طور میشود آن وقتی که بشما
صوفی بگونید شما آندم گمان میبری که تاج شما مانند تاج صوفی

ولبـاس شما مانند لباس آنان هسـت این شکلها بحقیقت بیکدیکر میماید ولی دلها مختلفند اکر درحال وشان خودت بر سر بصیرت باشی پدر ومادر وجد وعم وپیر هن و تاج وسریر و معراج خودرا از خود خلع میکنی ومحض برای خدا بمامی آیی وپس ازان حسن اد برامی پوشی کمان می برمکه پس از تحصیل ادب نفس خـود ترا از لباس وعوارض قطع خواهی کرد (ای مسـکین) شما بوهم وخیال ودروغ وعجب وغرور خود ترا در راه میروی ولی نجاست انانیت را حامل هستی وکمان میبری که من بر سر چیزی هستم این چه جالنیست بیاشما علم تواضع و حیر ترا تحصیل کن وعلم انکسار و مسـکنت را بیاموز (ای بطال) علم کبر ودعواو علم بذرکی بر دیکر ان آموختی از اینها چه چیزی حاصل کردی وبظـاهر حال آخرت جیفهٔ دنیا را میخواهی این چه بدکاریست میدانی چه طور هسـتی مانند یك مشـتری هسـتی که نجاسـترا بنجاستی میخرد نفس خود ترا بنفس خود چه طور اغفال میکنی و بنفس خـود وبابناء جنس خود را دروغ میکوی هیچ محبی نزدیك محبوبش نمی شود مکر که از دشمنش دور شده باشد یکی از مریدان برای آب کشیدن دلو خود شرا بیك بیری انداخت وپس کشـید پراز زر بیرون شد پس ازان زررا بیری انداخت وکفت ای عزیز من بحـق شما قسم می‌کنم که بغیر ازشما چیزی دیکر نمی خواهم کسی نفس خود شرا مرید بسـازد مراد میشود وکسی اثبات طالبیت‌را بکند مطلوب می‌شـود وکسی بردرکهی ملازم باشد بدرونش

می‌رود پس ازداخل‌شدن اکر نیتش خوب باشد جایش درصدر پنجرهٔ وصلت میباشد علی کرم‌الله وجهه ورضی‌الله عنه بمسجد رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم داخل شددیدکه یك اعرابی دران مسجد میکوید آلهی ازشما یك کوسفند کوچك میخواهم وابو بکر صدیقرا رضی‌الله عنه درکوشهٔ دیکر دیدکه میکوید آلهی من شمارا می طلبم دربین این هردو مطلب چه تفاوتی غریب هست ودرمابین این دوهمت چه فرقی بزرك دارد املها باعقل وعقلها باامل‌ها بازی میکند هرکس ببال وپری همت خود بجانب امل ومقصدش پرواز میکند وقتی بنهایت همتش رسید می‌ایستد وازین تجاوز نخواهد کرد خدا فرموده (قل کل یعمل علی شاکلته) یعنی برنیت وهمت خود عمل میکند (ای برادرمن) غایت همت ونهایت خوگرا برسر آب‌رفتن ویاخو درهوا پریدن نباشد این‌که شما میخواهی مرغ وماهی بجامی رساند ببال وپری همت خود بچیزی‌که هیچ نهایتی نباشد پروازکن عارفی‌که درعرفان خود متمکن باشد هیچ چیزی ازعرش تافرش بزرکترین ازین مسرتی که بخدای خودش حاصل کردد بدیکری نخواهد شد جنت وهرچیزی که درجنت باشد بنسبت سروری‌که باخدای خود میسر کردد ازدانهٔ خردلی‌که درصحرای خالی انداخته‌شده باشد ازان خیلی کوچك ترمی نماید ازخبیث نفس وازدنائت همت وازقلت معرفتست‌که کسی بنعمت منعم‌مشغول وازمنعم‌خبردار نباشد عارفان‌ازدنیا وقیامت‌مجرد شده ودرطلب رب‌العالمین‌هستند

ازنفس وفرزند خود مجرد شده‌اند یعقوب علیه‌السلام وقتی‌که
یااسفا علی یوسف) را کفت خداوند تعالی باو وحی کرد
کی یوسف‌را فکر میکنی آیا یوسف شمارا خلق کرده یارزقت
اده ویاخود نبوترا بشما اعطا کرده است قسم بعزت خودم اکر
مرا ذکر میکردی وبمن مشغول میشدی و غیرمرا فراموش
بیکردی همان ساعت شمارا خلاص میکردم یعقوب علیه‌السلام
فهمیدکه درذکر یوسف خطا کرده است زبان خودش‌را ازذکر
یوسف امساك نمود موسی علیه‌السلام کفت الهی ایانزدیك‌هستی
تا که مناجاتی بکنم و یاخود دوری تاندای بکنم خدای تعالی
فرمود من هم جلیس کسی هستم‌که مرا ذکر بکند و نزدیك کسی
هستم‌که مراموانست کرده ازان حبل‌الوریدکه رك کردنست
باو نزدیکتر هستم (ای بزرکان) اهل‌الله رضی‌الله عنهم کفته‌اند
کسی‌که ذکر خدارا بکند آنکس ازطرف خدا نورانی میشود
ودلش مطمئن وازدشمنش سلامت می یابد وکفته اند ذکرخدا
طعام جان وثنای خدای‌تعالی شراب آن وازخدا حیا کردن لباس
اوست وهم کفته‌اند هیچ صاحب نعمتی مانند انس والفت اومتنعم
وهیچ ارباب‌لذتی بمثل ذکر اومتلذذ نخواهدشد ودربعض کتب
الهیه آمده‌است خدای تعالی فرموده کسی درنفس خودش مرا
ذکر بکند من درنفس خودم اورا ذکر میکنم وکسی درجماعتی
مرا ذکر بکند من‌هم درجماعتی‌اورا ذکرمیکنم وکسی‌ازحیثیت

ذات خودش مرا ذکر بکند من هم ازحیثیت ذات خودم اورا
ذکر میکنم وکسی مرا ذکر بکنـد ازحیثیت ذات ازحیثیت
ذات ازحیثیت ذات خودم اورا احسـان خواهم کرد شـغل
طائفهٔ صوفیه ذکر خداو مقصد شان هم ذات خداست عوارضات
دنیارا هم برقضا وقدر خدامی بینند نه بدل و نه بزبان بانها معارضه
نمیکنند (ان الـذین اتقوا اذا مسهم طائف من الشیطان تذکروا
فاذاهم مبصرون) ابن عباس رضی الله عنهما فرموده هیچ مسلمانی
نیست که برسردل او شیطانی مسلط نباشد اگر ذکرخدارا بکندپس
میرود واگر خدارا فراموش بکند وسوس میکند(ای بزرگان)
اگر همه عالم دو فرقه باشد یکی ازآن دو فرقه مرابمو دو عنبرو خوشبو
بسازند و فرقهٔ دیگر گوشت مرا بمقراضی ازآتش ببرند درنزد من
این طائفه چه نقصانی نمی یابد آن طایفهٔ دیگر هم زیادی احترام
نخواهد دید زیرا اینهارا همه ازمقتضای قدرها میدانم هرزمانی
ریسمان معارضه را بسکین تسلیم بریدیدآندم خدارا ذکر می کنید
در حدیث آمده است (اذکروا الله حتی یقولوا مجنون) (ای
بزرگان) این خیالهای بی معنی شمارا ازجای بجای دیگر برده این
حجاب وپرده های غلیظه شمارا ازمقامی بمقام دیگر تحویل کرده است
درنزد پردها ایستادن همت نیست همت اینست که شراع حجابهارا
پاره پاره بکنید ونزدیك جای واسع و بزرك بر سـیدآن چیزرا که
اوهام باو نمی رسـد شـیر برندهٔ همت ازان می گذر دومیرود
پردهای دلها پاره نمیشـود مکر بتیرهای دلها پاره پاره میکردد

علی امیر المؤمنین علیه السلام کفته است درمان شما از شما است
نمی بینی ودرد شما درتواست نمی فهمی شما کمان مبیری که یك
جثهٔ کوچك هستی نه‌نه عالم بزرك درتومستور شده است عالم
بزرك تر عقل است اودرتو طی شده ازان عالمی که درتو طی‌شده
است جسم شما کوجك می‌نماید این جثهٔ شما باین غایتی که احاطهٔ
عالم اکبراست اکر لایق این مقام نشده بود محل این عالم اکبر
نخواهد شد وبمقدار این جسم وهیکل شما که احاطهٔ عالم اکبر
شده همت خودرا آنقدر بلندکن آن عالمی که شعلهٔ ماده اش
بهر مقامی رسیده است و برقِ رسلش بهمه طرف منتهی شده
وبهم مدارکش همهٔ صف بلند ومحکم راشق نموده ونجابت
فکرتش بهمه حضرت رسیده است بسبب آن شعله خدا مانع
ومعطی میشود ووصل وقطعی میکند وهم فرق وجمرا میسر
کردد وبلند کردن وپاین آوردن را خدا بواسطهٔ آن بجا میرساند
مدار همه دنیا بسرا واست آنچیز ازمواد بزرکی آدمی پیشتر
مخلوق شده است حبیب کریم سید عظیم علیه صلوات‌الله
وتسلیماته بماخبر داده‌که (ان اول ماخلق‌الله العقل) وقتیکه
فهمیدید چه‌چیز درشما منطو یست آندم شأن ذات خود تان
تعظیم میکنید و ببالای شرف صفاته خود تان بلند تر می‌شوید
تا که ازمنزلت پردها بالاترمی رو یدان پردهای که حجاب قوت
ومال واهل وعشیرت ومنصب وریاست است از اینها همه
میکذری امام ما شافعی رضی‌الله عنه فرموده است

وكل رياسة من غير علم
اذل من الجلوس على الكناسة

عقل عقل علمست براى مخلوق شرف علم تمام نميشود مكر بعقل جماعتى كفته اند بنسبت خدا قدر علم ازعقل بالاتر است زيرا علم صفت خداى تعالى وعقل صفت مخلوقست اما بنسبت علم وعقل ما مرتبه عقل بذركتر وبلندتر است زيرا اكر عقل نباشد علم تمام نخواهد شد عاقل اكرچه خطا وذله ميكند نجات يافتنش مأمول وخيرش مرجواست واكر مرد احق ذله وخطاى بكند عدم نجاتش وقطع شدنش ازكار خير از ومأمول خواهدشد عاقل كيست كه حكمت دين را بفهمد ازامام على امير المؤمنين كرم الله وجهه ورضى الله عنه بمارسيده وكفته است هرعقلى كه دين را احاطه نكند عقل نيست و هردينى كه عقل را احاطه نكند دين نيست همين دين باحكامى آمده ورسول ومبلغما عليه الصلوة والسلام اجتنابى ازان احكام بما لازم كرده و بخير وشر بما وعد وعيد فرموده اكر عقلى درعمل خير ودراجتناب مناهى سعى كرده باشد آندم بسروعد وعيدرا واصل خواهد شد (اى بزركان) فكر بكنيد اياهيچ عقل ذكى وصاحب طبع سليمى هست كه بحكمت اوامر ونواهى دينيه را جاهل باشد خير خير بخدا جاهل نيست بلكه هرعاقلى كه زيرك وسليم الطبع باشد شعاع عقلش بردرامر ونهى معتكف خواهد شد ميداندكه فائدهٔ دين ودينارا جامعست

ودر نزد شما چیزی دیکر نمانده مکر آن وعدیکه خـدا از فضل
وکرم خو دش احسـان بفرماید ودر این مسـئله بحثهای بلند
وعالیهٔ دارد که عجایب قدرت خدارا بیادمی آرد وآنکه دربحث
وعید از بطش وعدالت خدامعلوم میکردد درآن ابحاث غامضه
دارد که عظمة آلهیه‌را هم بیادمی آرد وطبیعت وحجـاب وفهم
وفکر شما وهر چیزی از مشهودات کونیه چه علوی وچه‌سفلی
باشد همهٔ اینها شهادت بعظمت الوهیت میکنند اما عدم استعداد
وقلت قابلیت شما وقطع رحم ودنائت همت شما از کشف حقیقت
این مسـئله شمارا منع کردهِ است آن ریاضتی که غبار غفلت شما
از آینهٔ عقلت جلا میدهد کجا است و متابعت دلیل اعظم صلی
الله علیه وسلم بهمه چیزیکه از طرف خدا آورده است از کفتار
وکرداو وحال وخلقش که هست کجا اسـت متابعت این نقد ها
را بیارید پس از ان این‌متاعرا بکرید آیا کسی‌که همنشین پادشاهی
باشد زینت خانهٔ‌پادشاه ومتاعش‌وحسن البسه‌وظروفش‌وسلاحها
ومخزوناتش واز کسی‌که غضب داشته باشد شدت عقاب وبطش
او وکثرت عواید وفوائدش واحسـان کردنش بدوست و قرین
خودش اینها را همه برای بواب اکر هم جلبس پادشـاه ذکر
یکند انکار کردن بواب آیا درسـت میشـود خیر خیرچه طور
درست و صحیح میشـود که بو اب مسکین اینهـا را ندیده است
واز این عقلی‌که اکر جد و جهدی بکند رتبهٔ مجالسه را احراز
میکند ازین هم محجوبست آن بواب مانند همنشـین پادشـاهان

دیدن آن چیزها برای او میسر نخواهد شد اما جد و جهد کردنش بهتر از انکار اوست فائده‌ش شاملتر وحال وشان‌وعاقبتش خوبتر واصلح وسالمتر است و بسبب تراکم زنگ غفلتی از خدا آینهٔ بصیرت را که زنگ گرفته باشد از باطن افهام وجوه حقایق البتة دور خواهد ماند وانفاذ نور الهام خدا از این قلب ممتنع خواهد شد و بواسطهٔ بلندی بخار خیالات وابر اوهام‌روی بیان تاریك میشود آفتا برا بین باکمال روشنی کسی‌ازین ممنوع باشد اورا نخواهد دید و چشمش ندارد که نور برهان آفتا برا قبول بکند کسی ضعف بصر داشته باشد کثرت اشراق آفتاب باونفعی نمی رساند مادر منزل روشنی آفتاب قدرت ایستاده ایم چشم ادراك ما ضعیف شده ویا بر غفلت محتجب مانده چشمی که لایق دیدن آن جمال باشد و دلهای که تحمل مهابت آن عظمت وجلال بکند نداریم ماهمه براه فنا میرویم فنا مارا در نهایت قعر دوری اومی‌اندازد باوجود او نزدیك ما ومحجوب ازمااست ماهمهٔ بسفینهٔ مغصود بباد حرص خود و باعلمهای طمع‌در دریای املهای خود بجاری و راهمی میشویم آن دریا مارادر موج اجل خودمی اندازد وهمهٔ همت خود را بادای مهمات دنیای خود توکیل کردیم ودستهای حوادث بما بازی و صدای هاتف فنا مارا ازعاج میکند (الناس فی‌غفلاتهم ورحی المنیة تطحن (مادون دائرة الرحی حصن لمن‌یتحصن) هرروز ملك‌الموت درپیش و پس ماصدای (اینما تکونوا یدرککم الموت) را میزند

ظلمت قبرها منتظر داخل بودن جسد ماست مادر هلاکی غفلت ودر مستی شهوت غرق شـده ایم (ای عاقل) تاکی نفس خود را از راه نجاة دور و براه ازیت و هـلاك صرف خواهی کرد تاکی از وسعت میدان طاعت دور و براه ضعفیت مخالفت خدا صرف خواهی نمود وتاکی از طاعـتی که پیش داری میگند از واعراض میکنی واز پیالهٔ کناه واز پیس سیئات سیراب میشوی واورا بجایهـای فتنه وآفات می اندازی (ای برادر من) عمر ما کوتاه وناقد ماچشمدار ورجوع ماهمه بخداست (یا ایهاالمعدود انفاسه) لابدیوماان یتم العدد(لابدمن یوم بلا لیلة)(ولیلةثانی بلایوم غد)(ای بزرکان) اول عملهای پیغمبر صلی‌الله علیه‌وسلم فکر بود وپیش از فرض شدن مفروضات عبادت پیغمبر تفکری درمصنوعات ونعمهای خدا بود تا آن زمانی‌که تکلیف آن چیزهای‌که باوتکلیف شـد صلوات الله وسـلامه علیه ودرنعمتهای خدا تفکر کردن وازان فکر عبرت کرفتن برشما لازمسـت زیرا فکری‌که خالی از عبرت باشد مجرد وسوسه وخیالیست آنوقتی‌که نتیجهٔ فکر عبرت باشد آن فکر وعظ وحکمت خواهد شد و پس از تفکر عملهارا براصل صحیح بنا واخلاقرا پس از عملها بر راه ملیح محکم بسازید اینهارا همه بنیت زینت بدهید وریسمان سخـاوترا بکیرید زیرا سخاوت علامت ذهداست سخادرذهداست بلکه میکویم هرزمانی‌که سخا صحیح وطبقاتش عالی باشد همهٔ ذهدعبارت از واست سخاوت اول پانهادن قاصد خداست خداوند تعالی فرموده (الذین یومنون

بالغيب ويقيمون الصلواة ومما رزقناهم ينفقون اولئك على هدى من ربهم واولئك هم المفلحون) وريسمانی که سبب وصلت خداست کرهشرا محکم بکنيد بواسطه چشم پوشيدن ازان چيزی که در نزد مخلوق آن چيزهارا بدمی ببنيد وهمهٔ اين کارهارا که می کنيد بنا بطمع انيکه راه حق را تعمير بسازيد وبکنبد زيرا خدای تعالی فرموده است (ومن نعمره ننکسه فی الخلق) منتهای افکار وغايت ابصار شما ديدن ملوك ومتوسط خلق نباشد طبقهٔ سفلی ازمخلوقات همه درحال عجزو فقرو مسکنتی هستند و پردهای که بر چشمها هست خالقرا ازمخلوق ستر کرده وخدا امر خودش را درمخلوق اجرا کرده است پس عاقل انکسيست که باين شأنی برسدکه از پرده واز زير پرده که مستور شده است اعراض خواهد کرد وبا آن مقيم قديميکه نماس وخوابش نمی کيرد باوالتجا بکند (الاله الخلق والامر) زبان آن عالمان که دلهای مردمان جبار وجرئت زنديقها وفجور کفرهٔ که بدست آن عالمانست واز مکنيد وقتيکه زبان آنان را واز کرديد دست وپای ودلهای خودرا ازهمه چيزی که خداوند ملك وعادل ولطيف وخبيررا بغضب می آرد از اينها همه امساك بايد کرد با خدا و با مردمان حال خودرا خوب بکنيد ودر وقت خلوت وبغير از خلوت بانفس خود تان در احسان باشيد ودرزمان مردن وبرخواستن وسؤالی بانفس خودهم بکنيدو درحال خوبی باشيد اين کتاب هيچ مسئلهٔ کوچك و بزرکی نمی کذارد الا که همه را می کويد و می شمارد (الله يعلم خائنة الاعين

ومانخفي الصدور) بخدابخدا ازخدادرحذر باشيد وبامرش امتثال بكنيد (و يحذركم الله نفسه امرا) نصيحت را بقبول مقابله كن ومقابلهٔ امر مطاعرا بامتثال خواهدكرد وازمحاربهٔ خدا احتراز بكنيد زيرا كسى كه معاداتى بكند نجاتى نمى يابد وكسى كه محب خدا باشد ذليل نخواهدشد (الاان اولياءالله لاخوف عليهم ولاهم يحزنون) اسناد اوليا برسول خدا صلى الله عليه وسلم صحيح وثابت است جماعتى ازصحاب پيغمبر ويا خود يك مردى تنها كلمهٔ توحيدرا ازوتلقين كردند سلسلهٔ طائفه صوفيه بآنان رسيده شداد بن اوس كفته مادر نزد پيغمبر صلى الله عليه وسلم بوديم پيغمبر صلى الله عليه وسلم كفت در بين شما غريبى يعنى اهل كتابى هست كفتيم خير يارسول الله كسى نيست پس ببستن در امر فرمود وكفت دست خودرا برداريد وبكوييد (لا اله الا الله) مادست خودرا برداشتيم وكفتيم لا اله الا الله پس ازآن كفت (الحمدلله) اى خداوند شمامارا باين كلمه ابعاث نمودى و بسبب اين كلمه بما جنترا وعدكردى شما وعده خلاف نيستى پس ازآن صلى الله عليه وسلم كفت بشما بشارت ميدهم كه خدا كناه شمارا مغفرت فرمود اينكه كفتم تلقين پيغمبر بجماعتى فرموده همين طوربود اماتلقينش بيك مردى تنها آنهم صحيح وثابتست على رضى الله عنه ازپيغمبر صلى الله عليه وسلم سؤال كرد وكفت يارسول الله نزد يكترين طريق وآسانترين وافضل راه خدارا بمن ارشاد بفرما پس ازآن صلى الله عليه وسلم كفت افضل وبهترين

چیزی که من کفتم و پیغمبران پیش ازمن کفتند کلمهٔ (لااله الاالله) است اکر هفت آسمان و هفت زمین دریك طرف ترازو و (لا اله الاالله) درطرف دیکر باشد طرف لااله الاالله با آن طرف دیکر مرجح خواهد شد پس رسول الله صلی الله علیه وسلم کفت قیامت برنمی خیزد مادامکه بر روی زمین کوینده (الله الله) باشد علی رضی الله عنه کفت یارسول الله چه طور ذکر بکنم علیه الصلاة والسلام فرمود هردو چشمترا ببند سی دفعه ازمن کوش کن پس ازان شما سی دفعه بکو من کوش میدارم پس پیغمبر صلی الله علیه وسلم (لااله الاالله) را سی دفعه کفت صدایش بلند کرد وچشمانش برهم ذده بود (حضرت علی) کوش میداد پس ازان علی رضی الله عنه (لااله الاالله) را سی دفعه کفت چشمانش پوشیده وصدایش بلندکرده وپیغمبر صلی الله علیه وسلم با آن کوش داده بود وباین منوال سلسلهٔ صوفیه بپیغمبر رسید وتوحیدشان ثابت شد وبالکلیه ازاغیار تجرد کردند وهم تأثیررا ازآثار اسقاط نموده وبرپای استقامت ایستاده پس ازان معرفتشان کامل وطریقتشان عالی شد مانند معاملهٔ آنان که باخدا کردند شماهمین طور معامله بکنید باطائفهٔ صوفیه مناسبت حاصل بکنید ونظام کارشما پس ازوتمام خواهدشد و پای خودرادرجای پایهای آنان بنهیدحال آن قوم بکوش دادن نصیحت خوب شده لکن کفتارخوب را کوش داده وباحسنش تابع شد وقتی که چیزی بدرا شنیدند ازواجتناب کرداند ومجلسهای

ذ کررا بخلق کشـاده وبوجد آمده نفسشان خوب شـده وار واحشان بالاصعود کرده ودرحالت ذکروسماع برق اخلاصشان ظاهرشده حاضرشان مانند غایب وغایبشان مثل حاضرمی بینی مانند شـاخساربحـالی در حرکت هستند نه بنفس خودشـان (لااله‌الاالله) راکه میکونید قلبشـان بغیرخدا مشـغول نیست (الله) رامی کونید و بغیر ازوعبادت نخواهندکرد (هو) راکه می‌کونید وبغیراز ومفتخر نمیشوند وقتی‌که مغنی وخواننده تغنی میکند یادخدا میکنند ودر اذکار همتشـان عالی میشود (ای برادرمن) برای شما انیقدر سؤالی هست‌که بکوی مادامکه ذکر عبادتست‌انیکه درحلقشان کلام عاشقان ونام صالحان‌رایادکردن چه موجب‌است درجواب شمامی کویم‌که نماز بزرکترین‌عبادتها است دران نماز (السلام علیك ایها النبی ورحمة‌الله و برکاته السلام علینا وعلی عبـادالله‌الصـالحین) میخوانیم ونام پیغمبر وصالحـان می‌بریم وباین سبب هیچ مصلی مشرك نمی شـود وازبساط عبـادت وعبودتیش خارج نخواهد شـد ذاکرهم چنین است خواننده‌را کوش میدهدفکرو ذکر لقا میکندوبطلب لقای‌خدا حالش‌خوش میشود وکسی‌که لقای خدارا خواسـته باشد خداهم ملاقات اورامیخواهد بخواننده کوش دادن فراقرا بدل‌می آرد و برای مردن حاضر واز محبت دنیـافارغ میشـود (حب‌الدنیاراس کل‌خطیئة) بخواننده کوش دادن سبب ذکر صالحانست و بواسطهٔ‌محبت دوست خدا بخدا نزدیك خواهدشد

انیکه گفیتم وتفصیلش کردیم یك طریقیست از طریقهای خدا که بعدد انفاس خلایق است (غنی بهم حادی الاحبة فی الدجی فطار منهم انفسا وقلوبا فاراد مقطوع الجناح بثینة وهمواراد والواحد المطلوبا) (نعم) دروغ گومؤاخذه خواهدشد وسماع را وحرامست ودر مجلسهای ذکر نبودنش بهتراست تا وقتی که از دروغ دست بردارد وصادق میشود بجاست آنکسانیکه داخل زمرهٔ ملائکه بوده وبرنفس خودشان غلبه کرده ومحوشده اند و ببال و پری ارواحشان پریده وسیر کرده ونزدیك خدا شده اند وصاحب احلامی که ازقیدبندهگی خلاص یافته وبمقام حریت واصل شده باشد واغیار آنارا مملوك نکرده باشداند کست خیرخیر آنان همه احرارند خواه مفارقت بکنند خواه نکنند خدا بقائل این بیت رحمت بکند

اتمنی علی الزمان محالا
ان تری مقلتای طلعة حر

(ای برادرمن) من نمیگویم که صوفیه همه رفتندوسوء ظنی بکنم که دراین زمان هیچ کسی ازآنان نیست لیکن بنا باغلبیت میگوئیم مادر زمانی هستیم که جهالت عامشده وبطالت بسیار ودعوای دروغ مشهور گشته وگفتار مزخرف را نقل میکنند وطریقرا رواج میدهند مادراین زمان چه کارمیکنیم وبرکه اعتماد

میکنی اکثر مردمان بطریقها سلوك کرده اند ومادام که درخانه شان هستند مدار اتشـان میکنند ومادام که در قبیله شان هستند سلامشـان میدهنـد ولیکن چـه فائده ازاین عزتی کـه بسبب مدارا پیدا شود وچه سود از سـلام کسی که درا وغفلت باشد و بهرچه مأمور هسـتی خوب بگیر وارجهلا اعراض بکن وامر معروف‌را بجا برسان ابن سماع بچـه کارمی آیدکه بی وجد قلب رقص کننده در رقص باشـد وبنجـاست نفس خودش آلوده کردد و باین رقص ونقصش از ذاکرین کی محسـوب خواهد شد

ورب تال تلاالقرأن مجتهـدا
بینا الخـلائق والقرأن یلعنه

خدا در زیر عرش ملائکهای امرد بی ریش دارد رقص وذکر خدا میکنند وبذکرش دراهتزازی هستند آنها ارا وحی هستند برای خدا بخدا ذکر میکنند ای مسـکین شمـا برای نفس خود بنفس خود ذکر میکنی آن ملائکها ذاکرند وشما مغبون ومفتون هستی اهتزاز یکه بذکر باشـد صوفیـان آنرا رقص میکویند ولی دران وقتی که آن اهتزاز ازروح باشـد نه ازجسم ونسبت رقصرا بروح میدهنـد نه بجسم والا آن رقص کننده کجا واین ذکر کننده کجا است طلب اینهـا حق وطلب آنان باطل است

آن طـایفهٔ صوفیه بمشرق رفته شمـا بمغرب ودرمابین مشرق
ومغرب خیلی فرقی هست این رقص کننده دروغ کو وآن ذاکران
در دیوان خدا مذکورند ودر بین ملعون ومحبـوب فرقی بزرك
دارد وقتی که بمجلس ذکر داخـل شـدید مذکور را ملاحظه
بکنید سماعرا بهوش کوش بدهید خوانندهٔ که نام صـالحان را
ذکر میکند تبعیت آنان برخود لازم بسـازید تاکه از صـالحان
باشید هرکس بامحب خودش میشود وباخلاق آنان متخلق باشید
حالرا از آنان بکیرید وجدی که حق باشـد حق است و بهوای
نفس خود تان عمل مکنید ونمیکویم که من سمـاعرا دوست نمی
دارم چونکه تحقیق کردم کفتاری که درمقام سماع هست وتابع
شدن باحسن آن کفتار برای من ثابت شـده است ولکن بشمـا
میکویم که فقرای که باین مرتبه نرسیده باشد برای او اکراه می کنم
بنا بانیکه درسماع خیلی بلیهٔ هست که مردمانرا بخطـا می اندازد
وهرزمانی که سماع لازم شـد یك خوانندهٔ امین ومخلص باشـد
حبیب علیه السـلام را مدح بکند و بذکر خدا وبذکر مردمان
صالح کفایت بکند ودرانجـا بایستید برمرشـد عارف لازمست
مقداریکه لازم باشدازسماع بکیرید و بدلهای کسانیکه درحضور
اوهستند باذن وقدرت خدا بآنان افاضه بکند زیرا مانند بوی
خوش حال سرایت می کند ونقطهٔ اخلاص هم اکسـیر است
مرد کامل آنست که بحال خودش مردمانرا تربیه بکند نه بقالش
اکر حال وقال جمع بشود آن مرد اکمل خواهد شـد وکرفتن

این مقام برای مهیا کردن دفع شوکت کافران وخارجان دین واصحاب باطل ودفع انکسانیکه دراین دیار دردلهای ایشان مرض داشته باشد وبرای تخویف آنان واعلای کلمهٔ دین ومحکم کردن شرف مسلمان باید کرد نه برای چیز دیکر واکر حسن نیت داری عمل شما خوب خواهد شد وهر احوال خودرا اکر بکتاب وسنت ارجاع بکنی بکمال خیرمی رسی اکرچه ازیك دری شریعت باشد والا احوال واعمال وکفتار شما خیلی بد خواهد شد بلکه فقیر می کو یمکه مذهبهای که بدشدند فرقی دربین شما وآنان تنها بعلامت وعمامه خواهد شما از صوفیهٔ که احباب خدا ولایق درکاه خدا هستند ازانان باشید نه ازقومی که دشمن خدا ودور ازخدا هستند از آنان مشوید (ای بزرکان) ازدجالیت وشیطنت وازطریقی که باین هردو صفت راهی می‌نماید خیلی احتراز باید کرد وشیطانرا بایمان خالص مخجول وکنیسهٔ دجالرا بدست صداقت خراب بکنید (طریق واضح) نمازو روزه وحج وزکاتست وبتوحید خدا وبرسالت پیغمبر علیه الصلوة والسلام شهادت کردن ودرحال ایمان آوردن اجتناب کردن ازمحرمات اول ارکانست انیکه ماکفیتم طریق همین است وبسیار ذکر کردن خدای تعالی علامت حال مؤمنی ایست که او باخدا هست واز آدب ذکرانست که صدق عزیمت وکمال خشوع وانکسار داشته واز اطوار خود مجرد بودن و بخلوص بر پای نبده‌کی ایستادن وزره جلال ابوشیدن هم ازادب ذکر

است حتی ذاکری را اکر مردم کافر دیده باشد یقین بکنند
که این ذاکر ذکر خدارا بصدق خالص ذکر میکنند وهرکسی که
آن ذاکررا ببیند هیبتی باو برسد وخیالات باطلهٔ که برقلب بیننده
هست از برقهای هیبت ذاکر ساقط ومحو و برباد باید شد
اکر حال ذاکر براین منوال نباشد اورا بقدر امکان اصلاح بکن
وضبط کفتار وجمع ادب باطنی وظاهر را مهما امکن ملاحظه
باید کرد وچشم خودرا ازنکاه کردن بدیکری منع بکن (ای
خداوند) مارا ازان کسانی بسازکه براعضا شان بسبب مراقبه
قیدهای کران سوارکردی وازمشاهدهٔ دقائق شهودرا برسرائر
شان اقامت فرمودی ودرحال نشستن و برخاستن برای محافظهٔ
ایشان محافظانرا برسر شان هجوم کردی پس انان اثر خجالت
سرشان پاین آوردند وجبهه شان برای سجده نهاده وازکثرت
ذلت رو بهای خودشان بردرکه توفرش کرده اند پس شما برحمت
خود نهایت مقصود شان احسان فرمودی وصلی الله علی سیدنا
محمد وعلی آله وصحبه وسلم (ای فقیر) بقرأن مجید اقتدا بکن
وباثار سلف تابع شو من چه چیزی هستم که شمارا صدابزنم مثل
من هیچ نیست مکر مانند پشهٔ برسر دیواری که هیچ قدرش نباشد
بافرعون وهامان و قارون حشر بشوم آن بلای که آنانرا کرفته
مرا بکیرد اکر ازخاطر من خطور بکندکه من شیخ ابن جماعت
هستم یاخود من پیشوای ایشان و یاحکم کنندهٔ برآنان ویاخود
درنزد من ثابت باشدکه من فقیری هستم ازآنان چه طور میشود

کسی که لاشی باشد نفس خودرا باین چیزها دعوت بکند وانکس
صلاحیتی هیچ جیزی نداشته وازچیزی معدود نخواهدشد البته
باین چیرها دعوت نمیکنند (ای بزرکان) اوقات خودتان بچیزی که
راحتی دراونباشد ضایع مکردانید هرنفسی که ازشما میرود برشما
محسوب خواهدشد وازبیهوده رفتنش احتراز بکنید واوقات
ودلهای خودتان محافظه باید کرد زیرا عزیز ترین اشیا وقت ودلست
اکر وقت را اهمال ودلرا ضایع کرده باشید همه فائده ازشما رفته
است اینرا بدانید کناه دلهارا کور وسیاه وخیلی بد وخسته
خواهد کرد درتورات نوشته است درهردل مسلمانی یك کریه
کنندهٔ هست که برآن دل کریه میکنند ودرهردل منافق خوانندهٔ
هست که تغنی می سازد ودردل عارف یك جای هست ابدا مسرور
نخواهدشد ودردل منافق جای هست که ابدا مغموم نمی شود
(ای بزرکان) شما دراین رواق ذکر می کنید و بوجد وحرکت
می آیید فقهای محجوبها میکویند که فقرا رقص میکنند عارفان هم
میکویند رقص میکنند کسی ازشما اکر وجدش دروغ ومرادش
فاسد وذکرش بازبان وچشمش باغیار انداخته باشد مانند کفتهٔ
فقها آنکس رقاص است وکفتار شان دروغ نیست واکرکسی
ازشما وجدش صادق ومقصدش صلاحت باشد بکلام خدای تعالی
(الذین یستمعون القول فیتبعون احسنه) عمل کرده باشد و انکس
ازآنان میشود که کوش را بکفتاری دادده و مطلب آن کفتار را

٥

قصد کرده آن مطلبی که درازل بدعوت خدا اجابت کردنست
بجا رسانیده مانند گفتار خداوند تعالی درحق آنان که فرموده
است (واذاخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم واشهدهم
علی انفسهم الست بربکم قالو بلی) بی کیفیت ورسم وصنعت
گوش کننده گوش کرد وحلاوت سماع درآنان بتکرر ثابت شد
ودروقتی که خداوند تعالی آدم علیه السلام را خلق وتکوین فرمود
وذریتش دردنیا اظهارکرد آن سری که درآن محفوظ ومستور
بودظاهر شد هروقتی که صدای خوش وگفتار خوب را بشنوند
باصل آن ندای که گوش کرده اند همتشان بان طرفی میرد آنان در
ازل عارف بخدای تعالی هستند برای خدا یکدیگررا زیارت
ومحبت می کنند وبذکرخدا مشغول وازغیرش اعراض خواهند
نمود وباین نوع فقیر ذاکر خواهد گفت که روحش رقاص
وعزیمتش صحیح وعقلش کامل وصحیفه اش سفید وازحظ سماع
مخفی اخذ کننده وآن سری که درسماع طی شده نشرکننده باشد همان
فقیراست زیرا سرسماع درهمه ذی روحی که شنونده باشد
موجود است وهمه جنس موافق طبع وفهم خودش گوش
می دهد وهمتش بچه منتهی شده ازسماع آنقدار می فهمد
طفل را نمی بینید وقتی که صدای خوب بگوشش برسد خوشش
می آید ومی خوابد وخواننده که تغنی می کند اشترها راه می روند
وبارگرانرا می کشند ونمی فهمند درحدیث آمده است درآسمان
وزمین چیزی خوشتراز صدای اسرافیل خداخلق نفرموده

است وقتی که درآسمان میخواند ذکر وتسبیح اهل هفت آسمان بریده خواهد شد آن زمانیکه آدم بزمین هبوط کرد سی صد سال بگریست خدای تعالی باو وحی کرد یاآدم برای چه انیقدر کریه وفریاد میکنی کفت یاربی من برای اشتیاق جنت وازخوف آتش کریه نمی‌کنم بلکه کریه کردنم بسبب اشتیاقی آن ملائکهای صاحب وجدی که دراطراف عرش هفتاد هذار صف شده امردبی ریش ومو وبحال وجد در رقص ودراطراف عرش در دوران هستند ودست هریکی ازآنها بدست رفیق خود کرفته کردش می‌کنند ومی‌کونید پادشاه‌ما پادشاه بذرکیست اکر پادشاه مانباشد ماهلاك می‌شویم مانند ما کجا شما ای‌معبود ما کجا هستی ماکه‌هستیم نوحبیب ماومستعان ماهستی این کفته‌هارا تاروز قیامت میکونید وحالشان همین است پس‌ازان خداوند تعالی باآدم وحی‌کردکه سرت بلندکن وباآنها نظرکن آدم سرش رابطرف آسمان بلند وبملائکها نکاه کردودید که همه دراطراف عرش رقص میکنند جبرائیل رئیس‌ومیکائیل‌خواننده شان هست آندم که آنهارا دید خوف وناله اش ساکن شد ودرتفسیر کلام خدای تعالی (فهم فی‌روضة یحبرون) بسماع تفسیر نمودند درسماع کردن وبوجدآمدن همین اساس مقصد اهل عارفانست این رقص ،حسان خداست رقص حرام نیست مانند زعم بردن بعض جاهلان ازفقراء مبغوضان‌که زعم حرامی بردند بلکه این احسان برای‌مردی میشودکه‌خطرهای خودش بداند ودردلش

وسوسها نجنبد وبهیچ متاعی ازمتاع دنیا التفات نکند وبغیر ازخدا جلت عظمته مقصود دیکری نباشد وکسی که بچرك وسواس ویلیدی طبیعترا آلوده باشد محافظهٔ ذکرخدا باادب کفتار وکردار مهما امکن ملاحظه بایدکرد ودر دریای دعوای دروغ غوطه نزند وادعای منزلت صوفیه رانکند نمیداندکه خدامی بیند وغیور است وباین مقدار کفتار کفایت کردیم (ای‌بذرکان) درهمه آداب خودتان ظاهر وباطن باشریعت باشید وهرکسی که ظاهر وباطنش باشریعت باشد خدا حظ ونصیب اواست وکسی‌که خداحظ ونصیب اوباشد آن ذات ازاهل مقام صدق ودرنزد ملیك مقتدر خواهدشد (ای‌بزرکان) ازشما فقها وهم علما هست وشما مجلس وعظ ودرص دارید ومیخوانید وذکرواحکام شرعیه رابمردمان تعلیم میکنید شما مانند الك نباشید آردنرم وخوب‌رابیرون بکنید وبرای نفس خود درشتر ایکذارید شما همین طور هستیدکه حکمت را ازدهن خودتان بیرون میکنید وغل وغشتشرا دردلهای خودتان میکذارید خدا کسیرا [illegible] داشته‌باشد عیب نفس‌خود شرا باونشان میدهد خدا اکر دوست بندهٔ باشد دردل اومرحمت وشفقترا می‌اندازد وشیخا وترا [illegible] دست اومی‌سازد وبدلش رأفت و بنفسش سماحت دهد وعیب نفس خددشرا می‌بیند ونفسش انیقدر کوچك میماید که آنرابهیچ چیزی حساب نخواهد کرد عارف آنستکه وقتی مردمان مسرور می‌شوندبی یاس اومحزون باشد وسرورش. کم وکریه اش

در از ومطلوبش محبوب خود باشد وهم وغمش کناه وعیبهای
خود باشد

النـاس فی العید قدسرو وقدفرحوا
و ماسر رت به و الواحـد الصمـد

لمـا تیقنت انی لا اعا ینـکـم
اغمضت عینی ولم انظر الی احـد

من نفس خود مرابطوری صرف کردم که هیچ طریق نکذاشتم
الا که سلوکش کردم وفهمیدم که صحت طریق بصدق نیت
ومجاهده میشود وهیچ راهی نزد تکیتر واصحتر وخوبتر ازعمل
کردن بشریعت محمدیه راه دیکر ندیدم وهم وبغیر از تخلق باخلاق
اهل ذلت وانکسار وحیرت واقتقار دیکر رهی نیافتم صدیق
اکبر سید ابو بکر رضی الله عنه میکفت حمد برای آن خـدای که
وصولش بغیر از عجز نخواهد شد وازدرك ادراکش عاجز بودن
عین ادراك اوست روایت شده خدای تعالی بموسی علیه السلام
کفت یاموسی چیزی برای من بیارکه درخزینه ام نباشد کفت
یاربی شما رب العالمین هستی خزینهٔ شما چه نقصانی دارد کفت
یاموسی بدان خزینهـای من پراز کبریا وعزو جلال وجبرونست
ولی ذلت و انکسـار ومسکنت را برای من بیـار زیرا دلهای

کسانیکه برای من شکسته باشد من درنزد آنان هستم یاموسی
ازانکسار بزرکتر بچیزی هیچ قریبی بمن تقرب نکرده است
(ای بزرکان) ازترسیدن محاسبهٔ نفس پیدا وازمحاسبه مراقبه
میشود وازمراقبه دوام مشغولی بخدا حاصل ومیسر کرده‌ددر
زمان ما غبطهٔ زیادتر بان مؤمنی میشود که زمان خود شرا بفهمد
وزبانشرامحافظه بکند وبشأن خودش ملازمت دارد وازصالحان
باشد بسید خود عبدالملك الخرنوتی قدس الله سره کفتم وصیتی
بمن کن أوبمن کفت یا احمد کسی بما سوا ملتفت باشد واصل
نمیشود ودر اعتقادش شك داشته باشد نجاتی نمی یابد وکسی
نقصانی نفس خود شرا نداندهمهٔ اوقات اونقصانست یك سال
این وصیت شیخ را درنفس خودم محافظه میکردم هیچ خطرهٔ
ازخاطرم خطور نمیکردالا که ان نصیحت را تذکرمی کردم هماندم
آن خطره ازمن زائل میشد پس ازان سال دیکر زیارتش کردم
وقتی بیرون شدن باو کفتم ای بزرك من نصیحتم کن پس بمن
کفت ای احمد در طبیبها علت ودر اولیا جهالت بودن وبا حبا
جفا کردن خیلی قبیح است ازنزدش بیرون شدم یك سال اورا
درنفس خود محافظه کردم وبنصیحتش منتفع شدم مرد عالم
وعارف بسبب مراقبه وبترسیدن ازخدا برای نفس خودش
بزرك سیاستی دارد ووقتی‌که ارادهٔ سخنی بکند پیش از کفتن
ملاحظه میکند اکر صلاح کارش دران باشد حرفی میزند والا
دهنش محکم می‌کیرد چونکه دراین مسئله روایتها آمده است

لسانك اسدك ان حرسته حرسك وان اطلقته رفسك) كلام
عارف ژنك میرد سکوتش دنائت را ازان دور میکند برای
هلش امر بمعروف ونهی ازمنکری خواهد کرد خدا فرموده
است (لاخیر فی کثیر من نجواهم آلا من امر بصدقة اومعروف
اواصلاح بین الناس) کسی را معرفت خدا زیاده باشد ادبش
باخدا زیادتر است وکسی بخدا نزدیك باشد خیلی ازخدا می ترسد
قاضی مقری امام صالح سیدمن علی ابوالفضل الواسطی بمن
خبرداد خبرش باسندی که بخطیب بغدادی رسیده وازان بسلسله
اش تا (ابی الجارود العبس) رسیده شدکه جابر بن عبدالله
رضی الله عنه وعنهم اجمعین کفت حدیثی درحق قصاص بمن
رسید صاحب آن حدیث درمصر بود اشتری خریدم وباری
باوبستم پس یك ماه راه رفتم تاوارد مصر شدم اورا بمن نشان
دادند دیدم که درخانه اش بندکرده دررازدم یك عبد سیاه بیروز
شد کفتم فلان دراینجاست خاموش شد ورفت وبسید خودش
کفت پاش در اعرابی شمارا می طلبد کفت برو ازو سؤال کر
توکیستی پس ازان آمد وکفتمش من جابر بن عبدالله صاحب
رسول الله صلی الله علیه وسلم هستم پس جابر بیرون شد م
مرحبا کرد ودستم بکرفت پس کفت ازکجا آیا ازعراق می آی
کفتمش بلی ازعراق می آیم یك حدیث قصاص بمن رسیده ن
دانم که این حدیث ازکه مانده درحفظ شما هست کفت بلی د
حفظم هست کفت از رسول الله صلی الله علیه شنیدم می کف

(ان الله يبعثكم يوم القيامة حفاة عراة غرلا وهو عز وجل قائم على عرشه له بصوت رفيع غير فضيع يسمع كما يسمع القريب يقول انا الديان لاظلم عندى وعزتى وجلالى لايجاوزنى اليوم ظلم ظالم ولو بلطمة بكف ولوضربة يد على يد ولاقتصن للجماء من القرناء ولاسئلن الجر لم نكب الجر رلاسئلن العودلم خرش صاحبه فى ذلك انزل على يعنى فى كتابى وتضع الموازين القسط ليوم القيمة فلاتظلم نفس شيئا) پس ازان رسول الله صلى الله عليه وسلم كفت (ان اخوف مااخاف على امتى من بعدى عمل قوم لوط الافليرتقب امتى العذاب اذ كافأ الرجال بالرجال والنساء بالنساء) ابن حديث اظهار عدالتى خدا بطورى اثبات كرده حتى حيوان وجمادرا كه مكلف نيستند ازعدالتش قصاص فرموده ودرلواط مردمان وسحقهٔ زنان وعيدرا اثبات كرده علم مكتوم نميشود وحق كفته خواهدشد جانم فداى قبرمبارك شارع باشدكه تمامى منفعت ومضررا براى ما بيان فرموده است هركه ايمان بآن آورده وتابع امرش شده نجاتى يافته وهلاك براى كسيستكه مخالفت اوبكند پيغبرچه طور مأمورشده همين طور بماتبليغ كرد وهيچ حجت مابرا ونمانده پيغمبر صلى الله عليه وسلم صاحب حجت قائمه ايست برهمهٔ مكلف وبواسطهٔ اومحبت خدا برمخلوقاتش قائم وثابت شده است وباين طور سبحانه وتعالى فرموده (وما كنامعذبين حتى نبعث رسولا) (وكفى بالله ولياً وكفى بالله نصيراً) (اى بزركان) كسى خدارا دوست داشته باشد بنفس

خودش تواضعرا تعـلیم میکند وعلایف دنیـارا ازخود قطع خواهدکرد وبرهمهٔحال خودش خدارا اختیار کرده و بذکرش مشغول میشود ودرماسـوی رغبت نمیکند نفس خودشرا ترك کرده و بحقایق اسرارش بعبادت خدا قایمخواهدشد وازتواضع منبرها وسریرهارا ازخود دورمی‌اندازد اکرچه دراین خصوص یدطولی داشته باشد ازهمهٔ اینها کذشته خواهدشد مانند آنکسی که‌درحقش کفته شده•

ترك المنابر والسرير تواضعاً
وله منـابر لو یشـاو سرير

و لغيره يجبی الخراج وانمـا
يجبی اليه محـامد واجور

(ای بزرکان) حق بنده‌کی انیست‌که ازغیرسـید خودش بالکلیه منقطع باشـد بنده‌کی انست‌که کلی وجزئی‌را ترك باید کرد بنده‌کی انست‌که ازطلب هرمزیتی‌ارادهٔ خودرا بکذارد بنده‌کی آ نست‌که برسربرادران خـودترفعی نکند وبلنـدی نفس خودشرا بیند بنده‌کی‌استادنش‌درحدودطینت‌آدمیه ایست‌بنده‌کی‌انست که‌درزیر مجراهای قدرت ربانیه درخوف خشیت‌باشد هیچ‌بنده بندهٔ کامل نمیشود تاکه بمرتبهٔ احدیث واصل کردد و بالکلیه ازعبـودیت

ماسوی خلاص یافته باشد (ای بزرکان) مرادفهٔ عمل خودرا اتخاذ مکنید ورواق مرا حرم وپس ازمردن قبرمرا صنم مسازید دعاازخدا کردم که مرادردنیا تنها بکند تا که جمعیت حاصل کردد وقتی که ازدنیای دنیه مفارقت کردم بلکه باین مطلب واصل شوم اکر باخدا جمعیت حاصل کردد همه سهل است واکروصل خدا میسرباشد همه آسانست هرچه خاکست خاك میشود خدا سبحانه وتعالی وحق اوبرشما لازمست اورابکرید هیچ کسی را ضرر ومنفعت ووصل وقطع وفرق وجمع وعطا ومنع میسر نمیشود الا که اینها همه ازخدا است وسائط ووسیلهای خدا انکار نخواهدشد اصل مادهٔ بزرك کله است که میکویید وبا آن کله واصل میشوید آن کله (آمنت بالله) ایمان بخدا آوردنست وقتی که بخدا کمال ایمان آوردی وبکلام ورسولش وبهمه چیزی که رسول آورده باشد صلی الله علیه وسلم ایمان اورده میشوی وبکلام خدای تعالی (وماآتاکم الرسول فخذوه ومانهاکم عنه فانتهو) عمل کرده باشید وسائط وسیلهای که بخدا رهنمای میکند تعظیم کردی و توحید خدرا بجا رسانیدی .

وباشك چشمت بردرکه خدا ایستادی وبذلت وخضوع خاکرا بوسیدی ومقام رجوعرا فهمیدی وآنچه لایق مقامات ملاقاتست مهیا ساختی ودرجمیع عملهای خود اخلاص کردی پس شما اخلاص خالص کشتی وپس ازان مستحق مراتب میشوی وازابر مواهب خدا انوقت برتو بارش میبارد وعواید کرمرا برتو رجوع

خواهد کرد وسفره‌های نعمرا برای شما کشیده خواهد شد
وبرای معرفت خلق شبکهٔ عرفان شما منشور میکردد حتی هیچ
فضیلتی دیکر نمی ماند که مکر بهمه نائل وباذن خداوند بدعوت
نیابت ظاهر وباطن واصل میشوی (ای بزرکان) حال وشان
فقهاء وعلمارا تعظیم بکنید مانند تعظیم شأن اولیا وعرفا زیرا طریق
یکیست علما وارث ظاهر شریعت هستند وحامل احکام وتعلیم
کنندهٔ مرد مانند واصلان خدا بسبب علما واصل میشوند زیرا
سعی وعمل کردن برطریقی‌که مغا بر شرع باشد فائدهٔ ندارد اکر
عابدی پنج صد سال بطریق غیر شریعت عبادت خدا بکند
عبادتش بخودش راجع وکناهش براواست روز قیامت وزن
وقیمتی ندارد دو رکعت نمازی کسی‌که دردین خود عالم باشد
ازدو هزار رکعت نمازی فقیری‌که دردین خود جاهل باشد درنزد
خدا آن دو رکعت افضل وبهتراست حسن ظن درحق جمیع علما
برشما لازمست اما متقیانی‌از علمای عاملین‌که خدا بآنان تعلیم فرموده
بحقیقت آنان اولیا هستند حرمت آنها درنزد شما محفوظ باید شد
علیه الصلوة والسلام فرموده است (من عمل بما یعلم ورثه الله
علم مالم‌یعلم) وکفته‌است صلی‌الله علیه وسلم (العلما ورثة الانبیاء)
الحدیث آنان مردمان بزرك واشراف مخلوقات ودلالت کنندهٔ
راه حق هستند مانند بعض متصوفه مکویید مااهل باطل وآنان
اهل ظاهر هستند دین هردورا جمع کرده باطنش خلاصهٔ ظاهر
است وظاهرش ظرف باطنست اکر ظاهر نباشد باطن نیست

واکر ظاهر نباشد باطن صحیح وثابت نمیشود دل بی بدن قائم نخواهد شد بلکه بدن اکر نباشد دل فاسد میشود دل نور بدنست آن علمی‌که بعض صوفیه آنرا بعلم باطن نام نهاده است عبارت از اصلاح دلست اولا باعضای ظاهر عمل وبدل تصدیق کردنست هر زمانی‌که دل شما حسن نیت وپاکی اعتقادی داشته باشد ولی کشتن مردم ودزدی وزنا کردن وشراب خوردن و دروغ کفتن وتکبر کردن وسخنهای درشت کفتنی داشته باشد چه فائده از حسن نیت شما واز طهارت دل شما چه سود ووقتی‌که ظاهرا عبادت خدا کردی وروزه کرفتی وعفت وصداقت وتواضع نمودی ولی در باطن دل شما ریا وفسادی داشته باشد ازین عملی‌که کردی چه فائدهٔ بشما می‌رسد پس وقتی‌که معین شد باطن خلاصهٔ ظاهر وظاهر ظرف باطن است هیچ فرقی دربین این هردو نخواهد شد ویکی از دیکری استغنا حاصل نخواهد یافت آن وقت اکر شما بکویید مااهل ظاهر هستیم مانند انست‌که بکویید اهل باطن هستیم وقتی‌که کفتی مااهل ظاهر شریعت هستیم آندم باطن حقیقترا ذکر کردی کدام حالت باطنیهٔ صوفیه هست‌که ظاهر شریعت بعلمش امر نکرده باشد وکدام حالت ظاهرهٔ هست‌که ظاهر شریعت باصلاح باطنش امر نفرموده است دربین ظاهر وباطن فرق وتفریق مکنید زیرا این بدعت بیهوده است وحقوق علما وفقهارا ترك مکنید زیرا ترك حقوق جهل وحماقتست حلاوت علمرا کرفتن وتلخی علمرا ابطال کردن نمیشود زیرا این

حلاوت بی تلخی فائدهٔ نمی بخشد زیرا این تلخی حلاوف ابدیه رانتیجه می‌دهد (انالانضیع اجرمن احسـن عملا) نص کلام قدیم برمکافات اعمـال شما شهادت میکند اخلاص اینستکه عمل شما مخصوص خداباشد وبرای دنیا وآخرت نباشـد وهم حسن ظن بخدا سبحانه وتعالی درهمه حالی ازاحوال ودرهمه عملی از عملها ودرهر سخنی ازسخنها داشته باشد اینها همه بایمان آوردن وبامرش امتثال کردن وبطلب رضای خدا بودن حاصل ومیسر کردد (ای بزرکان) می کو یـد حارث کفت وابویذید کفت وحلاج کفت این‌چه حالنیسـت پیش ازاین حرفهـا بکوید شافعی کفت ومالکی کفت واحمد کفت ونعمـان کفت وپس ازان بحرفهای دیکر منتفع باشید حرفهای حارث وابویذید زیادی ونقصانی نمی‌آرد حرفهای شـافعی ومالك بهترین نجات دهنده ونیز دیکترین طریقهـا اسـت احکام شریعت را بعلم وعمل محکم بکنید پس‌ازان همت‌را بمسـائل مشکلهٔ احکام علم وعلما باند سازید مجلس علمی ازعبادتی هفتاد ساله بهتر است یعنی ازعبادت نافله وازعبادت مردم‌بی علم باشـد (هل یستوی الذین یعلمون والذین لایعلمون) (ام‌اهل نستوی الظلمات والنور) شیخان طریقت وفارسان میدان حقیقت بشما میکو نیدکه دامنی علمارا بکرید من ابشما نمی کویم فلسفه‌بخوانید وفیلسوف باشید لکن میکومکه شریعترا بدانید خدا باکسی ارادهٔ خیری داشته باشد اورا عالم دینی می‌سازد خداولی‌جاهلرا اتخاذنفرموده اکرجاهلرا بولی اتخاذ

فرموده باشد عالمش می کند هر کسی ولی باشد در شریعت دین
خودش جاهل نخواهد شد او میداند که چه طور نماز و روزه
و زکات و حج را بجا می آرد و چه طور ذکر خدا میکند و علم معامله
باخدا یقین کرده میداند مانند این مردم اگر چه امی باشد عالمست
باو جاهل نخوهند گفت مگر که او علم مقصود را نداند علم بدیع
و بیان و ادبیاتی که مراد شعر است و فن جدل و مناظره اینها علم
نیستند بلکه مختصر بگوییم علم چیزیست که خدا باو امر و نهی
فرموده است علمی که جامع و تمام باشد علم تفسیر و حدیث
و شریعتست فنون لفظیه و قواعد نظریه که واضع آنها وضع
کرده و نامش علم نهاده آنها فنونی هستند که گفتند چیز ادانستن
علم و ندانستنش جهل است گوشهای خودتان از علم وحدت و از
فلسفه و از دیگر علمی مانند اینها که باشد کر بسازید زیرا این
علمها بطرف آتش جای لغزیدن پایهااست خدا ما و شمارا حافظ
باشد ظاهر را محافظ بکنند ای خدایا مانند ایمان پیرزنها ایمانی
میخواهیم (قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون) باعلما قطع
صله مکنید و با آنها بنشینید از آنان علمی بیاموزید مگویید فلان
عامل نیست از علم او چیزی بگرید و عمل بکنید اورا باعملش بخدا
وابگذارید اولیا رضی الله عنهم حکمترا اخذ میکنند و از کدام
زبانی ظاهر شده و بکدام سنگی نوشته شده و بواسطهٔ کدام کافری
واصل شده است مبالاتی نمی کنند و در خلق زمین و آسمان تفکر
می کنند (ربنا ماخلقت هذا باطلا) می گویند اولیا پلهای

مخلوقست انانکه برآن پلهـا موفق هستند بطرف خدا عبور میکنند وخدا بحضرت خودش آنانرا نزدیك می سـازد ودر چشم بهم ذدن دلهای آنان ازخود محجوب نخوا هدکرد وفراقرا ازمابین بیرون کرده اند و براسرار طلسم کتم را اقامت کرده شـبها قائم ورروز هـا صائم هسـتند ودر بعض اولیـا فکر و بدیکری ذکر غلبه کرده اسـت و بعض اولیـا کارهـای متفرقه درخود شـان جمـع کـرده اند (رجال لاتلهیهم تجـارة ولایبـع عن ذکـر الله) یك وصیت مهمه بشمـا میکنم که پس ازعلم واجبـات دینیه باولیـا صحبت بکنید زیرا آنان تریاق مجرب هسـتند همهٔ رأس‌المـال درنزد آنها اسـت صدق وصفا ذوق وفاهم درنزد آنان هست وازدنیـا وقیامت مجرد شدن وتجردی بخدا کردن هم درنزد آنان هست این خصلتها بخواندن درس ودرمجلسها بودن حاصل ومیسر نخواهد شـد مکر بصحبت شیخ عارفی باشد وحال وقال‌را جامع شده وبکفتارش رهنمای بکند وبحال خودش بر خیزد (اولئك الذین هداهم الله فبهداهم اقتده) حالت شیخ خواه درکمال خواه درنقصانی باشد بطناً بعد بطن دراتبـاع ومریدش ظاهر وهویدا کردد اکر کمال حالت داشته باشـد حال اتباع کاملش عالی میشـود وحال اتباع ناقص زائد نردد واکر حالت نقص داشـته حال مرید کامل ناقص وحال ناقص بالکله زایل خواهد شد مکرکه خدای کریم احسان بکند آنوقت احوالرا تأثیر نمیشود اثری که باعث نقصانی

کمل اتباع شما بوده ویاخود بالکلیه سبب رفتن حال ناقصان باشد ازو احتراز باید کرد آثار مردان پس ازمردن ظاهر خواهد شد مردان کفته اند

(ان آثار نا تدل علینا فانظروا بعدناالی الآثار)

آثار ذلت وانکسار وازدعوی مجرد بودن واز تکبر بیرون شدن وبدرکاه مولا تذلل نمودن وفقرا وعلمارا دوست داشتن وبموافقت قضا وقدر بخدا تسلیم شدن وتمسك بشریعت رسول خدا صلی الله علیه وسلم بجا آوردن یعنی این آثاررا پس ازخود تان بکذارید وبزمان مغرور مشوید زیرا این درنزد عارف چیزی نیست مکرآنکه که وقترا بطاعت صرف بکنند وآرزوی دلشرا ازان بکیرد بلی آنوقت لایق عزه شدنست (من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الی یوم القیمة و من سن سنة سیئة فعلیه وزرها ووزر من عمل بها الی یوم القیامة) ازقوم سلیمان علیه السلام احدی نماند ملکش رفت وشریعتش منسوخ شد و پیغمبرما علیه افضل الصلاة والسلام شأنش نرفت وشریعتش باذن خدامنسوخ نخواهد شد (ان الله لایخلف المیعاد) وصف خدای ملك دیان منازعهٔ وصف سلیمان کرده وبآیت (لمن الملك الیوم لله الواحد القهار) ملکش محو وبرباد شده ووصف پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقتی که نبده کی بود وصف ربوبیت اورا اعانه کرد ذکرش

دائم وامرش عالی کشت (والله یعصمك من الناس) شما می‌بینید که
پادشاهان بازریت وحواشی همه رفتند وآثار شان منقلب شد
ورعیه برحال خود شان باقیست صفت ربوبیت بپادشاهان
منازعه کرده زیرا مالکیترا دیدند بنابرین زائل شدند اما رعیت
صفت ربوبیت انانرا محافظه کرده زیرا آنها محقق در منزلت
مملوکیت بودند لهذا دائم باقی شدند

سید من شیخ منصور کفته است صحیفهٔ حال شیخ مریدانست شمهٔ
ازحال واخلاق شیخ بهرکاری که داشته باشد باید درمریدان
باشد مکر زمانیکه حالی سماوی بران مرید غلبه بکند وباومختص
باشد بعض مقام مریدی ازین سبب ازشیخش بالاتر میشود
این فضیلتیست ازخدا بهرکسیکه میخواهد ومیدهد ودرمریدان
حلاج محبت کفتن وحدت ودراتباع ابی یزید رحمه‌الله محبت
اغماض وسخنهای نازك کفتن ودراصحاب جنید رضی‌الله عنه
محبت جمع کردن طریقت وشریعت ودر مریدان (السلما باذی)
محبت چیزهای بلندی برآن منزلت بوده است ودراصحاب سیدما
شیخ ابی‌الفضل محبت وحدت خدائی وذلت نمودن برای خدا و برای
خلق خدا همهٔ اینها در اصحابشان می بینی ودربعضی بعکس این
قاعده هم میشود ولیکن این عکس باختصاص خدا خواهد شد
(یختص برحمته من یشاء) معروف کرخی وداود طائی
وحسن بصری ومریدانی که بصحبت طائفهٔ صوفیه ادب

آموختند رضی الله عنهم اسباب سیر را بدو کلمه اختصار کرده اند یکی تمسك بشریعت و دیگری تنها طلب حق کردنست (ای برادر من) این شریعت در پیش شما است . بین پیغمبر شما علیه افضل الصلوات و التسلیمات چه طور بوده و چه کفته و اخلاقش با مردمان خوب و بد چه طور بوده است شما مانند عملش عمل کن و مثل سخن او سخن بکو و بخلقش صلی علیه وسلم متخلق باش اکر نمیدانی از علما سؤال کن (فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون) طایفهٔ صوفیه تحدیث نعمت خدا را کردند اما برای اقرار کردن نعمت منعم و برای شکر نعمت و ترغیب دادن مردمان بر عملها تا که این برکت بر ایشان میسر کردد خدا فرموده است (والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا) تحدیث نعمت کنندہ میکوید خدا مرا بر این چیز غالب کرد و این چیز را بمن تعلیم فرمود و خدا مرا این خیر و برکترا هبه کرد و لیکن او نمیکوید من از شما خوبتر و بذرکتر و شریفتر هستم این حرفها دعوا ایست که از رعونت نفس پیدا میشود و زبان مردم احمق باینها ناطق خواهد شد آنچیزی که مارا بر تو بهتر کرده و بذرکتر و مشرفتر ساخته نماز و روزه و عبادتها است چیز دیکر نیست (لایامن مکر الله الاالقوم الخاسرون) اکر کلام خداوند تعالی (اشکروا لی ولا تکفرون) نمی شد مردم عاقل دهن خود را میدوخت (ای برادر من) بپدرت آدم علیه السلام که صفوت اولی است باو فخر میکنی اکثر فرزندان او کافر شدند و هم چنین اغلب اولاد

انبیا ومرسلین هم کافر بودند بعلم خود فخر میکنی شیطان همه
مسائل مشکله را حل کرده وصحیفهای موجود اثرا همه خوانده
و حل نموده و بمال خود فخر میکنی قارون بمال خـودش هلاك
شـد و بملك خود فخر میکنی ملك فرعون از طرف خدا چیزی
برای او حاصل نکرد ابراهیم علیه السـلام پس از مجرد شدن
وبخدارجوع نمودن هلاك نشد وموسی علیه السلام پس ازفرش
کردن ذلت در پیش خالقش ذلیل نشـد وشـان یونس علیـه
السلام پس ازالتجا کردن بصدق سخن (لااله الا انت سبحانك)
ضایع نشد ویوسف علیه السـلام پس از تسلیم شـدنش بقضای
خدا و با اعتماد کردنش بخدا خائب نشد پیغمبران ورسل وصدیقان
و صـالحان همین طور هسـتند (لاتبـدیل لکلمات الله) (ای
برادرمن) توکجاهسـتی ودر کدام جای در حـیرت ماندی ودر
میـدانهای هجران در صحرای وهمت سرکردان ماندی خـدا را
طلب کن خدا را بر شما از تو حریصترهستم قسم بخدا اکرازخدا
منقطع شـوی از خذلان شما میترسم ای خدایا از قطعی که پس‌از
وصل میشود خود مرا بشما می‌سـپارم (ای برادر من) وقتی‌که
منقطع شـدی و دران حال و صلرا کمان بردی پس از من چیزی
مخواه ووقتی که خودت عالم شمردی باانیکه خیـلی جهل داشـتی
تحقیق ازشماهمه‌خوبیها کذشته خواهد شد وصوفیه از شما سبقت
نمود ولو مهابتشما شـامل کشت من نمی کویم از اسـباب منقطع
شوید واز تجارت و صنعت دور باشید لیکن میکویم که از غفلت

وازین حرامها منقطع بایدشد من بشما نمی کویم اهل و عیالرا
ترك بکنید لباس میو شانید و لیکن بشمامی کویم بواسطه
اهل وعیال از خدا غافل مشوید و بلباس تکبر بر فقرا
مکنید من میکویم آن زینتی که لازم نیست آن زینت اظهار
مکنید زیرا دل فقرا ازین منکسر خواهد شد واز عجب وغفلت
شما می ترسم من می کویم لباس خود نان پاك بکنید (قل من حرم
زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق) من می کویم
دلهای خودرا پاك بکنید این پاکی ازپاکی لباس بهتراست خدا
بلباس شما نکاهی نمی کندولیکن بدلهمای شما نظر خواهدکرد
مانند این کفتار سید علیه افضل الصلوات والتسلیمان کفته است
(حاربوا الشیطان ببعضکم بنصیحة بعضکم بخلق بعضکم بحال
بعضکم بقال بعضکم) خدا فرموده است (وتعاونو اعلی البر
والتقوی ولاتعاونوا علی الاثم والعدوان) وخدای تعالی فزموده
است (الذین یقاتلون صفا کانهم بنیان مرصوص) وباشیطان
ونفس وعد وخدارا صوفیان مقاتله میکنند مقاتلهٔ شیطان برای
انست که از خدا منقطع نشوند ومقاتلهٔ نفس برای آنست که
بشهوتهای دنیه مشغول وازعبادت خدا غافل نشوندومقاتلهٔ عدو
خدا برای آنست که کلمة اللهرا بلند وعلم رهنمای بخدا منشور
کردد (اولئك حزب الله الا ان حزب الله هم الغالبون) شأن
علمرا تعظیم بکنید بطوری که واجبات علمرا بجایش برساند زیراعلم
درك حقایق اشیا است خواه سماعی خواه عقلی باشد حق

ایمانرا که بزبان اقرار نمودن وبدل اعتقاد کردنست بجا برسانید
وحکم اسلامی که متابعت شریعت وازطبیعت اعراض نمودنست
آنرا لازم بشوید معرفترا تحقیق بکنید آن‌هم معرفت وحدانیت
خدا است نیت‌را تطهیر بکنید آن‌هم خطره ایست دردل و بغیر
ازخدا کسی بآن اطلاع ندارد اورا تطهیر بکنید ادبرا محکم
بکنید آن هم‌چیزیرا درجای خودش نهادنست آنرا محکم بسازید
وعظهای که برای‌ارشاد اصحاب غفلتها است انرا مختصربکنید
و نصیحتی‌که برمحافظهٔ راه ذهد مطلع شدنشت اورا بلاغت بجا
برسانید ومحبتی‌که نسیان ماعدای محبوبست بصداقت‌عمل بیارید
وادبی دردعا آن‌هم رفع حاجات باعلای مقام درجانست اکال
بکنید وعلامات تصوفی‌که ترك اختیاراست محکم بسازید وراه
عبودیت که‌ترك دنیا واکذاشتن ازدعوی و برداشتن بلوی ومحبت
مولا است اتقان بکنید وراه نزدیکی ازهمهٔما سوی الله بسط
خواهی کرد وصدقی‌که موافقت ظاهر و باطنست درآن ثابت
شوید ونعمت عافیتی که اونفس بی‌بلا ورزقی بی‌اذیت و بی‌ریا
عمل کردنست قدرشراتعظیم بکنید واستقامتی‌که هیچ‌چیزی برخدا
اختیار نمودنست درنزد حدودش بایستید وحلالی‌که خورنده‌اش
دردنیا ضامن ودرقیامت مؤاخذه نمی شود آنرا تحری بکنید
وطریق طاعتی‌که درکفتار وکردار ودرهمه احوال‌طلب رضای
خدا است آنرا محکم بسازید وعروهٔ صبری که دلرا بحکم
خدا هشیار کردنست اورا بکیرید وعزلت وخلوتی‌که ازمردمان

دورشدن وترك طمع وبدل ازاختلاط مردمان هجرت نمودنست دلرا ازنیهـا تطهیر بکنید اکرچه خودش دربین مرمانست ولی ازخود خودشرا تطهیر بایدکرد (متنبه شوید) ولی‌کسیست که رویش‌را ازنفس وشیطان ودنیا وهوی برکرداند وروی ودلش بطرف مولا بکرداند وازدنیا وقیامت اعراض بکند وچیزی بغیر خدای‌تعالی طلب نکند قانع‌کسیست بقسمت راضي وبلقمهٔ اکتفا خواهدکرد شمارا ازبعض اوصاف وخصلت تحزیر خواهم کرد احـتراز بکنید احتراز ازمتصف بودنی بچیزی ازآن اوصافی‌که میکویم زیرا آنها سم‌هاتلست وبتقوای خداوند وبدورشدن ازان خصلتهای‌که ذکر خـواهم کرد شمـارا وصیت می‌کنم یکی ازآن اوصاف حسدیست که ارادهٔ زوال نعمت محسوداست ودیکری کبریست‌که‌نفس‌خودرا ازغیرش بهتردیدن‌است‌ودیکردروغست‌که برخلاف واقع سخنی اختراع کردن وکفتاربدی‌که ازمنفعت عاری باشد ودیکر غیبتیست که بیـان بدیهـای بشریه ایست ودیکری حرصیست‌که ازدنیـا سیرنشـدنست ودیکری غضبیست‌که برای انتقام جوش کردن خونسـت ودیکری ریاسـت‌که بدیدن اغیار خشنود شدنست ودیکر ظلمست که‌باآرزوی نفس خودش متابعت کردنست من بشما می‌کویم که دائمـا در بین خوف ورجا باشـد خوف انیسـت‌که بسبب کـناهش بدل ازخدا ترسـید نست رجا انیست‌که بحسن وعـد خدا دل مردم ساکن باشد وتصفیهٔ روح بریاضتی میسرمی‌شود آن‌هم تبدیل‌کردن حالت بدی بحالت

خو بیست دین عبارت از امر بمعروف واز منکر نهی کردنست
(ان الدین عنـدالله الاسـلام) هرکسی که امر معروف ونهی از
منکری بکند انکس درزمین خلیفهٔ خـدا وخلیفهٔ پیغمبر خدا
وخلیفه کتاب خداست صـادق ومصدوق علیه افضل الصلاة
والسـلام باین طور بما خبرداد وعلی امیرالمؤمنین علیه السـلام
فرمودکه افضل جهاد امر بمعروف واز منکر واز شأن فاسـقان
نهی کردنست وبرای خدا غضب کردن وفی سـبیل الله غذار
خواستن وبغیر از اسلام دین دیکر اختیارنکردنست خـدا اورا
مغفرت یکندمانند مردمان اهل سنتی که در حدود خدای تعالی مداهنهٔ
بکند ودران حدود بافتد مثل قـومی هستند که درسـفینه باشند
بعضشان درطبقه زیرو دیکری در بالای سفینه باشدمردی برخیزد
بدستش آلت سوراکردن داشته باشد وزیرسفینه را سوراخ بکند
مردمان بیـایند وبکونیدش این چه کاریست میکنی پس درجوا
بشان بکوید آبرامی خواهم اکرآن مردرا بکیرند ومنعش بکنند
اورا ونفس خودشان را نجات داده شوند واکرآن مردرا بحال
خودش کذاشته باشند مردر اونفس خودشانرادرهلاك انداخته
شوند در حدیث آمده است (مامن قوم عملوا بالمعاص وفیهم من یقدران
ینکر علیهم فلم یفـل الااوشك ان یعمهم الله بعذاب من عنده) سفیان
ثوری رضی الله عنه میکفت کسی درنزد همسایه اش دوست ودرنزد
اخوانش محمود باشـد بدانید آن مرد مداهنیست بلی اکر کسی
منکررا مشاهده بکند انکار نکرده سکوت بکند آن مرد درآن

منکر شریکست کوش کنندهٔ غیبت شریك غیبت اسـت وهمهٔ معاصی که شریعت انهـارا تنبیه کرده است این قاعـده در آنهـا جاریست متنبه باشید هرکسی که اختلاط مردمان میکند اکرچه درنفس خودش متق باشـد کناهش خیلی میشود مکر کسی که مداهنه را ترك بکند ودر امر خدا از لومهٔ هیچ کسی پرواداشته باشد حسبةً لله مجرد برای خدا مشغول انیکار باشدومنع بکندآنکس مداهن نیست واصل حسبةً لله که شرعی باشد دوچیزاست یکی بلطف ودیکر بملایمت وعظ کردنست ابتدای و عظ باید بطریق ملایمت نه بطریق کبروترفع باشدزیرا این طوروعظ کردن سبب محکم کردنی خواهش نفس وباعث منا کرهٔ کنهکاران وسـبب ازیت خواهد کردید اکر واعظ درشت وبدخلق باشد از حماقتش راه وعظ رانمی یابد ومنع مکروهی نخواهد کرد غضب را برای نفس خودش وانکار را برای خدا عز وجل ترك خواهد کرد وبشفای غرض نفس خودش ازموعوظ مشغول میشود لهذا واعظ عاصی میشود درحدیث آمده است (لایأمر بالمعروف ولاینهی عن المنکر الارفیق فیما یامر به رفیق فیما ینهی عنه حکیم فیمـا یامر به حکیم فیما ینهی عنه) بما رسید که یکی از واعظان بمأمون عباسی رحمه الله وعـظ میکرد اما وعظی بدرشتی وعنف وتکبر بود پس مأمون کفت ای مردم بملایمت وعظ کن خدا کسی از شمابهتر برکسی از من بدتر فرسـتاده اسـت و بملایمت امر فرمـوده وکفت فقولاله قولا لینـا لعله یتذکـر اویخشی) (ای پدرکان)

من بشما میکویم خدا مرا احسان کرده آنچه من بشما امر وترغیب میکم بانها متصف شده ام ولیکن خوبی آنست که این شرطرا از واعظ وناصح طلب مکنید و باین خصلت بلکه شیطان برشما ظفر یابد میکویدامر بمعروف مکن تا که بهمه عمل نکنی ونهی منکری مکن تا که از همه پرهیز نکنی این سخن در حسبة لله را می بندد کیست انکسی که از کناه معصوم باشد امر بمعروف بکنید اکرچه بهمهٔ آن عمل نکرده باشید ونهی منکررا بجا برسانید اکرچه ازهمه اجتناب نکردید باین طور پیغمبرما علیه اکرم وافضل صلاةالله وسلامه فرموده من بشما می کویم کلید سعادت ابدیه بتبعیت رسول خدا صل الله علیه وسلم حاصل ومیسر میشود ودرهمه مصادر وموواردش وچکونکی خوردن وآشامیدن وایستادن وبرخواستن ودرخواب بودن وسخن کفتن پیغمبررا اقتدا کردن حاصل و تبعیت تمام همه صحیح خواهد شد ازبعض ائمه بما رسیدکه اوخربزهرا نخورده است زیرا کیفیت خوردن رسول الله صلی الله علیه وسلم برای اونقل نکرده اند لهذا نخورد و بعض ائمه سهوا مسح را اول بپای چپ پوشیده بود لهذا مقدار کندمرا بکفارت این سهو داده است احتراز ازین سخنی بکنیدکه بکویید این خصلتها ازان چیزها استکه تعلق بعادات کرفته است انهارا ترك بکنید زیرا ترك کردن اینها دری بزرك از درهای سعادترا می بندد واما کفتن ابن سخنی که عبادترا نمی دانم بسبب عدم اتباع پیغمبر صلی الله علیه وسلم

دراین عبادت عذری بیارد این ممکن نیست مکر این سخن ازکفر خفی ویاخود ازحمق جلی پیدا بشـود خدا ماوشمارا حفظ بکند (ای بزرکان) بخـدا قسم می کنم کان نمی برم برروی زمین هیچ صاحب عقلی نیست که فرقی خوب وبدرا نکند الاکه همه اعتقاد می برند و بدل از عانی میکنندکه این عبـادتی که شریعت حبیب علیه افضل صلوة الله وسلامه بوده وآن عادتی که برسرا وشـده درنزد خالق ومخلوق حالتی مرضیه ایست وآن هم درنزد خالق آداب مقبوله ودرنزد مخلـوق حالت محبوبه ایست ودلهـا باآن مطمئن میشود واضطرابش بان ساکن خواهد شد کدام عقلیست که فرق حالت بیداری ازمستی وحال دزد ازمرد امین وحال دروغ کو ازصادق وحال زانی از عفیف وحال متکبر ومتواضع وحال بخیل وسخی وحال ظالم وعادل وحال مبطل ومحق وحال مغتاب وبری از غیبت وحال غدر کننده ورحیم وحال عابد ونائم وحال عاقل ومتفکر وحال بر وفاجر وحال کافر ومؤمن از یکدیکر نفهمد یعنی می فهمد (ان فی ذلك لآیات لاولی الباب) بخدا بخدا بیایید خالص متابعت باین پیغمبر بزرك بکنیدکه برای مارحمة للعالمین آمده وبرمخلوقات حجت وبرای موحدین نعمت شده‌است واز فراموشی مرك احـتراز بکنید زیرا این نتیجهٔ غفلتست غفلت ازقلت ذکر واین هم ازقلت ایمـانست و مادر واصـل اینها جهلست جهل ازضلالت پیدا خواهد شـد دربعض کتب آلهیه آمده خداوند (تعالت ذاته) میکوید ای بنی آدم بعانیتی که من دادم برطـاعت

من قوت کرفتی و بتوفیق من فوض مرا ادا کردی و برزقی که
من دادم بر معصیت قوی شــدی وبمشیت من هرچه برای نفس
خود میخواهی آنرا میخواهی بنعمت من برخواســتی ونشستی
وبرکشخا وصباح وشام دراماں من هســتی ودرفضل من تعیش
ودر نعمت من تقلب وبعافیتی که من دادم مستریح شدی وباین همه حال
مارا ازیادخود میری وغیر مرایاد میکنی وشکر مرا بجا نمی رسانی
ای بنی آدم مرك اسرار شمارا کشف میکنند وقیـامت خیرهای
شما میخواند وعذاب پردهٔ شمارا میدرد هرزمانی کناه کوچك
میکنی بکوجکی اورا نکاه مکن لکن نکاهی بکسی بکن که باو مخالفت
کردی وهروقتی که برزق اندك مرزوق شدی بکمی آن رزق نکاه
مکن بلکه برزق دهنده را نکاه باید کرد کناه کوچکرا تحقیر مکن
زیرا نمی دانی که بکدام کناه بمن عصیان کردی وازمکرمن امین
مشو زیرا مکرمن ازرفتار موری بر سرســنکی درشب تاری که
میرود ازان پنهانتراست (ای فرزند آدم) آیا وقتی که بما عصیان
کردی بسبب ذکر غضب من ازان کناه ممتنع شدی مانندکه من امر
کردم فرض مرا ادا کردی آیا مسکینانرا بمال خود ملاحظه نمودی
وکسی که بتوبدی رسانیده باشد باو احسان کردی وکسی که بتوبدی
کرده باوخوبی کردی وکسی که بتوظلم کرده باشــد آیا اورا عفو
نمودی وکسی ازشما قطع شــده باو وصل کردی وکسی که باشمــا
خیانت کرده باشــد مجبا درحق او منصف شدی وکسی ازشمــا
هجرت کرده باو حرفی زری وفرزند خــودرا ادب آموختی آیا

همسایهٔ خودرا راضی کردی وازعلما ازامردین ودنیا سؤال کردی ای جماعت مردمان من بصورت ومحاسن شما وبحسب نسب شما نگاهی نمی کنم بلکه بدلهای شمامی نگرم وباین خصالی زشما راضی میشوم (ای بزرگان) این چیزهای که گفتیم در روزقیامت معلوم می‌شود که خدا درکلام‌قدیم نامش‌آورده وگفته ست (یوم‌القیمة) (یوم‌التغابن) (یوم‌الحاقة) (یوم لا ینطقون لایؤذن لهم فیعتذرون) (یوم‌الصیحة) (یوم‌تشیب الولدان) یوم‌الزلزله) (یوم‌القارعه) (یوم ینسف الجبال)(یوم لاتملك فس لنفس شیئا والامر یومئذ لله) (ای بزرگان) باعالمان‌وعارفان نشنید زیرادرمجبشان اسراری هست‌که‌همنشینانرا ازحالی بحـال یکر میگرداند درحدیثی وارد شده است کسی باهشت‌اصناف نشنید خداهشت‌چیزی درانکس زیاده‌خواهدکرد وکسی باامرا نشنید تکبروقوةدل‌را خدا دراوزیاد میکند وکسی بامردمان‌تنخا نشنید حرص دردنیا ومافیها حاصل میشود وکسی بافقرا بنشنید مرچه‌خدای‌تعالی قسمت کرده‌است باوراضی خواهد شد وکسی ابچها بنشنیدلهو ولعبش زیاده میشود وکسی بازنها بنشیند نادانی شهوتش زیاده‌کردوکسی باصالحان بنشیندخدارغبتش‌درطاعت یاده میکندوکسی باعلما بنشیند علم‌وتقواش‌زیاده‌کردوکسی‌بافاسقان نشیندگناهش‌زیادهوتوبه‌اش‌تأخیر میکندوهم‌درحدیث‌وارد‌شده صحبتی با عاقـل باعث زیادی دین دنیا و اخرت میشود و صحبتی احمق سبب‌نقصانی دین ودنیا میشودوحسرت وپشیمانی‌دروقت

مردن وخسارتی درآخرت خواهد شد (ای بزرکان) سی کس
هست شفاعتی میکنند عالم وخادم وفقیر صابر (ای بزرکان)
هرچیزی که وارد غیبی وحادث سماوی باشد بدل خوش وفراخی اورا
بکیرید وازخدا راضی بشوید بقدر طاقت خود تان کار مخلوق
بجا برسانید زیرا هرکسی کار دنیارا برای برادر مؤمن درست
بکند درقیامت هفتاد حاجتش را خدا اداخواهد فرمود هرعزیز
قومی که ذلیل شده مرحمتش بکنید و بتنخای قومی که فقیر شده
صدقهٔ بسیار باویدهید بسبب این خدا بلارا دفع میکند واکرام
مسافران بایدکرد زیرا پیش ازمکلف بودن پیغمبر صلی الله علیه
وسلم عبادتش همین بود و بامردمان بخلف خوب معامله بکنید
زیرا خلق حسن افضل عملها است میکونیدکه اکر وسعت مالی
نداری مردمانرابوسعت خلق حسن حصه بدهیدخوبی همه خوبیها
حسن خلق است صاحب خلق حسن اکرچه دررخت خوابش
خوابیده باشد رتبهٔ مردم روزه دار وشب بدار را دارد زیرا
پس از ادای فرضها افضل آن چیزی که بخدای تعالی نزدیك بکند
حسن خلقست عبادت شما چه فائده میدهد درحالتی که افتخار
بکنی کویا برخدامنت کردهٔ ای مسکین خدا ازجمله عالم مستغنیست
وقتی که عبادت خدا کردی بطوری عبادتی بکن که کویا دردر
کهش ایستادی درعبادتش برای سلطنت اودرخضوع باش واز
هیبتش پوست بدنت بهم بزند واز اداء واجباتش عجز خودرا
اعتراف بکن وازدیدن نفس وعمل خود وچیز های دیکر مجرد

باش ودر که عزت وجلالشرا بدست ذلت وافتقاری بزن درانوقت
بلکه مقبول میشوی واز سخنهای بد و بی معنی زبان خودرا پاك
بکن تا کلام شما بحضور مقدس خـدا تاحضرت عرش علوی
برسـد آن عرشی که خدا اورا جهت طلب سـاخته بطوری که
کعبه را درزمین جهت عبـودیت کرده است (الیه یصعدالکلم
الطیب) بآن جهتی که همت مخلوق بآن طرف است ومحل نازل
شـدن امر خداست تاکه امر وکرم ولطف خداوند از بالا بیاید
ودر پیش اوهم باخضـوع باش خـوترا پست وحقیر بنما و باین
معنی اسرار قرانیه افادهٔ واضح نموده است (وفی السماء رزقکم
وما توعدون) خداوند (تعالت اسمائه) فرموده (ومن یتق الله
یجعل له مخرجا ویرزقه من حیث لایحتسب) حازق باش (ای پسر
من) حرفهای حضرت بزرکان وقتی که شـنیدی آن کلام ظاهر
ومغلق است بزرکترین اهل حکمت وبیان وفصیحترین نوع انسان
صلی الله علیه وسـلم که جامع الکلم است کلامش اخص وافصح
واصحتر وکنایه را خوبتر فرموده است وارث واتباعش همچنین
است ازمن دلتنك مشـو (ای برادر من) هر چـیزی که
فکر شمـا میکردد ازدیدن نفس ومال وحسب ونسب وعلم وشهر
وزن وفرزند وعمل وفتح وکرامت ومزیت شما اینهـا همه خطره
ایست اکر بخشوع وذلت وحد وشکر ومسکنت را مقابله کردی
اینها همه فتوحات میشود واکر بعزت وکبرو بلنـدی وغفلت را
مقابله نمودی اینها همه قباحت وسوسه وقطع مرحمت خواهد

ند اصلاح نفس وشاءن خودرا تدارك بكن وقتی که ازعبادت
ولا وسید خود منقطع شدی این زمینی که برسر اوعبادت خدا
یکنی برشما کریه میکند کانه ازتأسف ومحبت شما کلام این قائلرا
ی کوید .

وکنت اظن ان جبال رضوی
تذول وان ودك لا یزول

ولکن القلوب لها انقلاب
وحالات ابن آدم تستحیل

وقتیکه زمین برشما ناله بکند وکار خیر شمارا بخواهد شما درچه
حالی هستیداین شان برای شما باشد خوبتر است نه برای زمین توباین
مسئله عالم بشوی بهتر است از بعض برادران مردان زمان بمن
رسیدکه کفته اند

عقدت بباب الدیر عقدة زنار
وقات خذوالی من فقیه الحمی ثاری

باین بیت معنی دیکراراده کرده است ازاین نوع کفتارها احتراز
بکنید حسن ظن لازمست باین شیخ بزرك باید آنرا بجا برسانیم

ولکن ادب ما بادین و باحق ایستادن لازم و اهمست ماز ناررا کره نمی دهیم و بدرکه کلیسه نمی رویم ودست و پای عالمرا می بوسیم وعلم دین خـودرا ازآن طلب می کنیم اماشیخ مقصد خودرا باین لفظها ستر کرده است کاشی طلب وستر نکرده بود وبعوض آن این بیت را کفته شده بود ٠

حلت بباب الدیر عقـدة زنار
و طهرت بالفقه الا لهی اسراری

و ما الدیر و الذنار الا ضلالة
وماالشرع الاالباب للوصل بالباری

بلی حالت اهـل محبت قلبشرا می کیرد وعقلش مبرود وز بانش بحرفهای دیوانه ویاکلام مستان ویاخود کسی که خونش جوش کرفته ویا کسی ازخود خبرنداشـته میکوید اورا باخدای خود بکذارید اینقدر کفایت شما میکند وبریسمان شریعت محکم تمسك بکنیدکه هرکسی باوتمسـك بکند ابدا بضلالت نخواهد رسـید این کلمات ومانند اینها ازشطحاتی که تجاوز ازحدت نعمت بیرون شـده است مثل صاحبش مانند کسیست که دربیت خلا خوابیده ودرخـوابش دیده که برتخت سـلطنت خوابیـده است اوپس از بیداری و فهمیدن حالش البته مخجول خواهد شـد بخدابخدا

قسم میدهم بشما نزد حدود شرعیه بایستید شریعت سید و بزرك مابدندان پسنین محکم بگیرید (مالی والفاظ زید و وهم عمرو وبکر) وجه الشریعة اهدی (من سر ذالك وسری) خدا راست کفته وشکم برادرت دروغ کفته است (ای برادر من) هر چیزی که شما دران هستی اکر حلال نباشد هیچ ثوابی ندارد واکر مباح نباشد شما ازان مسئولی واکر بحرام خوردن آمدی وقتی که بخدا ملاقی میشوی بر شما ایت (ومن یعمل مثقال زرة شرایره) را میخوانند من بشما نمی کویم که راه برشما تنکست وسیل بارش شمارا کرفته وازدرکاه کرم مردود شدید نه نه بحق خدای تعالی فردا کرم واحسان ولطف وفضل خدا روز قیامت بطوری ظاهر میشود که حتی ابلیس وظلمهٔ کافران بآن کرمها طمع خواهند نمود لیکن بشما می کویم که خدای تعالی کناه بخشنده وتوبه را قبول کننده وشدید العذابست از در توبه بدرکه مغفرت نزدیك وعملی که باوراضیست نزدیك بشوید وبترك معصیت ازدر عقاب دور باشید مانند بیم عالمی که عظمت وقدرت خدا رافهمیده است درخشیت باشید وبترسید ومانند رجای کسی که بکرمش وبعموم احسانش یقین کرده از خدا دردل خود رجای مخفی بدارید زیرا رجای مؤمن بمقدار خوف ت حتی خوف ورجارا اکر درترازوی بکشند از یکدیکر زیاده نخواهد شد برکردیدن ورجوع کردن بطرف خدا است هرکس بمرجع خود عودت میکنند واجلش بانجام

می رساند واین مسئله براو عودت خواهد کرد خدا فرموده است (منهـا خلقنا کم وفیهـا نعیدکم ومنها نخرجکم تارة اخری) این جبهـای که ازخاك میخوری مانند شما مردمان قوی وشدید بودند ولی رفتند وبرباد وخاك شدند وکانه آنان نبوده اشت (هذا تراب لوتفکره الفتی) لرای علیـه من الجباه بسـاطا.) وکانما زراته لومبزت (صیغت لالسنة الاولی اسفاطا) ای اهل بصیرت وعبرت بکیرید دنیا این است وحالش هم چنین این است دیار ومردمانش قسم بشمـا میدهم که پس از این نوع فکر کردن وعبرت کرفتن کسی هست طمع باین دیار بکند واصلاح واعمار دنیارا نخواهد این رواق دنیا راعمارت میکنم برای انیکه صالح وابراهیم وزنها درآن ساکن باشـند ویاخود خانهٔ عمارت میکنم که خودم درآن نیشینم تاوقتی مفارقت احبـاب وتازمانی که خاکرا بالش می سازم آیا این رواق رابد رمن بسوا رو پیـاده تعمیر کرد و برای من پس ازو باقی ماند خیر بخدا قسم بلکه خداوند هبه واحسان واکرام ومرحمت فرموده ابااین منت مخصوص منست خیر بخدا سوکند می خورم بلکه دنیارا بدوسـت خود وبغیر از دوسـت خود میدهد اخرت را نمیدهد مکر بکسی که دوستش باشد خدا پدر من خانهٔ ومقامی ولباس وطعامی را احسان کرده من هم مثل پدر خود واولاد وعیـالم درلوح غیبش برزقی که در علمش هسـت محفوظ کرد وجمیع خلق هم چنین است پس برای چیست انیقدر خیالات ودرراه ضلالت رفتن چه چیز است صاحب کیاست وعاقل کسیست که

ازخدا بترسـد نفسش بخـدا نزدیك و برای پس مرك عمل کرد نست خدای تعالی فرموده (ولقد کتبنا فی الذبور من بعد الذکران الارض یرثهـا عبادی الصالحون) درتفسیر این آیت مردمان اختلاف کرداند یکی ازان ارث معنو یسـت که وقتی زمین برای عبدخدا بالش میشـود نزدیکی خیلی خوب برای آ وخدا میسر می‌سازد دیکر معنـایش اینست نبـا بمقتضای اـتحقاق مخلوق صالحان وارث زمین میشوندو سیاست خلقش میکنند زیرآمروحاکم عین عملست بلی آمر شماعمل شمااست چه طورعمل میکنی ماندعملت عاملی برشما مسلط خواهد شد (ان الارض لله یورثها من یشـاء من عباده) این آیت شاهدی آنست که کفتیم جاعتی دیکر بزمین جنت تفسـیر کردند همه بر هـدایت هستند (ای برادر من) نمی بینید طفلرا وقت زایدن ازحرص دنیا دستش بسـته است وقتی که ازدنیـا بیرون میشود دستشرا واز کرده وبآن چیزی که حرص داشته بود بخالی شدن دستش اعتراف کرده مرك واعظ کافیست .

ابکی ومثلی من یبکی اذاسبقت
قوافل القوم اهل العلم والعمل

بکاء قوم للقیـا الـوالهین به
وانی الخائب الباکی من الذلل

(ای بزرکان) هیچ راه صعب ومسلك مشکل نکذاشتم.
الا که پردها بشرا کشف کردم وبدست لشکر همتم پردهای پاندش
و بادبان سفینه اشرا بلند کردم وازهمه در بدرکاه خدا داخل
شدم دیدمکه برهمه در ازدحام خیلی بزرك هست پس ازدر زلت
وانکسار آمدم ودیدمکه خالیست واصل آن درشدم مطلوب
خودمرا حاصل کردم وطالبان همچنین بردرها ایستاده بودند
خدای من از فضل وکرمش چیزهای که چشمها ندیده وکوشها
نشنیده وبردلی اهل این زمان خطوری نکرده راخدا بمن هبه
واحسان فرمود رسول کرم خدا بمن وعدکردکه درست مرید
ومحب من وآنکسی که بمن و بذریت وخلفاء من تمسك بکند خواه
درمشرق ویادر مغرب باشد تاروز قیامت که حیلهٔ نجات بریده
میشود دستها شان می کیرد نجاتشان می دهد روح فقیر باین طور
بیعت کرده خداوند خلاف وعدهٔ خودش نخواهد کرد سخن
کفتن مخلوق باخالق پس از نبی ومرسلین که سبحانه وتعالی باآنان
بوحی ویا ازورای پرده مکالمه کرده است و بغیر ازان برای کسی
دیکر میسر نخواهدشد انیقدر هست که وعدهٔ احسان خدا
بدلهای اولیا واحبابش درخواب برؤیا وبواسطهٔ محمدیه والهام
درستی که بظاهر شریعت احمدیه درهمه حالی مخالف نباشد عنجلی
خواهدشد (وذلك فضل الله یوتیه من یشاء) (مواهب الرحمن
لاتنقض) (وامة المختار مثل المطر) (خزائن السر لاحبابه)
(والاهل للحکمة نوع البشر) (قدیضلع السابق فی سیره)

ویسبق الضویلع المنتظر) ای خـدا حکمت وفهم ومعرفت وعلم مرا ازدیاد کن ومارا ازمسلمانانی که در نزد شما محبوب ومقربست از آنان بساز واز پیرو پیغمبر خود بگردان شماهر اراده که بخواهی میکنی شمـا ارحم الراحمین هستی (ای بزرگان) نعمت خوردن وآشامیدن ولباس عافیت وامنیت وبردین حق بودنی اینها راهمه تعظیم بکنید تا که نعمتها برشما دائم باشد و یقین را باشارة صالحان بجا برسـانید زیرا نعمتهای خداوند برآنان میبارد وابرهای مدد ازطرف خدا بآنان واصل گردد امداد خدا رهبری میکند وآنان بخداوند نزدیك وسینه‌شان برای ایمان شرح خواهد نمود واناترا از بزرگان نوع انسـان ساخته خـدا معرفترا بآنان داده شـنا ختندش ودوست داشته وآنان دوست خداشدند رضی الله عنهم ورضوا عنه (ذلك الفوز العظیم) بنای توکل خود تان برخـدا محکم بسازید ومعانی اسلوبهای دعای خودتان خالص بکنید واز نفس وشـیطان برحذر باشـید ودرهر کاری حزم‌را بگیرید زیرا کسی ازاز حزم خودش محکم بکند وباشـترعزمش سوار باشـد وبطرف خدا بجنبانند خایب وخاسر نخواهدشد آیاواعظ چه‌میگوید پس ازقول خدا (لتجزی کل نفس بماتسعی) اختصار کننده قول خدای تعالی (قل کل یعمل علی شاکلته) چه طور ترجمه می کندمنبه چه میگوید پس ازقول خدا سبحانه (انا لانضیع اجر من احسن عملا) ترسنده چه چیزرا تدقیق میکند پس ازقول خدا تقدس شـانه (یعلم السر واخفی) (یعلم خائنة الاعین وماتخفی الصدور) آمرچه

طور توضیحی میکند پس ازقول خدا (وماآتاکم الرسول فخذوه ومانهاکم عنه فانتهوا) نهی کننده بچه چیز می ترساند پس ازقول خدا سبحانه (فلیحذر الذین یخالفون عن امره ان تصیبهم فتنة اویصیبهم عذاب الیم) مرد لبیب بکدام تراز ومیکشد پس ازقول خدا جل وعلا (فمن یعمل مثقال زرة خیرا یره ومن یعمل مثقال زرة شرا یره) (الم ذلك الکتاب لاریب فیه هدی للمتقین) کلام خدا کتاب خداست حجت قائمه ومعجزهٔ دائمه ایست وهرچه شده ومیشود بما خبرداد همه سر پنهان را برای ما کشف کرده هرکسی باین کتاب عمل بکند غنیمت ونجاترامی یابد وکسی از ین میل وانحرافی بکند ازخدا بریده ونادم میشود انیکه کفتیم شریعت پیغمبر خداست که سید ناجیان ووسیلهٔ مناجات کنندکانست حجت بیضاءکه پس ازان ابدا ضلالت نخواهد شد این ره راه طایفهٔ صوفیه ایست (ان الله مع الذین اتقوا) خدا برای آنان بمعیت الٓهیه شهادت فرموده آن معیت خصوص ومعیت اعانه ومعیت امدد کردنیست کسی بخدا وبکتابش ایمان آورد وبشریعت پیغمبرش اقتدا بکند ودر راه صوفیه برود وبا آنان باشد وبجماعتشان داخل باشد فوز ونجاتی می یابد ان حزب الله هم الفائزون (ای برادرمن) راه وسوسه را ترك کن وبامر دماز انسیت مکن باخدا باش حکم وحکمترا ازخدا بکیر (یؤتی الحکمة من یشاء ومن یؤتی الحکمة فقداوتی خیرا) زبان خودرا نصیب مکن ونهایت شما این نباشدکه حال خود تکذیب نفس خودت

بکند وسفیدی ریش‌را بحنا سرخ میکنی و پس‌از ان میکوبی مویم
سرخست بقوت اشتر صداقت برحرم قرب عروج بکن صفهای
اوهـام بلشکر همت از جایش بردار التفـات بدوائر دنیـا مکن
بمراقبهٔ کسی‌که دنیارا خلق‌کرده است باومشغول باش‌وبریسمان‌او
از بریدن خـدا خودرا حفظ‌کن علم افتقاررا حامل باش طبل
زلت‌را در پیش او بزن از حجـاب زن وفرزند ومال واز حجاب
وجود واز حجاب عبادت وهشـیاری وازحجاب غفلت خودرا
مجرد کن زیرا دیدن هشیاری خود غفلتی بزرکیست ودیدن نور
خودرا ظلمتست همه چیز برای شما حجابست دری برای مقصود
واز بکن همه مرامی‌که از اوحائل باشـد خودترا ازان مجرد کن
معبودرا بخواه بکزار عبدزن ودنیا ودرهم ودینار وعبد کرامت
وعبـد مخلوق‌را بکزار کسی‌را که بعزم ادنی بجانب اعلی رفته
(سر للجنـاب بهمة مرفـوعة) عن عالم التفصـیل والاجـال
(وارفع جنابك عن عبـادة غیره) بحقیقه الافعـال والاقوال
(الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لاتخافوا
ولاتحزنوا وابشروا بالجنـة التی کنتم توعدون) از کرسـنکی
ازتشنکی از بر کردیدن احوال خودا متعظ باش حال مخلوقات
همچنین است وبکفتار بیهودهٔ خودرا مسرورمشو زیرا تو بطرف
ماسوا منصرف شدی وبغائلهٔ فقه وشریعت دانستن و برای دام
نهادن دنیا برفقه تو اطمئان نخواهد رسید وبعلم فلسـفه از خدا
.ور مشو بااینکه شما ازمحبت خدا مفلس هستی ودر نزد تصوف

درحال‌که شمابدوری موصوف‌هستی درنزدتصوف‌خودت‌مایست
(کل العلوم اذا تخللها السوئی) صارت لداعی الانفصال معالما
(ای بزرکان) راه‌خدا ماننداه مردی‌که بشهری میرود دران راه
بلندوپستی‌وراست وکجی وصحرا وکوهها وزمین خالی ازآب واز
ساکنان‌وزمین باطراوت‌وسبزها وآب بسیار ودرختها وساکنان
اینهاهمه درراه آن شهر مقصود هست اماشهرمذکور پس ازاینها
همه واقع شده پس اکر کسی بلذت بلندی ویابذلت پاین آمدن
ویا براحت اعتدال ویا بازیت کوهها و یا بغصهٔ فقر و یا بشدت
تشنکی ویا بحلاوت وطراوت سبزها وآب ودرختها وموانست
کردن باساکنان مشغول باشد و بسبب اینها بند بشود
بمقصود نرسیده درراه می ماند وکسی‌که باینها مشغول نباشد
وازیت راه‌را تحمل واز لذائذش بکذرد بمقصود واصل کردد
سالك راه خدا همچنین است اکر کسی بصعوبت احوال ازمحول
الاحوال بر کردد ومستی اقبال ورو کردن مخلوق باو از خدای
مقلب القلوب منقلب باشد غرض ومقصودش ازان فوت خواهد
شد وبمقصد نرسیده می‌ماند بی‌شبهه ازخدا منقطع می شود واکر
عقبهٔ راهرا وتلخی وشیرینیش‌را بر پشت خود بکزرد و برود
بنجات بزرك خواهد رسید (ای بزرکان) مابرکوه عرفات بترك
غرض ونفس ومال باخدا بیعت کردیم بعض مردان باخدا
مناجاتی کردند وکفتند ای خدا راه واصل بودنی بشما بمن بنما
جواب آمدکه نفس خودرا بکذار و بطرف من بیا موسی علیه

السـلام بطلب قابلهٔ زن خـودرا مـیرفت زنش را درد زا کرفته بود پس ازان باهلش کفت (انی آنسـت نارا لعلی آتیکم منها بقبس اواجد علی النار هدی) یعنی خبری ازصاحب هوش بیارم که رهبری بما بکند درخصوص جلب قابله چه کاری بکنیم (فلما اتیها نودی یاموسی انی انا ربك فاخلع نعلیك انك بالواد المقدس طوی) یعنی ازدیدن نفس وزن خود بکزار (ای بذرکان) وادی شما مسجد است وقتی بمسجد داخل شدید نعلهای ماسوارا بکزارید ونکاه بکنید چه طور منـاجاتی بخداوند میشـود وچه طور درحضور سخن کفتن وخطاب کردن میشود آن عملها حضرت احسـانیست که اوخامه های تقدیسی است بحـدیث (اعبدالله کانك تراه فلم تکن تراه فانه یراك) علامت جهل شما انیست که بنفس واهلت مشغول شدی من نمیکویم اهل خودرا درکوشـهٔ اهمال بکزارید وترك بکنید ودر بالای کوه معبد خانهٔ برای خود بسازید بلکه بشما میکویم بخدمت عیـال وبراحت نفس خود خدمت بکن ودلت رابخـدای خود خوش بکن زیرا آن زمان ربوبیت درهمه حال از وصف مشارکت مقدس خوا هدشـد آندم عملهـای شرکرا بمشرکان ردکردی واعمـال توحیـدرا ازموحدان قبول کردی (الالله الدین الخالص) وخدای تعالی فرموده (فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا ولایشرك بعبادة ربه احدا) (ای بزرکان) هروقتی ببندکان واولیـای خدا طلب اعانه بکنی امدادی که ازاولیا میآید ازآنان مدان زیرا این

شرك میشود ولی ازخدا طلب حاجت بکن بواسطه محبت
خدا که بانان هست وبعض مرد پژمرده وسیاه در درها افتاده است
آن مردا کر بخدا سوکند بخورد در یمنش خدا آنرا حانث نخوا
هدکرد خدا تصرف بان داده است خدا برایشان قلب اعیان
میکند باذن خدا اکر بکوئید بچیزی که بشو میشود عیسی
علیه السلام مرغرا ازکل درست کرد باذن خداخلق شد مرده
رابازن خدا احیا کرد پیغمبر و حبیب ماسید سادات انبیا
محمد علیه افضل الصلوة والسلام درخت خرما بر ایش ناله
کرد سنکها باوسلام کرد همهٔ معجزات پیغمبران ومرسلین
برای او خدا جمع نمود اسرار معجزات پیغمبردر اولیای
امتش که جاری میشود آن کرا مانیست زائل می‌شود وبرای
پیغمبر علیه الصلوة والسلام معجزهٔ مستمره ایست (ای فرزندمن)
ای برادرمن وقتیکه بکوئی ای خداوند برحمت توچیزی ازشما
طلب میکنم کانه بسبب ولایت بندهٔ شما شیخ منصور و با اولیای
دیکر این چیزرا ازشما طلب میکنم زیراولایت اختصاصی بخدا
دارد (یختص برحمته من یشاء) پس دراین زمان هشیا رباشید
قدرت خدای راحمرا ببندهٔ ولی مرحوم مدهید زیرا حول
وقوت وکارکردن همه برای خداست سبحانه وتعالی سببش
رحمت خداستکه ببندهٔ ولی خودش اختصاص فرموده است
و برحمت ومحبت .وعنایت خدایکه بخواص بندکان خودش
مخصوصت نزدیکش بشوودرهرکار توحید خدارا بکن زیراخدا

غیوراست (ای بزرکان) کسی در رابخشوع بزند بمقبولیت فتح الباب خواهدشد وکسی بانکسار داخل حول خانه باشد درخانهٔ عزت مینشنید (ای برادرمن) ظاهر وباطن ملازمت امرشریعت برشما لازمست وازفراموش کردن ذکرخدا دلت رامحافظه کن وخدمت فقرا وغریبانرا برخود لازم بدان دائما بعمل صالح بی سستی و بی ملولی سرعت کن ودر رضای خدا برپاشو ودر درکاه خداوند بایست وبرخواستن شبها بنفست عادت کن واز ریا کردن سالم شو ودرخلوت وغیرخلوت بر کناه پیشین کریه کن (ای فرزندمن) دنیا خیال وانچه در دنیاهست در زوالست ای فرزند من همت فرزندان دنیا دنیا است وهمت فرزندان آخرت آخرتست ازدعوای دروغ در احتراز باش و در دریای وحدانیت غوطه ذدن را ترك کن اعتقاد خودت بنوعی ثابت بکن که تغییر نخواهد شد و بوسوسهٔ شیطانیه مشغول مشو نفس خودرا از رفاقت صدیق بدمحافظه کن زیرا نهایت مصاحبتش پشیمانی ودر روز قیامت باعث تأسف خواهد شد بطوری که خداوند تعالی فرموده است (یالیتنی لم اتخذ فلانا خلیلا) وخدای تعالی فرموده (یالیت بینی و بینك بعدالمشرقین فبئس القرین) نفس خودترا ازهمنشین بد حفظ کن تاکه باین هردو آیت درپیش خدا مخاطب متأسف نشوی زیرا درانجا پشیمانی سودی ندارد وسخنت مسموع نخواهد شد (ای فرزند من) هرچه میخوری محو میشود وهرلباس که میپوشی کهنه میکردد وهرعملی که میکنی

با آن ملاقی میشوی وبطرف خدا توجه کردن ورفتن امریست وجوبی فراق دوستان وعدیست که می‌آید ودنیا اولش ضعیفی وسستی وآخرش مردن وبکور رفتن است اکر ساکنان روی زمین مانده بود مسکنها یش خراب نخواهد شد بخدا دل خودرا ببند وازغیر خدا اعراض بکن وجمیع احوال خودرا بخدا تسلیم کن ودر راه فقر بتواضع سالك شو ودر قدم شریعت مستقیم خدمت باش ونیت خودت ازچرکی وسوسه حفظ کن ودلت را از میل مردمان بکیر ونان خشك وآب تلخی که ازدرخدا باشد بخور وکوشت تازه وانکبین را ازدر غیرخدا مخور وسببی برای معیشت موافق شریعت باشد بکسب حلال تمسك بکن وحیله و سبب را ترك بکن واز شکستن دل فقیران دراحتراز باش وصله رحم کن وبخویشان مکرم باش وکسی بشما ظلم کرده باشد عفو کن وکسی برشما تکبر بکند او را تواضع بکن و بردرهای وزیران وحاکمان مکرد بسیار بزیارت فقیران برو وکورستانرا بسیار زیارت کن باخلق حرف درشت مزن وبمقدار عقلشان سخن بکو اخلاقت خوب کن وبمزاج خوب بامردمان امتزاج کن وباجاهلان دراعراض باش وحاجت یتیمان بجا برسان واکر امشان بکن وفقرای که اززیارت متروك شده اورا بسیار زیارت بکن وبیوزنان را بسرعت درخدمتشان باش ومرحمت کن تاکه بشما مرحمت بکنند وباخدا باش تاکه خدا باتو باشد واخلاصرا درهمه کفتار وکردار رفیق خود کن وبهدایت خلق بطریق حق درجد وجهدی باش

وکرامات وخرق عاداترا رغبت مکن زیرا اولیا مانند زنی هستندکه
خودرا ازحیض سترمیکنند آنان خودشان ازکرامات سترخواهند
کزد لازم درگاه خدا باش دلترا بطرف رسول خدا بکردان
وامدادرا ازدرگه عالی پیغمبر بواسطهٔ شیخ ومرشدت بخواه
وباخلاص بی طلب شیخ درخدمت شیخت قائم باش وبراه ادب
بااو رفتاری کن ودرمنزلش بسیار خذمت کن ودرحضورش
کم حرفی بزن بتعظیم وقار نه بروی تصغیر واحتقار نکاهش کن
ونصیحت برادران ودر تألیف دلهاشان ودر اصلاح مردمان
باش مردمانرا مهما امکن براه خدا جمع و بصداقت دخول
وسلوکشان بطریقت صوفیه ترغیب کن قلبت بذکر وقالبت
بفکر ونیت خودرا باخلاص منور کن وبخدا استعانه وبرمصیبتش
صبرکن وازخداراضی شوودر همه حال حمدخدا بکن وبرسول اکرم
صلی الله علیه وسلم صلوة رابسیار برسان اکر نفست بشهوت وکبر
حرکتی بکند روزه بکیر وبریسمان خدا معتصم باش ودر خانه ات
بنشین بیرون وبجای تفرج خیلی مرو زیرا کسی ترك تفرج بکند
نائل فرج میشود وبمهمانت اکرام وباهل وفرزند وزن وخادمترا
مرحمت کن ودر هرچیزی ذکر خدا وبظاهر وباطن دراخلاص
باش وعمل خوب را برای آخرت کن وعمل دینارا بعمل لآخرت
بکردان (وقل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون) انیکه کفتم
نصیحتیست برای توکردم وبرای همه سالکی بطریقت من وبرای
ادران ومسلمانان ودوستانرا کفتم خدا آنانرا بسیار بکند

بهمه نصیحت کردم وازخدای بزرك ازهمه کناه خفی وجلی
وبزرك کوچك باطلب مغفرت توبه میکنیم انه هوالتواب الرحیم
(ای فرزند من) سید انام صلی الله علیه وسلم فرموده (ماسر
عبد سرورة الا البسه الله رداتها ان خیرا فخیر وان شرا فشر)
خلاصه لباس خیر وشررا برعبد خدا پوشیده است اکر ظاهرش
خیرباشد باطنش خیراست اکر شر باشد شراست (ای فرزند من)
سید انام صلی الله علیه وسلم فرموده است (ان الله یحب العبد التقی
الغنی الخفی) ای فرزند من اکر صاحب عقل حقیق شوی اکرچه
دنیا بشما میل کرده باشد شما بدنیا مایل نمی شوی زیرا دنیا دروغ
کو وخاینست وباهلش خنده میکند وکسی ازان اعراض بکند
درسلامت خواهد شد وکسی بان میلی بکند دربلامی افتد درحدیث
آمده (حب الدنیا راس کل خطیئة) چه طور محبت دنیا سر
همه بلاست بغض واعراضش سرهمه خوبیست دنیا مانند
ماراست لمس کردنش نرم وزهرش قاتلست لذت دنیابزودی زائل
میشود وروزهایش چون خیالی میرود و بانفس خود تبقوای
خدا مشغول باش یك زره از ذکر خداوند تعالی غافل مشو اکر
زرهٔ غفلت بشما برسد ازخدا طلب مغفرتی کن و بدر ملاحظهٔ
خدارجوع کن وبذکر خدامشغول شو وازخداحیا کن ودرخلوت
وجلوت درمراقبه باش ودرحالت فقر وغنا حمد وشکری خدا
بکن و بنوعی اغیاررا ترك بکن که کویا درخانه دیاری بغیراز
خدانیست (ای فرزند من) صوفی صافی باش صوفی منافق

مشو تاهلاك نشوی تصوف عبارت ازانیست که ازغیر خدا اعراض
کردن ودرذات خـدا بفکر مشـغول نبودن وبرخدا زمام حال
خودرا بدرکه او تفویض کردن وفتح باب کرم را منتظر شـدن
وبر فضل خدا اعتماد نمودن ودرهمه وقت ازخدا ترسیدن ودرهمه
حال حسـن ظن بخدا کردنسـت (ای فرزندمن) وقتی که علم را
خواندی ونقل چیز خوبرا شنیدی باو عمل کن از انکسانی مشو که
میدانند وعمل نمی کنند ای فرزند من نجـات عالم بعمل کردن علم
خودش میشود وهلاکش بترك عمل خواهدشدودرحدیث آمده(ان
اشدالناس عذابا یوم القیمة عالم لم ینفعه الله بعلمه) زمان خودرا بلهو
وطرب ضایع مکردان و باآلات طرب ووحرفهای خنده کنندهرا
کوش مکن فرح وسروررا ترك بکن زیرا سروری دردنیا جنون
وحزنی درآن عقل اسـت ودردنیا بقا محال وبردنیا همت نهادن
جهل وضلالتست ای فرزند من فکر خودرا بآن کسانی که پیش
رفتند مانند انبیا ومرسلین وپادشاهان ظالم مشغول کن ببین آنان
مردند کویا نه آمده اند آنان پیش ماومابس آنان آمده ایم پس برراه
صالحان برو تا که درجماعتی آنان محشور وازفرقه شان محسوب
بشـوی (اولئك حزب الله الاان حزب الله هم المفلحون) (ای
بزرکان) سرحقیقت ظاهر وعلم معرفت نصب شده ودرکاه وصول
واز است از دیدن این معانی شریفه محبت دنیا وفراموشی مرك
شمارا منع کرده عجبم ازکسیسـت که مرك را میـداند وفراموشش
می کند وعجبم ازانکسیست که می فهمد که ازدنیا مفـارقت میکند

چه طور بدنیـا انیقدر اهمیتی می دهد عجبم ازان کسیست که میداند بخدا راجع میشود چه طور ازخدا منحرف وبغیرازخدا ملتفت خواهد شد قسم بخدا این چیزیسـت بزرك که شمارا غافل کرده است لاحول ولاقوة الا بالله العلی العظیم بدروغ دل خوش ودر بسـتانهای نادانی می‌کردی ودرامر رزقت حیله میکنی واز عذاب درامان هستی کو یا شما نخواندی (افحسبتم انما خلقنا کم عبثا وانکم الینا لاترجعون) وکانه نشـنیدی (وماخلقت الجن والانس الا لیعبدون مااریه منهم من من‌رزق ومااربد ان یطعمون) خدا برزق شما متکفل شده وحال انکه درتحصیلش بحیله مشغول هسـتید وبرای هیچ کسی کفالت جنت نکرده اسـت شما مانند کسی عمل میکنی‌که کویا بجنت بشارت شدی‌واوقات خودرا بلهو وفراموش ضایع کردی وروزهارا بغفلت و عصیان بسر بردی شوخی.شمـا مانند شوخی کسیست‌که از پشیمانی امین شده وبازی شما مانند لهو کسیست‌که روز قیامترا نشنیده‌است کانه کدرهارا نمی بنید وازاهلش عبرت نمی کیرید کجاسـت پدر شما واجداد شما که رفتند وکجااست انکسانی‌که از شما زیادتر مالرا جمع کرده وبار جهلشـان ازنادانی شما زیادتر بود ایاخدارا انکار ویاخود بر خـدا بزرکی می‌نمایی (برادران من) کسی فناء نفس خودش و بقای خدا بداند نفسش از دنیـا اعراض می کند خدای تعالی فرموده‌است (واما من خاف مقـام ربه ونهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی) یاحبیب خدا که معدن کوهر سر مکنون

اوست باو خدا خطاب کرد وکفت (انك میت وانهم میتون)
برای وصول مراتب سلف همت خودرا جمع بکن تاکه داخل
زیر کلام خدای تعالی نباشی (فخلف من بعدهم خلف الایة)
و بدست فقرواضطرار درکاه کریمرا بذنید وازدر ذلت وانکسار
بحضور خدا داخل بشوید بدانیدکه من وشمابدارآخرت نقل
خواهیم کرد ومن وشمارا لابد بکورتنك می‌نهند (فمن یعمل مثقال
ذرة خیرا یره ومن یعمل مثقال ذره شرا یره) نجات یابنده کسیتکه
باخدا معامله بتقوی بکندودرحیاتش ازخدا بترسد (برادران من)
بدترین همه چیز جداشدن احبا و نزدیك شدن دشمنانست
وازهمه چیز شیرینتر وخو بتر جداشدن دشمنان ونذدیکی دوستا
نست، لهذا ازعملهای بدمفارقت لازمت تاکه درکور خود باعمال
صالحه مقارنت بکنید بخداقسم میخورم کسی از رفیقان بامرده
مقارنت نمیکنند بغیر ازعمل صالح خودش ای برادران من اکر
لباس حکام و بزرکان وزنیت وسلاحشان شمارا مغرور بکند
ودلهای شما باین چیزها تنك باشد بکورستان بروید بپدر بزرکان
و بپدر خودتان نکاهی بکنید وبینیدکه همه درخاك برابر هستند
شماهم باآنان مساوی میشوید (وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب
ینقلبون) (ای فرزندمن) ازکفتار وکردا رمالایعنی مشغول
مشوید وازراه غفلت خود بخود رجوع کن و بدر هشیاری
داخل شو ودرمیدان ذلت وانکسار بایست وازمقام عظمت

وتکبر خارج شو زیرا اول شمایك پارهٔ کوشت ونهایت شما جیفه
ایست ودر مابین ابتدا وانتها درمقـام لایق بایست ای‌فرزندمن
ازحسد احترازکن زیرا حسد مادر همه خطـاهاست جونکه
شیطان وقتی‌که باآدم حسـد کرد تکبر نمود وبادم سجده نکرد
وزمانی‌که برای آدم وحوا سـوکند خورد دروغ کفت (انی
لکما لمن النـاصحین) کفت پس ازان ازرحمت خدای تعـالی
مطرودشد دروغ وتکبر وحسـد سبب مطرود بودنی عبد است
ازدرکه خدا نفست‌را براین خصلتها اصلا اعتیاد مکن و بطرف
خدا نفس خودرا ارجاع کن و بدان که رزق قسمت شده است
وقتی‌که اینرا تحقیق کردی اصلا حسـد نخواهی کرد بدان‌که
مرده هستی اینراکه دانستی تکبر نمی‌کنی و بدان که باتو محاسبه
میکنند اینراکه تحقیق کردی دروغ نمی کویی وچشم خودرا
ازنکاهی بعرض مردمان بپوش بی انیکـه کاربد بکی زیرا
باخلق‌چه طورمعامله بکنی جزای هم جنین می‌بینی چه طورشما
چشم داری دیکران هم‌چنین چشم دارند شما بادیکران چه نوع
هستی باین طور برسرت مسلط خواهندشد وزبان خوددرا از
مذمت مردمان منع کن زیرا مردمان هم زبان دارند بخود نکاه
کردن کافیست شماچه طور بامردمان‌سخن بکویی همین نوع در
حق‌شما می کونید وهمه روز محاسبهٔ نفس خودرا بکن استغفا
ر بسیا ربجابرسان وطبیب ومرشدنفس خودت‌باش وازحساب
نفس خودت غافل مشـو وازاشتغـال حظ نفس احترازکن

(ای بذرکان) باخدا انس کرفتن نمی شـود مکر برای عبدی که طهارتش کامل وذکرش صـافی وازهر چیزی که باعث غفلت خداعزوجل باشد توحش خواهدکرد (توحید) بدل تعظیم کردن خداست بطوری که تعطیل وتشبیه‌را منع کرده باشد (کشف) یك قوت جاذبه ایسـت که بخـا صیت آن‌فوت چشم بصیرترا نامحرای غیب منور می سـازد پس ازان نور بصـیرت بغیب متصل کردد ولی مانند اتصال شعلهٔ شیشه صافی درحال مقابلهٔ آن‌شیشه بغیضان آن‌نور پس ازان نورش بشعاع منعکس شـده بردل صافی متصرف کرد دو پس‌ازان شعاعش تا عالم عقل‌ترقی میکند پس باتصـال معنوی بعقل متصل میشـود ودر استفاضهٔ نورعقل برساحهٔ دل برای‌آن‌نور اثری دارد پس‌ازان برانسانی‌که عین سراست دل اشراق میکند پس‌ازان انکه ازچشم خفیست وانکه تصورش ازافهـام دقتی‌دارد وموضعش ازاغیار مستور است دل انهـارا همه‌می بنید (ای بذرکان) هرزمانی‌که دل صلاحت‌یافت منزل‌وحی‌واسراروانواروزول‌ملائکه‌خواهد شد وقتی که دل بفساد رفت منزل ظلم وشیاطین میشود وقتی کـه صلاحت قلب شـد پیش و پسی‌را بصـاحبش هرچه هست خبرمید هد وچیزهای‌که علمش بان نرسیده باشد تنبیه اش میکند ووقتی‌که دل بفسـاد رفت نوع چیزهای بیهوده پـیدا میکندکه هرکز رشدرا نمی‌یابد وسعادتش منتفی خواهدشد وبسبب انیست که درنزد من شرط ففیرا انیست که هرنفس ازنفسهایش مانـند

کبریت احمر بداند بلکه ازان عزیز تر و بجای هرنفس چیزی عزیز تر ازنفس ودیعه بکندکه آن چیز صلاحیت ودیعه داشته باشدکه بجایش بنهد هیچ نفسی برای آن ضایع مکردان کار ازین بذرکتراستکه کمان می بری وتوهم می کنی (افضل عبادات وطاعات) بدوام اوقات مراقبهٔ حقست (علامت انس) پردهای که در مابین دلها وعلام الغیوب هست آنهارا برداشتن است
(محبت) شاخساریستکه دردلها کاشته میوه اش بمقدار عقلها است شهرترا کسی دوست نمیدارد مکرکه شقی باشد مرادوست بداریدزیارتم بکنیداین کفتار ازتصوف محسوب نخواهدشدمردیکه کمال معرفتی داشته باشد بردر اهل دنیا نمی ایستد انسیت باخلق ازحق منقطع بودنست وکسی را خدا عزیز نکند ذلیل میشود وکسی ازدرجهٔ یقین محروم باشد ازمراتب متقین ساقط میشود وکسی برای خدا انقطاعی بکند انقطاعش بخدا واصل میکند صاحب حال حالش باخداست بکس نمی کوید واکر بخواهم بزبان حال بشما سخنی بکویم باذن خدا شصت اشتر رامی کشم ولی بشمامی کویم اکر سخن کوئیقدر حرفی بزندکه کوشهارا کر بکنند درحالتی که سخنش درنزد اهل ظاهر مردود باشد نه کفتنش بهتراست اکر متکلم سکوت بکند حتی همنشین اوکمان ببردکه این مرد متکلم نیست پس ازان حرفی ازسانحات باطنیه بزند موافق ظاهر ودرنزد شریعت مقبول باشد خدادلهارا برای کوش دادن حرفش وازمیکند سامع باذعان ویقین انرا قبول

خواهـد کرد هرحقیقتی که شریعت آنرا رد بکند زندقه است اکر شخصی را دید که درهوا میچرد ومیپرد باوالتفاتی مکنید تاکه حالشرا درخصوص امر و نهی چه طـوراست ببنید (ای بزرکان) همه حال طائفهٔ صوفیه ازاول تاآخرش چهـار درجه ایست وهمه حال علما وفقهـا همچنین چهار درجه دارد (اما درجهٔ اولی) ازحال صوفیه انیستکه درجهٔ مردی که مرشدرا طلب می‌کند برای انیکه می بینید عامه براین طائفهٔ درویشـان جمع شده اند این حالرا دوست دارد درکاه وتکیه وجمعیت ودر سیمای صوفیان بودنش خوششی می‌آید لهذا صوفی میشود (ودرجهٔ دوم) درجهٔ مردیستکه ازحسن ظنش باین طائفه مرشـدی طلب می‌کندآنان وحال آنانرادوستداردو هرچه ازانها نقل میکنند دلش براستی کوش می دهد و باعتقاد پاك ودرست ازآنان میکیرد (درجهٔ سیم) درجهٔ مرد یستکه سلوك مقدمات وقطع عقباتی میکند ودر طریق بدرجهای بلند میرسد ولی بعض وقت درنزد کلام خداوند تعالی (سنریهم آیاتناالایه) می ایستد سـاعتی دیکر دنیارا بمشهد آن علامتی‌که باوارائتی کردند می‌بیندپس بواسطهٔآن آیت وعلامت ازا رائت کننده غیب میشود وساعتی دیکر نفس خود شرا بمشهد علامت دیکرمی بیندکه درنفس خود باونشـان دادند پس باآن آیت ازخود غیب میشـود این مشهـد مشهد ناز ونیاز است وازین مقام شطحات وتجاوز واظهار بلندی بربزرکان وبحال بروز سلطنت وظهور کفتار وکردار وحول وقوت ازین

حاصل خواهدشد (درجه چهارم) درجهٔ مرديست طريقرا سالك ميشود وتبعيت آثار پيغمبر صلى الله عليه وسلم درهمه كفتار وكرد اروحال وخلق كه دارد رأيت بنده‌كى‌راحامل ميشود وجبين ذلت درحضور حضرت ربانيت فرش كرده حالت (كل شى هالك الا وجهه) را مشاهده ميكند ودر صحيفهٔ جبههٔ همه‌زرهٔ مخلوقه آيت (الا له الخلق والامر) ميخواند ودر نزد حد خودش مى‌ايستد وبرخاك ادب رويشرا فرش وبسط كرده ودراثناء سيرش برعقبهاى علامانهانمى‌ايستدومى‌رودپس‌ازان‌بطرف‌معبودمنصرف خواهدشد (ولايشرك بعبادت ربه احدا) صاحب درجهٔ اولى محجوب وصاحب درجهٔ دوم محب وصاحب درجهٔ سيم مشغول وصاحب‌درجهٔ چهارم كاملست ودرهر درجهٔ ازدرجات‌كه ذكر كرديم درجات بسيارهست‌كه حال‌مردم براى‌عارف هويداخواهد شدواما درجات علما وفقها(درجهٔ‌اولى) درجهٔ مرديست‌كه براى ريا وجدل وتفاخر وجمع مال وبسيارى كفتكو علمرا تحصيل خواهد كرد (درجهٔ دوم) درجهٔ مرديست‌كه طلب علم مى‌كند اما نه براى مناظره ورياست بلكه براى انيست‌كه از زمرهٔ علما محسوب بشود ودر بين اهل وعشيرت واهل بلدش مدح بكنند وباين قدر كفايت ميكند وتنها بظاهرى تمسك مى‌نمايد (درجهٔ سيم) درجهٔ مرديست مسائل مشكله‌را حل ودقايق منقولات ومعقولات‌را كشف مى‌كند ودر درياى جدل غوطه ميزند نيت وهمتش درهمه‌احوال نصرت شريعتيست مكرانيقدر فرقى‌هست

عزت علم اورا برمادونش کرفته خواهد شد وقتی‌که شریعت‌را
نصرت می دهد وبدلیل معـارضه میکنـد آندم نصرت نفس
خودش اورا می‌کیرد وافراطی می‌کنـد وبرخصمش اقامهٔ دلیل
وتشنیع خواهد کرد وبعض وقت او راتکفیر میکند وطعنی در
اومیزند ومانند حیوان درنده براو هجوم میکند بی‌انیکه رعایت
حالی ازاحوال خود ویا احوال خصمش بحدود شرعیه ملاحظه
بکند (درجهٔ چهارم) درجهٔ مردیست‌که خدا اورا علمی‌میدهد
برای تنبیه غافل وارشاد جاهل ورد معاند ونشر فوائد ونصیحت
وانکار چیزهای‌که شرعا مقبول است نفس آن عالمرا برای اینهـا
خـدا نصب فرموده است وهر حسن وقبحی‌که هست همـه‌را
بتحسـین وتقبیح شریعت می بیند امر بمعروف کردنش مانند امر
حکیمیست که بی تنـدی وخشونت امری میکنـد ونهی کردنش
ازمنکرمانند نهی‌مردمشفقیست‌که‌بی‌ظلم وعداوت باشد پس‌درجهٔ
اولی‌بدخو وصاحب‌درجهٔ‌دوم‌محروم وصاحب‌درجهٔ سیم‌مغرور
وصاحب درجهٔ چهارم عارفست ودرهمهٔ این درجات‌مذکوره
درجات دیکر هم دارد انهـا ازحال آن مرد بیان خواهد شـد
معصوم کیست که خدا اورا عصمت بدهد اینها برشما ظاهرشـد
(ای بزرکان) نهایت طریق صوفیه نهایت راه فقها است ونهایت
طریق فقها نهایت طریق صوفیه ایست وبریدن عقباتی کـه
درطلبش فقها مبتلا شدندهمان عقباتیست‌که صوفیه درسلوکشان
مبتلا کشتند وفرقی درماین اینها لفظیست مادی ومعنوی نتیجه

یکیست صوفی که انکارحال عالمی میکند بغیر ازمکری در او نمی بینم وعالمی که انکارحال صوفی میکند بغیر ازدوریش چیزی دیکر نمی بینم مکرآن زمانی که عالم بزبان خود آمر باشد نه بزبان شریعت ومکرآنوقتی صوفی بنفس خود سالك باشد نه بسلوك شرعی ماحرفی باآنان ندرایم دراین سخن شرط انیستکه صوفی کامل وفقیه عارف باشد وقتی که صوفی کامل بعالم عارف بکوید آیاشمابشاکردان خود کفتی که نماز وروزه مکیرید ودرنزد حدود شرعیه مایستید وهرچه خواهی بکنید قسم میدهم بشما آن عالم درجواب صوفی بغیر از حاشا لله جوابی دیکرمی تواند بکوید وصوفی چه جوابی میدهد وقتی که عالم عارف بصوفی کامل بکوید آیاشما بشاکردان خود کفتهٔ بسیار ذکر خدامکن وبمجاهده محاربهٔ بانفس منما وبا خلاص صحیح برای خدا عمل مکنید قسم بشما میدهم صوفی کامل درجواب عالم عارف بغیر از حاشالله جوابی دیکر میتواند بکوید پس ازین معلوم شد که نتیجهٔ معنویه ومادیه یکیست اختلافی که در بینشان هست لفظیست اکر حجاب لفظی ازثمرهٔ مادی ومعنوی ونتیجهٔ دینی صوفیرا مانع باشداو جاهلست نه صوفی (ما اتخذالله ولیا جاهلا) واکر حجاب لفظی ازثمرهٔ مذکوره عالمرا منع بکند اومحرومست نه عالم (اللهم انی اعوذ بك من علم لاینفع) (ای برادر من) بمساکین محجوب صوفیه بکو بیدچه می خواهید ازان عالمی که در دیار شما است دفع شبهٔ ملحدان مینماید واهل بدعت وباطلانرا رد میکند بغیر ازفائده ضرری ندارد (ای برادرمن) بمساکین

محجوب فقها بکو چه میخوهید ازان صوفی که در دیار شما است آن مرد اهل انکار وضلال وعنادرا بکرامات باهره قهر وتدمیری می کند آیا دل شما میخواهد که سرلسان محمدی منقطع کردد ونفس شما میخواهد که سلطان معجزهٔ نبویه درخذلان باشد آیت (یوم لایخزی الله النبی والذین آمنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم) بقاء لسان نبوی وسلطان محمدی را شهادت می کند وآیت (نحن اولیائکم فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة) دوام این حقایق را اثبات خواهد کرد برای قطع ومحو بودن خودتان بدستهای خود چاهها می کنید وحفر میکنید (ای خواص) (ای عوام) (ای مردان) هردو طائفه یك طائفه هستید (ان الدین عندالله الاسلام) درزیر کلام خداوند تعالی (یریدون ان یطفئوا نورالله بافواههم) داخل مشوید نصیحت صوفی فقیر جاهلرا ودست کرفتن کاملان ناقصانرا بر شما لازمست وبکلام خدای تعالی (وتعاونوا علی البر والتقوی) عمل باید کرد ولی نه بقهر وغدر وظلم وکبر وبلندی کردن تعاون باین طور نمیشود وبان چیزی که امر میکنی برزبان پیغمبر صلی الله علیه وسلم اکر تصدیع وازیتی بدهی اینقدر ضرری ندارد ولی پیش از تصدیع بخو بی حرفی بزن که آن خوبی مانند مقناطیس جذب کننده ایست (ای صوفی) (ای فقه) (ای کسانی) که هردوشانرا جامع هستی چه میخواهی فحش دادن بندکان وظلم کردن نشان وتفوق بر بندکان خدا میخواهی قسم بخدا این راه طریق پیغمبر وسنت ولی شما صلی الله علیه وسلم نیست وقتی که

پیغمبر ازخلق بدی نهی می کرد نام فاعلشرا نمی کفت ومی کفت
حال این قوم چه طوراست کار همچنین می‌کنند ویاخود حال
مردی چه نوع استکه هم چنین می‌کوید ویا کفته است ویاخود
اولا هم چنین کفته بود (ای اهل ام عبیده) چه طور است
اکر من بشما هم چنین هستید وهم چنین بودید بکویم وفحش
وحرفهای غلیظ وچیزهای بد بشما اسناد بکنم پس ازان در این
مجلس بهوا پریده شوم وپس رجوعی بکنم آیا دردلهای شما تلخی
سب وشتم من می‌رود وقتی‌که سلطنت پریدنم وهیبت حال مراد
بدیدتلخی می‌رود بلی نمی رود قسم بخدا انیکه کفتم همهٔ طبیعت
براین منوالست بلکه ابوشجاع فقیه درنفس خودش می کویدکه
رسول‌الله صلی‌الله علیه وسلم درمواعظش بشتم وسب غلظت
ننموده وباسم کسی تصریح نکرده وبقوت معجزه تسلط برطبیعتی
نکرده‌است وبلکه شیخ فقیه عمرالفاروثی می‌کویدکه خدا فرموده
(ولوکنت فظا غلیظ‌القلب لانفضوا من‌حولك) چه طوراست
اکر واعظی درمسجد شط برحصیر پارهٔ بلباس پژمرده نشسته
باشد بکوید (ای محبان) (ای برادران) کسی شرابی بخورد
ملعون وکسی دروغ کو وظالم باشد ملعوذست وحال انیکه مبتلای
این‌اوصاف‌ازمردمان درمجلسش باشند آیا نفس‌آن مردمان‌بنفرت
استعظام ازواعظ متنفر نمیشود ویاخود حالت فقر وانکسار واعظ
آنانرا بتوبه میکشد اکرچه نفس با و بازی کرده باشد فائده میدهد
کدام حال نزد یکتراست بلی‌سوکند می‌خورم کسی درحال وعظ

ازنفس خود بری وازحول وقوتش مجرد باشد آن نزدیکتر وتأثیرش درنفسها بیشتر است ازتأثیر غلبهٔ قاهره زیرا غلبهٔ قاهره بقیه‌اش هرطوری باشد درنفس مستور می‌ماند اماحالت انکسار درنفس اصلا نمی‌ماند وقتی‌که بدائرهٔ نفس داخل شد نفسرا تطهیر میکند وبدائرهٔ دل داخل بشود دراوثابت می‌شود وضدش درآن ابدا نمی ماند وقتی‌که وعظ می‌کنی ازتصریح نام احتراز بکن وتلمیح ضرری ندارد زیرا درتلمیح بوی سنت سنیه وشمهٔ نفحهٔ نبویه دراوهست قسم بخدا دلهابااین صلاحتی باید پس ابدا حاجت باحوال شما ندارد ماچه بگوییم درحق آنکسی‌که برمردمان بزرگی می‌خواهد واطاعتشانرادوست داشته باشد اورا بگذار ای‌مسکین گردنها مطیع شما است ولی دلها مطیع شما نیست وقتی‌که ازآن‌حالی‌که داری ساقط شدی دلها ازشما برمی گردد ودرزیر پایها روسیاه می‌مانی (حسین) علیه‌السلام بشرتیس حق شرعی خودشرا که درآن نزاعی نیست طلب کرد ربوبیب غیرت کرد روحش تامقعد صدق را بلند کرد وقتی‌که روحش درمقام خود قرار یافت برای قالب مبارکش ناله کرد (فقطع دابرالقوم الذین ظلموا) شیرعدالت درهردو طرف حکمی نمود شهادت امام برای اوبلندی بودظفر اعدایش خذلان دشمنان شد غیرت الهیه در بشریت امام انچه کردکردکویا غیرت الهیه ببشریت امام همچنین کفت‌که شما ضبط گردنها برای‌من طلب کردی ومن بالکلیه شمارا برای خودم ضبط کردم آن‌طلبی‌که برای‌من کردی درنزد ارادهٔ ما

محو و مضمحل شـد ارادهٔ من بدست انکسانی‌که ازخودم قطع
ودور کرده بودم باشما مبارزه ومحاربه کردمن بواسطه آن‌مقطوعان
شمـارا بخود نزدیك کردم وبشمـا معرفتی این دادم وقتی‌که ارادهٔ
چیزی بکنم آنکاه کاری بجا می‌آرم و برای من اکر چیزی اراده
بکنند پیش ازتعلق ارادهٔ من کاری نمی‌کنم برای شما اجری طلب
کردن هست زیرا شمـا ضبط کردنها برای‌من طلب کردی نه‌برای
خود اکرشما ضبط کردنها برای خود نه‌برای‌من طلب کرده بودی
شمارای برای خودم ضبط نمی‌کردم زیرا کسی ضبط کردنها تنهـا
برای خود طلب بکند انکسی درخطر قهر واستدراجست پس
اکراورا قهر کرده بودم بدست بنـده‌کانی واصلین قهر می‌کردم
پس‌آن‌را ازخودم قطع می‌کـردم واکرباو وبنفسش وبمرادش
لشکر (سـنستدرجهم من‌حیث لایعلمون) غلبهٔ بطشی بکند آندم
آن‌مرد بضلالت خواهد رفت (ای‌بزرکان) طلب ضبط کردنها
پیش ازتعلق ارادهٔ خدا دشمنان‌را جرأت داده استکه برفرزند
ولی خدا وسبط رسول خدا ومحبوب خدا وپسردوستان خداحمله
کردند بسبب اینکه علامت بشریت کریمش بخدا دعوت کرد ولهذا
مرغ‌روح نورانیش بحضور مقدس رب‌العزه‌پرواز کردورفت پس
چه‌طور میشود کسی‌که بنفس‌خودنفسشرادعوت بکندو بشرتیش
مقتول‌وروحش دور حالتش براوشاهد باشد عجباحال اوچه‌طور
خواهدشدبخدبخدا سوکند میدهم باخدا بادب شو زیراخلق‌خدا
حاجب ودرهای خداوند هستند اکرباخلق خدا سر ادب را بجا

رسانیدی در نزد حدا درهای قبول و از است و اگر با خلق خدا احوال درا تفهمیدی بواسطهٔ مخلوق از خدا دور و محجوب میشوی از ین جهت اهل عرفان وذوق خالص بجبر دلهـا مشغول می شـوند ورو یشان در راهها درز یر پایهای نهند وروحشان درحضرت قبول ببال پری معنوی طواف می کنند پس حقرا بخلق می فهمند وحقرا ازخلق تنزیه وتقدیس می کنند (انا عندالمنکسرة قلوبهم لاجلی) نص حدیث قدسی شمارا هدایت می دهد بسـبب این پیغمبر صلی الله علیه وسـلم فرمود (تفکروا فی خلق الله ولا تفـکروا فی الله) این فکری که بان مأموریم فکری ادیبسـت باصـانع درمصنوعاتش جل وعلا (ای بزرکان) عالم نبوت عالم بزرك وبجمیع عالمها شاملست پیغمبران علیهم الصلوة و السلام در زمین بحقیقت خلفای خدا هستند واصحاب همم سماویه ودلهای عرشیه واسرار ربانیه واز اغیار بتمامی مجردشدند انبیا خلقرا بطرف حق میکشند در بین ابتداء مراتب انبیا وانتهاء مراتب صدیقان سی صدهزار وشصت وهشت مرتبهاهست که صدیقان باآنهانمی رسند ودرمابین مراتب انبیا با مرتبهٔ سید المخلوقات صلی الله علیه وسلم در مرتبهٔ محبوبیت مراتب ودرجه های هست که حدوحسابی نداردو برای اوعلیه الصلوة والسلام هیچ زمانی نیست مکردر آن زمان مرتبه بلند ودرجهٔ بالا ومقام قربیت خدا هویدا نباشـد بطوری که نا اسرار بان احاطه میکنند ونه کیفیت اوهـام وافکار اورا ادراك خواهدکرد این حالات برای تتمیم نعمت وتکمیل شرف محبتست

ودر بین ابتدای مراتب صدیقان بانتهای مراتب اولیای مقربین هزار وصد وپنجاه دو مرتبه هست برای اولیا راه آن مرتبها واز است ولی بنهایت مراتب صدیقان نمی رسد و برای قطبیت جامعهٔ هشتاد وهشت هذار وشانزده مرتبهٔ هست که هرمرتبهٔ ازآنها بعالمی ازعالمها متوجه شده وهر مرتبهای اولیای عصر بنسبت مرتبهٔ قطب جامع انیست که مرتبهٔ اولیادر زمین ایستاده است ومرتبهٔ قطب تادرهای آسمان بلندشده ومابین ابتداء مراتب اولیا بامراتب صلحای امت که ازاولیا محسوب نشدند مانندتفاوت زمین وآسمانست ودر مابین مراتب صلحاء امت باعوام امت احمدیه دومرتبهٔ هست یکی توبه ودیگر عمل صالحست (رؤیای صالحه) جزئیست ازچهل وشش اجزای نبوت رؤیای پیغمبر ماست صلی الله علیه وسلم مقدار شش ماه وحیش بارؤیابود هروقتی بیست وسی سال زمان نبوترا دوقسمت کردی چهل وشش دفعه شش ماه می شود آندم میفهمی که رؤیایش علیه السلام والتحیه جزئی ازنبوتش می شود مقام نبوت جلیله اش درحالت خواب وبیداری محفوظست امارؤیا بنازل شدن ملائکهٔ میشود که آن وحی مؤمنست ونزول ملائکه صحیح وثابت نیست مگر برای کسی که ایمان بخدا آورده و بذکرش مشغول و بررضای خدا استقامت کرده باشدپس ازان نزول ملائکه برای امن وبشارت اوست (الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل علیهم الملائکة ان لاتخافوا وابشروا بالجنه) الایه این آیت شاهدعدلیست بگفتار مادلالت خواهد

کرد (ای بزرکان) مراتب خودرا بدانید والاسواران بانیزها شما میکیرد ولی بمرتبهٔ نهایت صدیقان واصحاب نخواهد رسید زیرا آنان بیك نظر پاك محمدی صحابه وصدیقانرا بلند کرده بان مرتبهار سیدند ومحبوب پیغمبر علیه الصلاة والسلام شدند پیغمبر آنانرا وآنان با پیغمبر محبت کرده یکدیکررا دوست دارند (رضی الله عنهم ورضوا عنه ذلك الفوز العظیم) وقتی که ارادهٔ نزدیکی خدا خواستید بمحبت پیغمبر و باقتدای آنان قربیت ونزدیکی خدا میسر خواهد شد (اولئك الذین هدی الله فبهداهم اقتده) رسول خدا صلی الله علیه وسلم درحق آنان بما کفته است (اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم) (ای برادرمن) اهل حال بشما کفته خدا موجد شما است وپس ازان افنا وپس ازافنا شمارا می بیند وپس ازدیدن قصد شما می کند پس بی اینکه تویی درمجلسش برفراش اصطفا می نهد وبرای حرف زدن درمقام انسیت شمارا اقامت فرموده وپس ازان بظهور سطوت واجلال وتعظیمی که اظهار میکند شمارا بمقام فنا میرساند پس ازان خلعت توقیر وتکریمرا بشما میپوشاند وبملاحظهٔ تکلیم شمارا محظوظ میکند پس درتو شاهد توفیق وتصمیم ثابت میشود وبشما میکوید آنچه بشما احسان کردم ازقوت تثبیت درحالتی که ازحول وقوت بشری وآدمی بری شوی وباحسانات الهیه وبمواهب ربانیه شاکر باشی ودرهر کار خود بجای امن ورضا وتسلیم داخل شوی (فخذ ما آتیك وکن من الشاکرین) این مقامات بفضل خداست نه بکسب شما وبعطای اوست نه بسعی شما وباختصاص

اواست نه بحرص شما وبالهام اوست نه بعلم شما وباختیار اوست
نه باستحقاق شما خلقت بشریه درظاهر صورت همه مساویست
امادرخصوص تفضیلی که دربعض بشریت ظاهر میشود مختلفست
وهر فضیلتی که ظاهر میشود بقضا وقدر است وقتی که روشنی
صباح ازابرش هویدا شد ونورش براوزد واشراقی نمودپس ازان
ظاهرشدوازان بماسوایش ممتدکشت سلطان صبح منتشر شد وهمه را
کرفت وشاهد صباح تمکن وقرار کرفت واشارات ومعانی بر
صورتها ظاهر کشت پس درانوقت نفخ صور خواهد شد وکتاب
مسطور نهاده میشود وغایب زیر پرده هما ندم ظاهر ومشهود
ومنظور خواهد بود ودرآن زمان هر چه در قبور است مبعوث
وهرچه درسنیها هست حاصل میشود غرور نمی ماند متقیان بجبور
محظوظ ومحبوبان بغایت سرور خواهد رسید ودر ورای این
اسرار حقیقتیست که اکثر خلق ازان حقیقت کور ونابینا هستند
هیچ کس ادراك آن حقیقت نمی کند مکر کسی که (دراو)(ازاو)
(براو) ظاهر باشد وبرای هیچ احدی تجلی نمیکند مکر برای
کسی که شواهد حقیقت (ازاو)(براو) تجلی بکند واثار حقیقت
از بودن آنکسی براو بروز خواهد کر (ذالك من آیات الله من
یهدی الله فهو المهتد) (ای مرد بخدا سوکند می خورم دارنجا
اتصال وجدای حلول وانتقال وحرکت وزوال و بیکدیکر مس
کردن وهما یکی وبرابر ومقابله ومساوات ومانندی ومماثله واز جنس
یکدیکر بودن ومشاکله وتجسد وتصور وانفعال وتکون وتغیر

یست وندارد همهٔ این صفتها شما احداث کردی حق سبحانه
وراء پردهٔ صفتها است زیرا آن صفتها ایجاد واختراع اوست
چه طور دران ویاخود ازان ظاهر میشود اینها باوظاهر نه او باینها
هویدا شده است حق سبحانه وراء اشکال ومعانی وصورتهاست
نه در این اشکال ومعانی وصور باطن ونه ازاینها ظاهراست ونه
فکر اورا ادراك میکند ونه نظر اورا حصر خواهد کرد والله
نطق ازبیان کردن حقیقت این خبر ضیقتی داردکه نتواند حرفی
بزند وبنا بضرورت تفهیم بشر مسامحهٔ لفظی باید کرد زیرا هر
صفتی قابل تصور تو نباشد باید بمقایسهٔ صفات شما بیان نمود
وذکر شما بسبب ضروت تفهیم شما است بمعنی انیکه بنسبت
طاقت شما وجودش محقق وثابتست نه از حیثیث حقیقت آن
صفتهای که برای شما کفتیم ازدلالت ظاهر این صفتها هم مقدسست
وازدلالت نعت ظاهر از حیثیتی که اینها بنفس خودشان برقیاس
وصف محدث دلالت میکنند حق سبحانه ازین هم منزه وبالاتر
است زیرا دلالت کردن صفتها ازقیاس محدث منفك نخواهد شد
وبرای اثبات حق سبحانه تعریف ونعتهای دیکری که استحقاق
اوداشته باشد هست ولی آنکه اثباتش باستحقاق اوباشد وراء احاطهٔ
علم ماست وبالای حصر کردن فهم ما واحصا نمودن عقل ماست
(ولایحیطون به علما) (لااحصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك)
(ای قوم) چه بکویم وچه حرفی بزنیم بخدا قسم زبانها لال شد

عقلها ریخته ازهوش رفت لبها درذهول ونادانی دلها همه سوخت بغیراز دهشت وحیرت نماند (ذدنی فیك تحیرا) (ای مرد) تنها برظاهر توحید شما برای تو معرفت سلامتی بیان کردم تاکه وقت داخل شدن زیر قهر دعوت سلامتی یابی وبمسالمت وتسلیم بی نزاع بطاعت ودعوت ازشما قانع شده وکفایت کرده تاکه پس نکردی وپس ازاسلام مرتد نشوی بنابرین بشما مسلمان کفتند وازشما حقیقت این طلب نکردند زیرا شما طاقت این نداری سوکند بخدا (لایکلف الله نفسا الاوسعها) بالای طاقت چیزی حمل نخواهد کرد آن چیزی را که مجرد شهادت توحیداست بیان کردم حظ ونصیب اسلامیتی شما است که بسبب آن از زمرهٔ منکران بیرون شدی اکرچه بواسطهٔ آن چیز درزمرهٔ مؤمنان ثابت نشدی باوجود برتبهٔ عارفان واصل نکشتی وبمرتبهٔ اهل مکاشفه هم ترقی نکردی (قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا ولکن قولوا اسلمنا) آن علم ومعرفتی که درنزدشما است بنسبت معرفت انبیا وصدیقان مانند نسبت علم انبیا است باعلم آن ذاتی که موجد علم انبیاشده است بلکه اغلب علم شما جزئیست ازعلم انبیا وعلم انبیا ازعلم آن ذات مبدی جزءهم نیست کمان مبرکه حقیقت توحیدرا ادراك بکنند بلکه آن ادرك توحید همین شخصیست یعنی نصیبش ازکشف آن انیقدر است چیزی که نهایتش باشد غیرمتناهیرا حصر نخواهد کرد وحادث ادراك قدیم نمی تواند کرد انیقدر هست که آن ازعطایای کشف اوست اکر بر حقیقتی ثابت می شدند بغایت ترقی مطالب می رسیدند پس ازغایت ترقی نیست وپس ازکمال

معرفت زیادی میسر نخواهد شد اکر این سخن صحیح بود نمی کفتند فلان ازجهت علم کاملتر وازخصوص کشف بذرکتر واز جهت منزل بالاتر وحالش بلندتراست (وقل ربی ذدنی علما) ازپیغمبر صلی‌الله علیه وسلم روایت شده فرموده است (کل یوم لاازداد فیه علما یقربنی الی‌خالق فلا بارك‌الله فی‌صحبة ذلك‌الیوم) وقتی‌که مانند آن ذات صاحب حشمت طلب زیادی بکنند نهایت آن نمی شود اکرد رایجا غایت بود نهایتی میشد واکر نهایت داشت منحصر می‌شد واکر منحصر شده بود تجزیش لازم بود وقتی‌که بجزی شد بفنای رفت واکر ماسوا اورا حصر کرده بود ماسوی ازاو شاملتر خواهد بود وحال اینکه حادث از قدیم عامتر نخواهد شد همهٔ این تقدیرات مسامحهٔ لفظیه وتعبیرات کلامیه وسوء عادات جدلیهٔ ایست والا درنزد کدام کسی خبر ذوق حقایق هست تاکه از مسامحات لفظیه مستغنی باشد و بواسطهٔ آن شواهد برهانیه ودلیلهای قطعیهٔ که دارد استغنا حاصل کردد وحقیقت حال خودش‌را بداندکه نهایت متاع اوعجز وقصور است وکسی دستش درآبی باشد کرمی وسردیشرا می‌داند هرزبانی‌که اورا ترجمان باشد ویاخود فصاحت وبیان اورا کشف بکنند ویاخود دل اورا احاطه بدهد نهایت اومحصور وغایتش معلوم خواهد شد تاکه کار ها باربابش واصل وپس ازان بعجز وتقصیر خواهد رسید پس ازان سید شان میکوید (لااحصی ثناء علیك انت کما اثنیت علی نفسك) ویکی دیکر میکوید

(العجز عن درك الادراك ادراك) این گفتارها بنبودن حاصلش اشعار میکند واز جنس شاهد وحاضر بودنش محققست با اثبات وجودش که اومنزه ازان چیز بست که درشاهد قائم و ثابت باشد زیرا دراین حدیث کاف خطاب ومخاطب دارد یعنی وجود شما دانستم ولی شمردن صفات و ادراك ذات را قدرتی ندارم ازبداهت وجود خودم شمار افهمیدم زیرا من معلوم شماهستم وتو با من هستی بشما اعتراف کردن بطوری بر من لازمست که مجال انکارم نیست وتجلی شما در من بسبب من باعث نقصانی خود مست بنا ببداهت فقرو احتیاجی وشاهد نقصانی من ولزوم قصور وعجز من نقصانی ازمنست پس ازان صفات کمال شما که نهایتی ندارد صفات نقص متناهی من اورا طلب کرد پس من طاقت وقدرت این نداشتم وجلال پاك منزهت از ورای پردهای عظمت ندا کرد وفرمود ای محدث متناهی بمحل حدوث خود رجوع بایدکرد پس من امر بذرکرا طلب کردم تعجبم آمد چه طور طلب شما بکنم توبا من هستی وچه طور ترانمی بینم که تودرنزد من هستی ازاین عجیب ترانیست چه طور شمارا بدانم که تو ارجنس من نیستی وشکلی که با والفت درایم مشاکل ومائل اونیستی وتناهی نداری که محصور شوی جسم نداری که ترا تصور بکنم صورت نداری که ترا بینم ازکجاترا بفهمم وتقدیری بکنم شما غایب نیستی که درطلبت باشم وحاضر نیستی که ادراك شما بکنم ظاهر نیستی که نائل باشم باطن نیستی که ترا انکار بکنم

ومحال بکویم هیچ قیاس ممکن نیست که بهئیت وامثالی تصور شما بکنم (فیا غایتبـا حاضر فی الفؤاد) فدتیك من غایب حاضر) ازجهت بداهت وجود اشیاکه بتو موجود است قریب هستی وازشما قریبتر نیست واز جهت آنکه در بین تو واشیا مناسبتی ندارد بعید هستی وازشما بعیدتر نیست (فقلت لاصحابی هی الشمس ضوئها (قریب ولکن فی تناولها بعد) (ای قوم) خیلی تعجبی میکنم ازانکسی که انکار کفتـار مامیکننـد وهمت خودشرا بفهم کوتاه خود ومیفرو شـد آفتاب عقلش دائمـا در زوالست آیا در نزدش هیچ برهـانی نیست که باطن ظـاهری دارد وظـاهر را باطن لازمست آیا نور آفتـاب وقتی که برروی زمین منتشر کردد بواسطهٔ آن نور الوان واشـکال ظاهر وهرچه مخفی باشد هویدا خواهدشد وهرچه درحجاب مخفی باشد بروزی میکنند وقتی که صور اشیا واشـکال با آن نور ظاهر کشت وجود مخفی ازشـدت ظهورش برناظران مخفی میکردد قومی که بحقایق اشـیا علمی ندارند کمان بردندکه باالوان واشـکال چیزی زیادی برآنها نیست وآنها بذات خودشان ظاهر هستند تاکه سایه برایشان آمدوزد وبدامنش انهارا پوشیده وهیبتش برایشان کشیده وانداخته شـد پس ازان فرقی در بین نور وظلمت ادراك کردند وپس ازو کفتند اکر اینها درنفس خودشـان واضح می‌بود کاه مخفی وکاه ظاهر نمیشـدند ازاین حال محقق شدکه ایضاح کنندهٔ اینها غیراینهاست ومخفی شدن او بسبب شدت ظهورش شده است

ومحتجب بودنش بواسطهٔ کثرت اشراق نور خودش هست
پس محقق شدکه درظهور خودش ازشدت ظهورش باطن کشت
وبسبب افراط نزدیکی دورشد وبذات خودش درباطن ظاهر
کشت چه‌طور ظاهر نمیشود همهٔ الوان واشکال باوظاهر است
وبادوریش ادرا کش نزدیکست چه‌طور نزدیك نمیشود زیرا
ادراك اوپیش ازادراك آن‌چیزیست‌که باآن معلوم خواهدشد
ومردلبیب میداندکه نورآفتاب درنفس خودش واضح است
ودیکر انرا ایضاح میکند وهم‌میداندکه الوان واشکال بتجلی
اوظاهر و بشعاع آن نور باهر ومنور شده است وحال اینکه
آنها درنفس خود ظلمتی دارد زیرا اجسام صلبه وکثیفه بطبع
وجبلت خودش مظلم است نورشان ازغیرشان بعاریت کرفته
است اینکه کفتیم برای فهمیدن قول پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم
(ان‌الله خلق‌الخلق فی ظلمة ثم رش علیهم من نوره) شمارامی‌جنباند
(یعنی بواسطهٔ تفصیلات که‌کردیم حدیث‌را می فهمی) پس
ظهور حقیق اظهارکننده ایست نه‌مظهر واول معرفتی‌که درآنان
ثابت میشود معرفت اظهارکننده ایست نه‌مظهر و بعض وقت
دیدن اشکال والوان‌را غیب میکند ومیکویدکه بغیر ازنور چیزی
دیکر نیست اعتقاد جاهل بخلاف انیست این‌سخن برای فهم
کردن قول‌ابراهیم‌خلیل‌را هم‌می‌جنباند صلوات‌الله وسلامه‌علیه
وقتیکه ستارها وآفتاب وماهرا که دیدکفت (هذاربی)
(هذاربی) (هذا ربی) این‌را ردکرد وازمخلوق نشست

و بمخالق عبور کرد و بقول صدیق هم تحریك میکند (مارایت شیئا حتی رایت الله قبله) و برقول خدا هم تحریك میکند (اولم یکف بربك انه علی کل شیء شهید) مردم غبی ونازبرك بضدانیست غیرالوان واشکالی نمی بیند وبااینها می ایستد ومظهر شان نمی فهمد آن غبی سرنکون وبرویش افتاده وبر پس خود بازکشته زیرا آن دراول نظری که عین حقیقترا مشاهده میکند بضد نکاه کرده است اینکه کفتیم ترا بفهمیدن کلام خدای تعالی می جنباند (افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سو یا علی صراط مستقیم) واکر عامی وجاهل وغافل که درغفلتش متوغل باشد وازرتبهٔ که باصورتها واشکال ایستاده است ازان ترقی بکند وبطرف فکر واستدلالی برودوایزا تفریق بکندکه مابین آن چیزیکه بذات خودش ظاهر وبین آن چیزیکه بغیرش هویدا میشود مغایر یکدیکرهستند ودرنزد حلول حجاب وظهورچند روشنی که تار یکیست بداند وآن چیزی که بذات خودش ظاهراست نه بغیر اینها اکر برای وتجلی بکند وازصورت واجسام صرف نظری بنماید آنوقت درنزدآن عامی برهان حقیق قائم وثابت میشودکه آن اجسام وصورتها نه ذاتشان ونه غیرشان مرئی نخواهد شد محقق وجود چیزیکه نامش نوراست اکر خارج ازین اجسام نباشد اینها دروجود ظاهر نمی شود وصورتها والوان ومقادیر واشکال ازیکدیکر فرق وتمیز نخواهد شد وآن نور درآنها حلول نکرده وازانهـا دور نیست اینقدر هست که برآنهـا پرتوی زده

عالمرا اظهار نموده است درا نوقت آن مرد از ارباب ارادهٔ که نظر شان درآفاق و اقطار محصور است ازان میشود زیرا معرفت نفس نوررا نداشته بلکه بنسبت ان نوررا فهمیده است فهمیدن این بکلام خداوند تعالی شمارا تحریك میکند (سنریهم آیاتنا فی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق) اینان دررتبهٔ دوم هستند کسی بنور اشیارا ببنید نه نوررا باشیا آنکس از زیر نابالا ترقی میکند وآن دیگر از بالا بذیر می‌افتد مرد اول بنور می بنید وپس ازان آن صورتها واشکالی‌که بنور ظاهر شده است می‌فهمد این مرد درخصوص تعلیم وتفهیم سر بر ارباب استدلال حق تقدمی‌دارد تاکه آنچه مخفی ومستور است ازآنان رایشان ایضاح وبیانی بکند وبنابراین پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم (ذکرارسولا یتلو علیهم آیات‌الله مبینات) را مسمی شد تاتنبیهشان بکند که همه موجود از حیثیت ذات عدمست مانند جسمهای‌که بنسبت ذات خودش ظلمتست مگر بپرتو نورش ظاهر کشت تمام این عالم حادث وهمه ظلمتست خدا مخلوقاترا درظلمت خلق کرده وجود احداث کننده بابجا دخلق درمخلق برای خلق تجلی نوری کرد پس اگر نور وجودش درهمه عالم سریان نمی کرد یك ظاهری دراین عالم بظهور نمی آمد وآنکه از نورش ظاهر شده است بمنزلت رش است نه بمنزلت فیض واستتار است پس ازان از نورش برسرشان رشی فرمود وبهر چیزی ازان نور اصابت کرد

قالب جسمش مانده شد مانندان چیزی که از او گذشته (الی ظل ذی ثلث شعب لا ظلیـل ولا یغنی من اللهب) جسم سی شعبه دارد طول وعرض عمق است بخدا پنـاه آوردیم ازرد کردن ما با آن سخن زیرا سخن دنیای انسانست .

وآنچه از عالم شهادت وملکی که ظاهر وعیانست آن دنیـا است وآنچـه ازعالم غیب وملکوتست آن باطن واخرتست که پس ازمردن عبد بانجا رجوع خواهد کرد وظاهر ترین اشیا درنزد انسان جسم خودشست زیرا جسمش ازهمهٔ اجسام عالم باونزدیکتر است وآنچه نزدیکتر باشد ادنی واقربست تسمیهٔ دنیا بدنیا بسبب نزدیکیست ونزدیکترین احوال انسـان بانسان دنیـای اوست ودورترین احوالش باو آخرتست زیرا دور است و بلند وتأخیر شده است مگر پس ازمردن کشف خواهد شد وقتی که میگویندش (فکشفنا عنك غطـائك فبصرك الیوم حدید) اوهم میگوید (ربنا ابصرنا وسمعنا فارجعنا نعمل صالحا غیر الذی کنا نعمل) پس باو گفته میشود (لقد کنت فی غفلته من هذا فکشفنا عنك غطائك) پس ظاهر احوال شما مشاهدهٔ حقیقت دنیاست ودرنزد شما ازان ظاهر تر آن چیزیست که بلذت طبیعیه وبشهوت حسیه تعلق دارد اینها شمارا ازسفر حضرت ربوبیت منع کرده وپای شمارا ازرفتن بطرف حضرت قدسیه بسته است زیرا دنیا سجن مسلمان وجنت کافراسـت آن مؤمن که ایمانش ثابت ومحقق است آن نعمت دائمه مقام کریمی که باعث روگردانیست ازنعمت ومقامی که در دنیاست

البتة آن مقام خوبتر وبهتر است از انجیزی که مفارقت کرده است وجنت کافری که پرده وحجابی عقلشرا پوشیده است ملاحظهٔ جمال قدس لاهوت اکبررا نکرده و برای انسان اطلاع خالص ازنقصانی ممکن ومیسر نیست ودر مابین او واجسام مظلمه البتة علاقهٔ هست چه لذتی دارد کسی را که در سجن وحبس باشد یاتصرف ویاخود کشفی داشته درحالتی که آن دلها باملاحظهٔ اجسام ایستاده واز عبدهٔ اصنام شده باشد جسم دنیاست وایمان صفت دلست ودل مؤمن است دنیا بحقیقت حبسخانهٔ مسلمان وجنت کافرانست جسم سجن دلیست که آن دل مؤمنست هروقتی ازعلایق خلاص وازآفات ومصیبتها نجات یافت از همهٔ آفات سلامتی یافته باشد وازهمهٔ مخافات خلاص میشود واز ظلمت خارج ونبور واصل خواهد شد (الا) (من اتی الله بقلب سلیم) (وما کل جسم غیر سجن لاهله) وآخر آفات النفوس وفاتها) (ولو علم الانسان ماالموت ایقنت) نفوس الوری ان المهان حیاتها) این قالب درنزد ارباب خودش چه عجب وچه قدر ظلمتی دارد وچه قدر نوررامانع شده است آنکسی که باقالب خودبرابر ایستاده است درهمه جوانب واقطار محصور ودر مابین دیوار های مساحه ومقدار محبوس مانده است که طول وعرض عمق است واینها سی شعبهٔ مظلمهٔ که منع وحصری میکنند واین شعبه ها ازنفس خودش ظلمتی داردکه ارضیه وناسوتیه ایست نصاری درتثلیث بضلالت رفتندزیرا آنان ازعالم اجسام تجاوزنکردند وازرش نورمذکورکه

قسمت شده‌است در بین اقسام نصیبشان نبوده پس بی‌شبهه بظاهر
صورتها در حجـاب ماندند وبظهور اثر مغرور شدند بسبب ظاهر
ازباطن کور کشتند مانند کسانی‌که نظرشان برالوان واشکال حصر
کردند ونوری‌که ایضاح آنهامی کنـد ندیدند (کلا انهم عن ربهم
یومئذ لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحیم ثم یقـال هذالذی کنتم به
تکذبون) آنانکه روز قیامت درحجابند سببش در دنیا قصوری
درنظر وفکری کردند (من کان فی هـذه اعمی فهـو فی الآخرة
اعمی واضل سـبیلا) سبب کم کردن راهشـان اینست‌که دردنیا
نظر وفکر کردن ممکن بود نکردند ودرآخرت هرچه قسمتشـان
اسـت ازان مقـدار زیاده نخواهد شـد وبرحقیقت نام خودش
ایستاده است (فنهم شقی وسعید) حقیقت نامش شـقاوت است
نه‌سعادت زیرا طریق استفاده بسته است ودرحوالش کم وذیادی
نخواهد شـد باین وجه اوراه‌را کم کرده اسـت وهم مستحق ان
چیزیست‌که باو متصف شده ودرجای تنك و بدتر مانده است آتش
حسرت وعذاب درباطنش جوش وخروش کرفته بسـبب اینکه
روحش از معرفت محروم شـده وسـعت علم ولذت مشـاهده‌را
بواسـطهٔ اعتماد کردنش بعالم صورتهای مجسمهٔ ظلمانی فوت کرده
است وقت‌التهـاب آتش‌حسرت اکرچه فائدهٔ ازکرمی‌آن آتش
حاصل نمیشود درخیال عالم صورت استراحتی پیدا می‌کنند بلکه
بطرف وسعت علم رفتن وازتمامی فضائل ومعرفت آن اسـتراحت
اورا منـع خواهد کرد ازاین طور آتش حذر باید وبراین آتش

انذار وتخویف ازخدا آمده است (فانذرتکم ناراً تلظی لایصلیها الا الاشقی الذی کذب وتولی) تکذیب نمی‌شود مگر باحجاب وروگردانیدن ممکن نیست مگر باغفلت واکر مکذبان ندای حقرا ازباطنشان شنیده باشند این‌تکذیب بایمان حق دعوت میکنند محقق ایمان آورده بودند مانند کسانی‌که ایمان آورده وکفته اند (ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان‌آمنوا بربکم فآمنا) این‌ندا ازدل هرموحدمؤمنی‌که بخدا ورسول ایمان آورده زائل‌نخواهدشد اکر حقیقتشرا فهمیده بودند اندم شنیده بودند لکن ازجهل انکار کردند روز قیامت‌که پرده‌را برداشتند وباتش حسرت وندامت سوختند آنوقت میدانندکه درجهٔ این صدر محتشمی‌که درکلام خدای تعالی است (لنریه من‌آیاتنا انه هو السمیع البصیر) وقتی دیدن وشنیدن‌را تحقیق کردند چه‌طوراست واومستغنیست ازقوالب جسمانیه‌که کوشها وچشمها است (قالو لوکنا نسمع اونعقل ماکنا فی‌اصحاب‌السعیر) دردنیا نبودن چشم‌وکوش آنان‌را بجای عذرشان‌قبول نخاهدکرد واکرعذری‌درقیامت‌باین‌طوربیارند ازهمه عذرها بدتراست چه‌طورعذرشان‌مقبول‌میشود دردنیاانذار وتخویف شدند واکر قبول میکردند پیغمبران‌که مرد مانرا از ظلمت بنور رهبری میکردند آمده وخبردادند زیرا همه پیغمبران ازدرجهٔ خودشان پاین‌آمدندکه باجاهلان وکافران خطاب‌بکنند وپیغمبر مختار باین امت براه ابرار خبرداد واز طریق اشرار تخویف‌کرد واومظهر باطنهای اسرار است (قدانزل‌الله الیکم

زکرا رسـولا یتلو علیکم آیات الله مبینـات لیخرج الذین آمنوا وعملوا الصالحات من الظلمات الی النور) آما ظلمتی که باتقلید پدرهای ضاله ایستاده اند ومی کونید بمعلمان اهل بدعت هستند دران وقت مردمان (انا وجدنا آبائنا علی امته وانا علی آثارهم مقتدرون) خداوند تعـالی می فرماید یا محمد (قل اولو جئتکم باهـدی مما وجدتکم علیه آبائکم) پدرشـان بچه حالی دیدند قومی بودندکه صنمهای جسمانی کثیف وخالی ازهمه معـانی حیوانیه که بودند عبادت کردند بر عبادت مسیح ایستاده بودند بسبب آن معجزهٔ که بردستش ظاهرشده بود بچشم ربوبیت باو نظر می کردندو بغیر از خاکی وناسـوتی که برحرکت مسخرشده است چیزی دیکرازاو نفهمیده بودند ومسخر بودنش برای اظهار آن چیزیست که روح القدس بباطنش وحی آلهی والهام ربانی را القا کرده تاکه قدرت آلهیه بردست اوظاهر وعجایبات معجزهٔ روحانیهٔ که بیرون ازعادتیسـت حاصل کرددوآن معلوماتی که بعلل طبیعیة وانفعالاتی که بخاصهٔ الهیه ایست بردستش ظاهر وهویداباشد آن بکلمة الله است آن هم کلمهٔ تامه ایست (وتمت کلمة ربك صدقا وعدلا) هرچه ظاهر میشـد بکلمة ظاهر میشـد وکلمة امدادش کرده وروح القدس تأییـدش نمود (اذا یدنك بروح القـدس) ومسیح وافعـالش آن کلمه ایستی که بمریم القاشد مسیح کلمة ایست وبکلمة موجود شـد وبردستش کلمة ظاهر شد بچیزی که کن میکفت موجودمیشد زیرا قوت روحانیه باشـیا میداد نه ازناسـوتیهٔ ارضیه میداد بلکه از تأیید روح

والقاء آن امری که بجمیع مکونات وموجودات اعطا شده است وآن کلمه‌را مسیح میخـواند (فینفخ فیه فیکون طیراً باذن‌الله) زیرا سراول از خداست و بخـدا راجعسـت و برای خداست (فاذا سویته ونفخت فیه من‌روحی) این نفخ ابتدا وبلا واسـطه ایست آن هم اعطای اصل نوع انسـانیست که انسـان کلیست وقوتیست‌که از وجودش قائم شده وبسبب ظهور آثار ربوبیت وشواهد لاهوتیش ازخودش صادر شـده پس بان قوت همه معلوماترا دانست وهمه مخترعات‌را باآن اظهـار کرد این همان قوتیست که باآدم نفخ شـد ودر زرتیش سرایت کرده وتاابد بدیموميت جاری شده وبان قوت تصریفات روزوشب وتغیرش ظاهر میشود وباآن‌قوت ظهور صناعات مخترعه‌وعلوم ومصنفات جزئیه وکلیه میسر گردد اینها همه اثر نفخه ایست‌که بادم اعطا شده است واو باین قوت بزمین وآسمان وبرهمه اشیا مطلع ومشرف شده واین قوت درهمه ذریتش ثابت.ودرعقبش باقیست انبیا علیهم‌السـلام حظ ونصیبی زیاده ازان قوت گرفتند وبر دستشان علوم وحکم وعجیبهای‌که بمجرد آن قوت نفخه حاصل شده نه‌بواسطهٔ علل‌طبیعیه‌ونه‌خصوص یك‌کارفعلی‌بلکه‌این‌فائده ازلیه ایست وبقدر نصیبش ازان نفخه ورشی نوری‌که باورسیده چیزها بردستش هویدا خواهد شـد وازین زیادی ممکن نیست آن هم قسم ازلیست ولی هربنده بمقدار آن نورکه باو ترشح کرده وبرای قبولش مهیا شده هما نقدر نصیبی دارد (ومن لم یجعل

الله له نورا فاله من نور) استکمال خلق که خـدا دران خلق نکرده وازان نصیبش نداده باشد کمالی نمی یابد تاکه واصل غایت کمالی نباشدکه باو لایق باشد البته میسر نمی شودمکر روز قیامت درجنت آن کمال میسربشود واهل جنت علی الاطلاق بهر چیزی که (کن) کفتند درآندم میشود عیسی پیغمبر است و بنسبت وقت خودش نصیبی زیادترا زان قوت کرفته هرچیزیکه میخواست باذن خـدا میکرد نه بذات خود زیرا درنفس عیسی آن اذن بود وخـداوند تعالی از روح القدس نفخی میکرد عیسی که نفخ اشیا میکرد بروح القدس میکرد وازان جایکه مؤید بود میکرد نه درنزد خود وازذات خودش بودهمه وقت کارش باذن بسته بود چـونکه بروح مؤید بود اکر اطلاع کسی نورای ظـاهر قدرتی که ازباطن حکمتست میشد نورامداد برسرش می تافت ازنسیم تأیید نفخه باومی رسـید وازنفخه حنلش میکرفت مانـند کرفتن حواریون علیهم السلام (ولکن کره الله انبعاثهم فثبطهم) دیکران لال وکوروکر ماندند (ومن یضلل الله فاله من هاد) (فلاتأس علی القوم الفاسقین) وطائفـهٔ از یهود پرستش عزیر میکنند مانند نصاری ودرزیرپرده مانده اند اینها همه ظلمتیست وطـائفهٔ از یهود موحد هستند ودرزعم خودشـان پرستش عزیر نمی کنند بنبوت موسی علیه السلام تقلیدکرده ویاخودسماعا ایمان آورده نه بکشف ودید نیست وآنان بظلمت تقلید وبسخنهای مردمان ایمان آورده اند بچشم نفـس مشـاهدهٔ حقرا نکرده اند واکر آنان حقرا

مشـاهده میکردند وفهمیده بودند اهل حقرا دانسـته بودنده
زیرا مردان بحق معلوم میشـود نه حق بمردان واکر نبوت
ورسـالت وایمـان چه‌چیز است تحقیق کرده بودند موسی را
پس از حقیقت نبوت دانسته بودند نه‌نبوترا پس ازمعرفت‌موسی
نبوت محمدرا صلی‌الله علیه وسـلم انکار نمیکردند مانـند موسی.
علیه‌السـلام اورا می‌دیدند زیرا حق واهل حقرا فهمیده بودند
لکن آن‌حرفهـای‌که ازاخبار موسی شـنیده بودند اکتفا کردند
وایستاده اند ظهور قدرتش درنزد ایشان ثابت‌شد وآیات ومعجزهٔ
عجیبه درزمان طلبشان بروز کرده لهذا بظلمت صورتهـای مظلمه
ومجسمه درحجاب ماندند وآنهـا صورتهـای معجز آتش‌بود وکمان
بردندکه این معجزهـا ازقدرت وحول قوت موسی بود اینرا
ندانسـتندکه آنکسی بردست موسی اظهـار قدرت‌کرده .همـان
کسیست‌که بردست محمد صلی‌الله‌علیه وسـلم اظهار قدرت‌کرده
است خدا یکیست ودین وانبیا ودعوتشان یکیست قدرت خدا
بردستشان ظاهرشده وباشارت اوحاصل کشته وهرکسی‌که‌قدرت
خدا بردست آنکسی باطلب دیکران ظاهر باشد آن‌مرد صاحب
وقت وپیغمبرامت واوبرهمه‌محقست وپیغمبران ازحیثیت شخصیت
وهیکلشان اختلافی دارند نه‌ازحیثیت معنا وحقیقت (شرع لکم
من‌الدین‌ماوصی‌به نوحا والذی اوحینا الیك وماوصینابه ابراهیم
وموسی وعیسـی ان‌اقیموا الدین ولاتتفرقوا فیه کبرعلی‌المشرکین
ماتدعوهم الیه الله‌یجتبی الیه من‌یشاء ویهدی الیه من‌ینیب) البتة

فرق در بینشان ندارد خدای عزیز ومقتدر یکیست بر شبحهای متفرقه وهیکلهای متباینه اظهار قدرت فرموده ودرذات خودش خدا یکیست ومکانی ندارد متقسم نیست ودرهیچ چیز حلول نکرده باهیچ چیز متحد نیست ولیکن بقدرت وافعال خودش ببندکان خود تجلی فرموده وبا وراهی ساخته راهها باودلالت میکنند وهر دلیلی علامت مخصوصه وهر راهی درمخصوص دارد و پردهای کشیده دران هست (وما كان لبشر ان يكلمه الله الا وحيا اومن وراء حجاب) وپس ازان درراهها حدودی نهاده وعلامتها نصب شده عبور ممکن نیست مکر باذنا کر کسی درتجاوز حد معین مأذون باشد برای اودررا واز میکنند داخل ورای آن حد میشودودخول ممکن نیست مکر باشرح شرحرا ازرسول الله صلی الله علیه وسلم سؤال کردند در جوابش کفت (هو نور يقذفه الله فى القلب) یعنی نوریست خدا بدل انداخته است کفتند یارسول الله علامتش چیست کفت (التجافى عن دارالغرور والانابة الى دارالخلود والاستعداد للموت قبل حلول الموت) یعنی ازدنیا دور شدن و انابهٔ آخرت و برای مردن مستعد بودن است وبشرح نورانی درهای دلها واز میشود ورحمت در یست ازدرهای خدا سبحانه بردل هرکسیرا که میخواهد واز میکند (مايفتح الله للناس من رحمة فلا ممسك لها) الآیه پیغمبر صلی الله علیه وسلم رحمتاست (وماارسلناك الا رحمة للعالمين) چه طور

درهای آسمان برحمتی که بارانست وازشده‌است همین طور درهای وحی برای پیغمبر صلی الله علیه وسلم که رحمت همهٔ عالمست واز شده‌است واودریست که متقیان داخل میشوند وهروقتی که قدرتی بر ظاهر حجاب مطهر باشد نظر بکن اکر از ورای آن چیز ظاهر باسرار برسد او مکاشف علم ملکوتست که تفوهی دروسط قدس خواهد کرد (اولئك هم الوارثون الذین یرثون الفردوس هم فیها خالدون) مصباح وجود وسراج کونین صلی الله علیه وسلم (بارث فردوس دعوت فرموده‌واسرار عجیبه ومعانی غربه ولغت فصیحه واشارات صحیحه وشریفه وتمثیلات مطابقه واشارات موافقه ورموزغامضه وکشوف واضحه واحکام کامله وسیاسات شامله وآداب جامعه واخلاق ظاهره‌را پیغمبرما بطوری آورده است که پیغمبران دیکر نیاورده اند کسی چشم داشته باشد وبجمال باطن صورت محمدیهٔ روحانیه‌را اکر نکاه بکند وانبساط انوارش بر صفحات الاء ناسوتیهٔ جسمانیش‌را ببیند آندم بسمت وقار و بهیبت سکینه متفکر وباتبسم وبشوشی آن ذاترا می‌بیند وهم این صفتهای باطنی وظاهری همه برای اظهار کننده می‌بیند تا که ازمنزلت کسانی که باظاهر ایستاده‌اند وازمبداء درحجاب هستند ازان حال بیرون باشند وبفهمندکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم صورت وحرکات وسکناتش درمعنایش متولی کشته نه از جهت اینکه ازخدادرا وچیزی هست حاشا بلکه ازمحو اثبات کننده است بسبب قیام متولی برای آن رسول نه بواسطهٔ

او نمی‌بینی خدا باو چه طور فرموده (وما رمیت اذ رمیت ولکن الله رمی)
درفعل او از فعلش تبری کرد تا که بر حرکت ناسوتیه چیزی حایل
ومسخر نکردد ویاخود بجسم مقدر ومصور چیزی نسبت نکنند
و یاخود برای متولی ومدبر تصرفی ثابت بکنند واکر ناظرش
بچشم تصریف نه بچشم تصرف نکاهی بکنند وحقیقت بادی
بامبدی علیه بفهمد وهر چیزرا بمنزلتش بهد حق صریح بر ایش
واضح وهو یدا خواهد شد وهیچ نزاع وکنایتی نمی ماند سقیمرا
از مستقیم تمیز میکنند بهدایت خدا نه بهدایت بشر راهی می‌یابد
برسر قدر مطلع واز تقلیدیکه مظنهٔ غرو راست منزه خواهد
شد (قل اولو جئتکم باهدی مما وجدتم علیه آبائکم) از تمثیل
بظاهر اثر مشغول وازعیان بواسطهٔ خبر اعراض میکنند اینکه
شما بحکمت نقل میکنی ووعظ خوب برای معرفت حق میکویی
تاکه اهل حقرا بدانند ومدلدرا بفهمند که او بغیر از هدایت خدا
بهیچ چیزی مألوف نخواهد شد واو تابع جهل وهوای خودش
است هدایت خدا عز وجل اینستکه برای حقایق امور کشف
کرده وکشف انستکه بخامهٔ عقل برالواح سنیه‌ها نوشته شده
(کتب فی قلوبهم الایمان وایدیهم بروح منه) وکسی بروح
موید باشد بروح موید شده‌را می داند عیسی علیه السلام‌را
می فهمد که بروح مؤید شده و بمحمد صلی الله علیه وسلم که
قرآن بر او نازل شده است میداندکه او هم روحست
وکسی اینرا بداند وطعمشرا بچشد او از مؤیدان آلهی خواهد شد

آنانکه بهمه کتاب ایمـان اورده‌اند ودرحق آنان کفته شـده (والذین یؤمنـون بمـاانزل الیك وماانزل من قبلك وبالاخرةهم یوقنون اولئـك علی هدی من ربهم واولئك هم المفلحون) هدایت خدا هدایتست وبغـیر ازآن همه اتبـاع هواست (ولئن اتبعت اهوائهم من بعد ماجائك من العلم) یعنی علم لدنی وکشـفهای آلهی (انك اذاً لمن الظالمین) آن ظالمانی که نفسشانرا ازرتبهٔ کشف پاین آورده تارتبهٔ ارباب هوا وهوس موافق کشته آن ارباب هوا که درظلمت عقلشـان باقی مانده بطـوری که آلودهٔ حصار طبیعت شـده ودرظلمات حس درحجابی مانده‌اند وکسی که باعث تکثیر سواد قومی باشـد آن هم ازآن محسـوب میشود وبرابر محشـور خواهدشد وهرکسی که موافق قومی باشد ازانهـا معدوداست (فماذا بعدالحق الاالضلال) وپس ازکشف و بیان بغیر ازحجاب چیزی دیکرنمی ماند (فاعرض عمن تولی عن ذکـرنا ولم یرد الا الحیاةالدنیاذلك مبلغهم من العلم) بتحقیق معلوم شدکه حیات دنیا انسانرا ازحیات آخرت مشغول میکند وکسی ازاسـتعداد حیات حقیقیه اعراض بکند پس ازانقضای حیات دنیـا ازان اعراض نادم میشود وباتش جهنم سوخته خواهدشد وقتی تذکر میکنـدکه ذکرش فائدهٔ ندارد (فیقـول یالیتنی قدمت لحیـاتی فیومئذ لایعذب عذابه احد ولایوثق وثاقه احد) حتی می فهمدکه حیات عبارت ازدار آخرتست اکر دانسته بود دارآخرت حیات علمـا است بنابرین تقدیرکلام اینست که اکردانسته بود آخرت

درحقشان دارحیات میشد ولکن ندانستند بسبب این ممنوع ومحجوب ماندند وبظلمت صورتها داخل شدندودرحبسخانهٔ جسم محصور ماندند ودرسجن ابعاد ثلاثه باقی شدند وبجسمشان رجوع میشود لهذا حشر باجسادلازم شد این حشر جمع کردن جسدها وردکردن ارواح بجسدها است ولی درنزد آنکه خدا سبحانه ایمانرا احسانش کرده ودلش را برای قبول تصدیق حشر شرح نموده وآنکه ابتدای خلقش جایز وممکن باشد عدم استحالهٔ اعادهرا اعلام فرموده زیرا انتزاع صورت موجوده ازاختراع سهلتراست (قل یحییها الذی انشأها اول مرة) واز معرفت خدا سبحانه وتعالی ومعرفت ملائکه وکتب ورسلش وازروز قیامت درووراء پرده نمی ماند مکرکسی که شیطان وهوایش فریبش بدهد وبر اوغلبه بکند وبضلالت برساند وراه حقرا کم بکند حتی حق سبحانه وتعالی براو غضب بکند وابدی درآتش بنهد وجزایش بدهد (ومن یکفر بالله وملائکته وکتبه ورسله والیوم الآخر فقدضل ضلالاً بعیدا) (اولئك الذین لعنهم الله فاصمهم واعمی ابصارهم)(افلایتدبرون القرأن ام علی قلوب اقفالها)(فاصبحوا صما بکما عمیا فهم لایعلمون) چه طور قرآنرا تفکر میکنند کسی که درك حقیقت قرأن وانزال ومنزل ومنزل علیه قرأنرا نفهمد زیرا قرأن مانند دریای محیطست ودرسواحلش مسائلی مثل عود وعنبرهست رنك رنك کلهای خوشبو وانواع معدنها دارد ودر وسطش جزیرهاهست وظهر وبطنی وحد ومطلعی دارد دانستن

قرأن برچهارارکان بنا شده است (ظاهرش) تنزیل است روح الامین اورا آورده (باطنش) تاویل است مانند گفتار پیغمبر صلی الله علیه وسلم (اللهم فقهه فی الدین وعلمه التأویل) حد عبارت ازینست که درنزد آن بایدبایستد آن هم دربین تشبیه وتعطیل حد فاصلست (مطلعش) جای اشرف مکاشفین که برحقایق ارادهٔ خدا بالهام ملائکه وبفطانت روح واصل بایدشدمعانیشرا مشاهده وحقایقشرا کسی مطلع نمی‌شود مگرآن کسی که کشف ومشاهده ودل سالمی ومسلمی که اسلام شده باشد (قال اسلمت لرب العالمین) (ان فی ذلك لذکری لمن کان له قلب اوالقی السمع وهو شهید) اول مراتب معرفت تنزیل دوم معرفت تأویل است معرفت تنزیل بطوری که آمده است همین طورلازمست وتحریف وتبدیلی نخواهدشد زیرا تنزیل اساس تأویلست وتأویل برتنزیل موافقت باید کرد وازمطابقت تنزیل باید بیرون نشده باشد معانیش بتعطیل رجوع نکند وتأویل ازموافقت طریق سنتی که از سیدالمرسلین وارد شده است بیرون نخواهد شد رتبهٔ سیم که رتبهٔ وسطی است آن حدی مانع وجامعیست که دربین ظاهر تنزیل وباطن تأویلرا جمع وازتشبیه وتعطیل منعی بکند رتبهٔ چهارم بنورمبین مطلع شدنست که بغیرازمتقی درنزد هیچ کس موجود نخواهدشد آن هم تعلیم خدای عزیز ورحیم است (یاایها الذین آمنوا اتقوالله وآمنو برسوله یؤتکم کفلین من رحمته ویجعل لکم نورا تمشون به) (واتقوالله ویعلمکم الله) خدا سبحانه وتعالی معلم فهمست وپیغمبر

معلم حکم وحکمتست وبمعالم فهم اطلاعی دارد و بار شاد مقام موصل مطلع شد نست زیرا در بین بندگان وخداوند واسطه ایست (کما ارسلنا فیکم رسولا منکم یتلو علیکم آیاتنا ویزکیکم ویعلمکم الکتاب والحکمته ویعلمکم مالم تکونوا تعلمون) پس پیغمبر بواسطه هادیست نه باصالت (وانك لتهدی الی صراط مستقیم) بحقیقت خداوند تعالی هادیست (انك لاتهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء) وپیغمبر ارشادرا تعلیم میکند ولی خدا سبحانه وتعالی معلم اصلیست (یعلمکم مالم تکونوا تعلمون)(علم الانسان مالم یعلم) (وعلمناه من لدنا علما)(خلق الانسان علمه البیان) ودربین علم وخلق فرقی هست علم خدا سبحانه وتعالی معلوم شده که صفت ازلی وغیرمخلوقست وبخامهٔ عقل برلوحهای سنیه‌ها مینوسد (بل هو آیات بینات فی صدور الذین اوتوالعلم) عقل ازعلم ازلی استمدادی میکند آن هم قرء انیست که بر محمد صلی الله علیه وسلم القا ونازل شده و برای بیغمبر بتعلیم جبرائیل حاصل گشته وتعلیم جبرائیل بتعلیم خدا عز وجل شده وتعلیم پیغمبر صلی الله علیه وسلم عین تعلیم جبرائیل بود پس معلوم شد تعلیم رسول عین تعلیم خدا سبحانه وتعالی است خداوند سبحانه وتعالی ملائکه‌را بلاوسطه تعلیم میکند وملائکه دربین پیغمبران خدا سبحانه‌وتعالی واسطه است خداسبحانه وتعالی‌معلم‌همه ایست وبهمه هدایت میکند وبرای همه بیان وشرحی میدهد واگرچه پیغمبربیان‌کننده ایست‌آن دربیان‌کردن هدایت‌مانندشیخیست برای

تعریف کردن خلق و برای دعوتی بجانب حق اقامت شده برای پیغمبر حکم ظاهر ولایت دارد و برای خدا سبحانه وتعالی ولایت باطنی هست ومتولی همه کارخداست (لیبین للناس مانزل الیهم) (یریدالله لیبین لکم سنن الذین من قبلکم) هیچ چیزی نیست برای اثبات احکام درظاهر حالی ازاحوال که بپیغمبر نسبت کرده اند مکر آن چیز در باطن برای اثبات توحید شده است تا کسی باظاهر آن چیزی که برای محمد ظاهر شده است بی نظر کردن باظهار آن چیز توقفی باید نکنند و بی نظروفکر بمعرفت جریانش برظاهر محمد صلی الله علیه وسلم ازطرف مبدی که برپیغمبر اظهار کرده است توقف نخواهد شد و بان مبدء منفرداً امرها همه باو راجع خواهد شد (وانك لتلقى القرأن من لدن حكيم عليم) پیغمبر محل تلقی است اوالقا کننده نیست والقا صفت او نیست (وما كنت ترجو ان يلقى اليك الكتاب الارحمة من ربك) کاشی فهمیده بودم کتاب ازکتابت چه فرقی دارد مکر این قدر فرقی هست که کتاب متصفست بانیکه محل وقابل کتابتست نه بحیثیتی که کتابت درکتاب زائد نخواهد شد وکتابت صفت کتاب نیست بلکه صفت کاتبست درکتاب ظاهر شده است واز کتاب پیدا نبوده وبرای وصفیت کاتبست نه برای کتاب وکتابت صفت کاتبست نه صفت مکتوب آن کتاب دل محمد است صلی الله علیه وسلم وآن کتابیست که خدا قرانرا دراونوشته است مانند کاتی که درلوح می نویسد واکرچه کتابت ظاهر

بواسطهٔ قلم درلوحی نوشته می‌شود ولی قرأن بواسطهٔ جبرائیل درلوح قلب محمد نوشته شـده است وجبرائیل بمنزلهٔ قلم وانچه نوشـته است قدیمت آن هم کلام ازلیست کاتب بامکتوب قبه‌که جای کتابتست مانند لوح وقلم مخلوقند قلب محمد صلی‌الله علیه وسلم وجبریل علیه‌السـلام مخلوقند وآنچه بواسـطهٔ جبرائیل خدا عز وجل نو شته است آن قدیمست پس قرأن قدیمست آن علم خـداست دور نیستکه این در دلهای بنـدکان برای حفظ وعلم نوشته شد است نوشته شدنش نه بطریق حلول وانتقالست زیرا خدا سبحانه وتعـالی حافظ اواست نه‌بنده (انا نحن نزلنـا الذکر وانااله لحافظون) روایت کرداندکه خدا سبحـانه وتعالی وقتی که قلمرا خلق کرد باو کفت بنـویس قلم کفت چه نویسم فرمود علمی‌که بخلق خود دارم آنرا بنویس وعلم‌خدا درمخلوق نوشته شده است وایمان هم نوشته شد (کتب فی‌قلوبهم‌الایمان بل هوه آیات بینات فی‌صدورالذین اوتوالعلم) از کیفیت نوشـتن ورسمش دردلها چه طوراست سؤال مکن زیرا این مسئله دری بزرك از درهـای ملکوت را واز میکند چونکه کتابت لوح ومرکب وخامه وآنکشـت ودست وقـدرت واراده وعلمی میخواهد این‌هم‌ازعلوم مکاشفه‌ایست زیرا این علم نهایت‌علم اولیا وابتدای علم انبیا است پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم اول کشفش سر قلم بود.اول جبرائیلرا که دید در صورت قلم اورا دید وخودش بوشیده‌وکفت نخوان کفت خوانده نیستم این‌حدیث معروفست

واول كشف وحيش بمعرفت نوشتن وقلم وتعليم وخلق انسان بود اين مجمع علم وخزينهاى اسرار است واين بنظر ديكر اصلست پس جبرائيل كفت بخوان كفت من خوانده نيستم كفت (اقراء باسم ربك الذى خلق خلق الانسان من علق اقراء وربك الاكرم الذى علم بالقلم علم الانسان مالم يعلم) اكر شما از ارباب بصيرت هستى در تفرقهٔ كلام ماچيزها هست كه بمعانى آنچه كفتيم دلالت ميكند زيرا كلام ماز اشارت وتنبيه خالى نيست وبراى معرفتش احتمال تصريح كردن ندارد ودركوشيدنى فهم اسرارش خطرى دارد ووازكردن آن اسرار عزيز وقيمتدار است وخلقرا افهام كردن چيزيكه ألفت اسرار بامسلكهايش ندارد خيلى زحتست وبحرش انيقدر كودست وعمق داردكه اكثر جمهورها دراو غرق خواهد شد مكر خدا عز وجل امدادى بآنكس بكند (وهو يتولى الصالحين) وهدايت بخدا سبحانه وتعالى راجعست بآن طوريكه دانستن اورا طالب ممكن مكر ازدر هدايت (ان علينا للهدى وان لنا للآخرة والاولى) واكر شما درزير پرده بظلمات جسميه ازمحجوبان وبقيد هاى عادت ازمقيدان وازمتقلدان پدربودى واز انكسانيكه طلب روشنى بنور يقين نكرده اند اكر از اينها هستى ابدا هيچ چيزى نمى دانى بغير از نيكه لوحرا ازچوب وخامه را ازنى ودست را ازكوشت ورك وكاتب را ازجسم مصور ميدانى پس دانستن انچه مااشارت كرديم طمع مدار زيرا شما از اهلش نيستى چونكه شما در مذهب كسانى هستى كه سلوك كرده وبغلبهٔ

ظلمت اجسام محجوب شدند وبغیر از اجسـام وتوابعش چیزی دیگر نفهمیدند ودر زیر سایهٔ جسمی که ابعاد ثلثه دارد ماندی آن هم طول وعرض وعمق است واینهاسی شعب مظلمه است آندم فائدهٔ نمی بخشـد زیرا شما همه معلومات خودش در زیر حس حصر کردی وبغیر از ظاهری که در زیر کمیت ومقـدار نمی آید وبمساحه وقطرها منقسم نخواهد شـد آن عالم عالم واسعیست که همه اجسـام در اومانند سـایهٔ شخص می‌نمـاید وآن عالم عالم شریفست که امر وقدر ازان عالم نازل خواهد شـد متنبه باش ای کسی که بظـاهر صورت مغروری زیرا شمـا از خدا سبحانه وتعالی برغرور هسـتی توچرا بطرف اونرفتی وازظا هرتشبیه وجسمانی بازنگشتی ودو باونکردی تاکه درسـایهٔ احسانش از عذاب خدا سبحانه وتعالی درامان باشی وقتی‌که از اعتقـاد شما سؤال بکنند ازعذابش رهانمی یابی وازگرمی آتشش خلاص نمی شوی زیرا شما ملکوت خدا سبحانه وتعـالی تعطیل کردی قدرت خدارا عز وجل عاجزنمودی وحکمت خدارا جاهل‌شدی وبآیات خدا تفکر نکردی بلکه بیهوده پنداشـتی وبغیب ایماز نیاوردی وبلکه احاطهٔ علشرا تکذیب کردی وحقایق اشـیار باعلم ناقص خودت موافق دانستی (بل کذبوا بمالم یحیطوا بعلمه ولما یأتهم تأویله کذلك کذب الذین من قبلهم) تواز مبدع اجساد غافل وباجسام درحجاب ماندی مانند کسانی که اجسـامرا دیدند وجود چیز دیگرکه زائد ازوجود اجسامست ندیدند باوجود

اجسام باو ظاهر شـده والوان واشکال باو تجلی نموده زیرا آنان علم نوررا احاطة نکردند وتحقیق نمودندکه در اجسام از شدت ظهورش اختفا کرده واز چشمهای بینندکان بسبب لمعان انوارش محتجب کشته ولیکن ای مسـکین ایا فرقی دربین نور ومظهر نور وجسم مظهر در وقتیکه نور چشم نمی ماند عجبا در بنیشان فرقی نمی کنند باوجود دران زمانیکه مبصرات درظلمت می‌ماند وظاهر نمی شود آندم انکار وتکذیب دروسـعتشان نیسـت وشما هم چنین هستی‌درحق روح چه میکویی روح عین‌جسـت ویاخود چیزیست غیرجسم‌وبرجسم زیاده‌شده ومدبراوست غیرجسم‌جسم نمیشود و اکر بکویی روح جسم اسـت اما از جسم لطیف تر و دیعه ایست درباطن آن جسم آنوقت تداخل اجسام لازم آید و بحلول‌حکم کردی وفائدهٔ فرقی که درمابین روح وجسمی هست ابطال نمودی وحـدیث صحیح راتکذیب کردی (ان الله خلق الا رواح قبل الاجسام بالفی عام) اکرارواح اجسام باشد دراین حدیث چه فائدهٔ هست اثبات مدعای شما موجب محـال بودن حدیث و نقیض کلام پیغمبر صادق خواهدشد کانه کفته است خدا اجسام‌رایش از دوهذا رسال اجسام‌را خلق کرده است چیزی پیش ازخلق بودن خودش خلق بشـود محال ومتصور نیست زیرا اکر نام اجسام ارواح باشد معنای حدیث همین طور میشود که اجسام پیش از اجسام خلق شد این هم خلق بوذن چیزیست‌که پیش از ذات خود خلق شده باشـد این نوع حرف

زدن هزیان و فسادی می آرد پس لازمست حدیثرا معنای مدرك و فائدهٔ معقول داشته باشد حاصل کلام انیست در بین ارواح واجسام فرقی هست روح بشهادت شرع معلومست که جسم نیست وقتی که جسم ازدو جوهر و یا ذیادتر ازدو جوهر که بیکدیکر پیوسته میشود ازان عبارت باشد روح غیر جسم میشود وقتی که هم چنین شد روح جوهر نیست وقتی که جوهر و جسم نشد عرض بودنش محالست زیرا عرض بی جسم وجوهر ممکن نیست پس بودن جسم وجوهر وعرض باطل شد و پس ازان ترکیب و بیکدیکر تماس کردن ومجاورت و اتصال و انفصال هم باطل شد واکر کفته شود درحیات بدن و صلت ودر مردن انفصالی میکند بوجهی که لایق این مقام باشد صحیح است بمعنی مواصلت تدبیر درحال حیات داردومفارقهٔ تدبیر درحال ممات بسبب عدم مساعدهٔ آلاتست و باین معنی وقتی که جوهریت و جسمیت عرضیت نماند بداهت عقلیه همه صفات اجسام وجواهر و اعراض ازان منتفی خواهدشد صفات اینها همین است بالا و پاین پیش و پس و برابر و راست و چپ و درچیزی و بطرف چیزی و بسرچیزی و درنزد چیزی بودن و حرکت وسکون وظهور وکمیت ومساحه ومقدار وکیفیت ودرمکانی بودنست وهراوصافی که برجواهر واجسام جاری میشود وقتی که برای ارواح ذکر شد درخصوص فهمیدن آن بتأویل و تصریف احتیاجی دارد

(ای فریفتهٔ غرور) اثبات موجودی که حقیق الوجود باشد

لازم شما است بنوعی که هر چه قابل ادراك .از اجسام وجواهر
و اعراض باشد ازهمهٔ اینها خارج و دروجود خود ثابت بودن
لازمست پس ازان چه طور انکار میتوانی بکنی که ارواح چیزیست
غیر جسم و دائد بر جسم و پس اران اکرخودت را پس ازدیدن
کور کردی و مکابره و انکار کردي و خـود ترا بخشـکی امتناع
واستکبار و درتقلید هوا وهوس خشکی نمودی و بر پشت عناد
واضرار سوار شدی آندم درحق شما عذرنمی ماند جهت شما بعذ
رها وتخـو يف قطع کردی و نزدیك شـد که شما از اهل آتش
بشوی وقتی که نورنفس ازظاهر جسم مرتفع شد وبمرك تدبیرش
نماند آندم تأویل آن چیزی که تکذیب کردی معلومت خواهدشد
ماهمه را بیان و توضیح کردیم وزمانی می آیدکه چیزی را مشاهده
میکنی ودرتسایمش مسامحه ممکن نمی شود بلکه شما اورا ثابت میکنی
بواسطهٔ اعتمادی که تبقلیدغا فلان ومتابعت جاهلان نمودی آنوقت
(فدجائت رسل ربنا بالحق)رابخوانم چه طور خداسبحانه وتعالی
ازشما وازامثال شما بقول خودش خبرداد (هل ینظرون الاتأویله
یوم یأتی تأویله یقول الذین نسوه من قبل قدجائت رسل ربنا بالحق
فهل لنا من شفعاء فیشفعو النا اونردفنعمل غیرالذی کنا نعمل الایه)
من از ین میترسم که شما ازانکسانی باشی که نفسش درخسران مانده
وقتی ازخواب بیدارشـدی اختیار بدست شمـا است مردمان
درخوابند وقتی مرك بیدار میشوند وقت بیداری تأویل رویا
ظاهر میشود پس برای شما انچه ظاهرادر اعتقاد خودت تأویل

احسنت بضدانکه حساب کردی برای شما ظاهر میشور وآن خیالی
که کردهٔ اوراکم کرده خواهی (وبدالهم من الله مالم یکونوا
یحتسبون) (ستبدی لك الایام ما کنت جاهلا) ویاتیك باخبار
مالم تزود) مرك برشما میخواند (لقد کنت فی غفلة من هـذا
فکشفنا عنك غطـائك فبصرك الیوم حدید) اینرادر زمانی که
مستی مرك بحق میآید آن حق که شمـا ازان اعراض مینمـابی
وبتقلید میل میکنی همه رامی بینی (ونفخ فی الصور) صورشـا
خیست بعدر نفسهای مخلوقات دران سوراخی هست عالمرادهشتی
ازصدایش میکیرد هرنقس درسوراخی خودش اکرچه دهشتی
نداشـته باشد آندم دهشتی میکیرد نفخ کنندهٔ اواسرافیل است
روح یك صف وملائکه صف دیکر خـداوند درسـایهٔ ابری
باملائکه میآید انیکه کفتم همه برای سرشما منکشف وتأویلش
برای شما ظاهر میشود زیرا بکشف تأویلش موعود شدیوبرای
مثل شمایی مستی مرك که ازان اعراض میکنی کشفش جا ز نخو
هدشد نفخ آن صور اولا برای دهشت کرفتن خلق اسـت پس
ازان بنفخ دوم برای قیام خلقست بینیدکه ازآنان حق چه اراد
میکند آن روز روز جمع شـدن همه کسیت اجزاء مخلوقات جمع
میشـود خدا عزوجل خلقشـان میکند بخلق دیکر بطوری که
خدای تعالی وعد فرموده است همهٔ حشر برقدم آدم واولادآدم
خواهدشد زیرآدم پدر همه بشراست و برصورت وشکلش جمع
وحشر میشوند و باپدر ومادرشان هم جمـع میشوند (خلقکم

من نفس واحدة وخلق منها زوجها) این هردو آدم حوا دو
اصلی کلی هستند برای عالم انسانی (و بث منهما رجالا کثیر
ونساء) اولادشان جزء است انسان همه برآدم وحوا جمع
میشوند وبهرد ومنتسب خواهندشد اوکل بشریه ایست که بید
قدرت خیرشده وآن کارا آدم ساخته وروح را باو داده وملائکها
صف صف باو سجده کرده (فسجد الملائکته کلهم اجمعون)
آدم درمقابلشان بوده زیرا آن روحی که ازعالم امر خداست نه آدم
بروح حادث است دراینجا بغیر ازخدا چیزی دیگر قدیم نبود
نمی‌کویم که صفاتش قدیم نبود زیرا صفتش غیر اونیست تاازان
جدابکنم وصفات آن نیست تاکه تنها ذکرش بکنم و برایش ثابت
نکنم پس صفات نه عین ذاتست نه غیر ذات بحث این سبقت
کرد اینجا راهی باآن نداریم ودران زمان صفهای ملائکه جمع
شدندوروح وقتی جمع شدیك صف بودوجن که ازآتش مخلوقست
صف دیگر وشیاطین صف خارج ازجن وملائکه است
وعزازیل که ابلیس آدمست دربین خودشان تقدیم میکنند اوضد
آدم وهم قرین اواست ابلیس بذرك شیطانها است زیراعزازیل
بنسبت لشکرش در منزل آدم است بنسبت زریتش وقتی که آدم
پدر بشر واصلشان بود بمقدار فرزندو دخترآدم عزازیل
فرزندش هست بعدد بنی آدم وانانکه بولد آمد بعدد ملائکها
است که اعمال بند کارامی نو بسند وآنان ملائکهٔ طرف راست
وچپ و پس است اینکه کفتم خیلی دورو دراز است

روز تأویلش که می آید کشف میشود و یل برای آنکسی که تا آن
وقت دوام بکندومتنبه نشودطوبی وخوشی برای انکسی که پیش
ازاندم متنبه بشود زیرا بغیر ازمرك بچیز دیکر تنبیه نخواهد شد
مرك اعراض نفسست ازمشغولی صورت واجسام وبخدا
سبحانه وتعالی روکر دانید نست وبهرطرفی که رو بکرداند دران
طرف خدارا یافته میشود هرکسی بکدام طرفی رو بکرداند خدا
دران جهست است (وذلك خیر للذین یریدون وجه الله واولئك
هم المفلحون) یعنی وجه خدارا متوجه میشوند نه بر ویهای
اولادشان وهرکسی ازخد اعراض بکندبغیر خدا مشغول میشود
وبحادث توجه ونظر دارد اینها ظلمت هستند و بعضشان بالای
بعض هستند وهرکس رو یش ازخداچه مقدار کردا نیده است
بقدر اعراضش بکجی دارد اکر بمقدار چشم برهمزدن باشد مانند
نیم نکاهیست واکر ازان ذیاد تر باشد مانند احول میشود واکر
بپیچیدن اندك باشد قوتش همان قدرست واکر اعراض وادباری
بکند بمنزل بنده ایست که ازسیدش فرار کرده است این آنکس
است که کتابش ازطرف پشت باومید هند وانکسیست که رو یش
بخداوند تعالی بکرداند ازنفس خودش اعراض بایدکرد وکسی
ازنفس خودش اعراض بکند معنی مرك درنزد اوحاصل میشود
عدم التفات نفس بمحسوسات وصورتها وبنکاه کردن عالم ملکوت
میشو د این هم عبارت ازمرکست

وسلوك راه خدا سبحانه وتعالى ودر رجوع كردن بخدا ايفاء عهد خدا رابجا برساند واقرار بربوبيت ومفارقت اخلاق مزمومه بكند وباخلاق حميدهٔ كه حقوق خدا است متصف باشد بخدا سبحانه وتعالى رجوع خواهد كرد وكسى كه بخدا رجوع بكند خدا سبحانه وتعالى اورا راضى ميكند وازوهم راضى ميشود (ياايها النفس المطمئنة ارجعى الى ربك راضية مرضيه) وكسى در دنيا بخدا سبحانه وتعالى رجوع بكند خدا در قيامت باو راجع ميشود برجوع رضانه برجوع استكراه كردن مرك هم چنين است مرك دو نوع است يكى مرك طبيعى كه باكراه نفس را از جسم كشيد نست شبهه ندارد نفس خودش بيرون نمى شود مكر بقلاب وچنكلهاى كه تاركها پش بيرد وعلاقهٔ نفس باجسم زائل كردد ابن مرك مرك طبيعيست و ديكرى مرك اراديست آن هم براى جسم مسكين ترك نفس است واز عشق تنزه كردن واستغراق دروجه خدا واستعمالش درمصالح آخرت اين مرك اراديست پس ازان صاحبش اصلا نمى ميرد زيرا ازمرك واز ازيتش ترسيدن بقدر محبتهاى اوست وعذابش بمقدار تعلق نفس بشهوتها ست آنهم برلذتها دوام كرد نيست وعشق نفس غالبه ايست تاكه باستعانهٔ او بمطلبش برسد ومشتهيات دنيويه را اداكردنست وقتى كه سبب المها نماندالم هم نمى ماند واثرش باقى نيست وقتى كه الم نشد ترسيدن نمى شود وقتى كه خوف نشد امنيت مى شود وقتى كه امنيت شد بشارت و كيف خوشى

پیداست وقتی که بشـارت باقیست نبده لقای خـدارا عزوجل دوست دارد (الاان اولیاءالله لاخوف علیهم ولاهم یحزنون) کسی لقای خدارادوست داشته باشد خداهم ملاقات اومیخواهد آن‌مرد هرخوبیرا که برای اوحاضر مهیا کردند مشاهده میکند وکسی مشـاهدهٔ آنچیزیکه برای اوحاضر کـرده اند بکند آن‌مرد شهید است ولی شهید مرده نیست شهادتیکه بجهاد نفس وکشتنش ازحظوظات نفسانیه میسر باشـد درنزد خدا سبحانه وتعالی مرتبه اش بذرکترازان شهادتیستکه ازمحاربهٔ کافرانی که بشمشیر کشیدن حاصل ومیسر میشود (رجعنا من‌الجهادالاصغر الی‌الجهادالاکبر) این جهاد اکبرخطر ناکست کم کسی هست در این خصوص نیتش از خطر سـلامتی یابد آنکسی که خطری داشـته باشـد شهادترا یقین نمیکند ودر کمان می‌ماند واکر کسی بمرتبهٔ که کفتیم برسد بی‌شبهه او بر یقین خواهد شد مرك ارادی باعث ثواب ومرك طبیعی مقتضی عفو نیست کسی بمرك ارادی بمیرد پیش ازمرك طبیعی هشیار میشـود وکسیکه هشیار شـد بی تأویل همه رامی بیند ورؤیای صـادقه جزئیسـت ازجهل وشش جزئهای نبوت وکسیکه رؤیای صادقه را ببیند ومی کوید (لوکشف‌الغطـاءماازددت یقینـا) اکر پرده را بردارند یقین مرا زیاده نخواهد شد وبکشتن نفس و باحیا کـردن دلهای خودتان یقین را ازخدا سبحانه وتعـالی طلب بکنید تا که بجنت فردوس اکبر وبملك بزرك خواهد رسید

(بسم الله الرحمن الرحيم) اللهم اجعلنا ممن ركبت على جوارحهم من المراقبة غلاظ القيود واقمت على سدائرهم من المشاهدة دقائق الشهود فهجم عليهم انس الرقيب مع القيام والقعود فنكسوا رؤسهم مع الخجل وجباههم للسجود وفرشوا لفرط ذلهم على بابك نواعم الخدود فاعطيتهم برحمتك غاية المقصود صل على محمد وعلى آل محمد وسلم اللهم ارزقنا طول الصحبة ودوام الخدمة وحفظ الحرمة ولزوم المراقبه وانس الطاعة وحلاوة المناجاه ولذت المغفرة وصدق الجنان وحقيقة التوكل وصفاء الود ووفاء العهد واعتقاد الوصل وتجنب الزلل وبلوغ الامل وحسن الخاتمة بصالح العمل صل على محمد خير البشر وسلم اللهم يامن اجدى محبة فى مجار الدم من المشتاقين وقهر سطوات الشك بحسن اليقين اثبتنا اللهم فى ديوان الصديقين واسلك بنا مسالك اولى العزم من المرسلين حتى تصلح بواطننا من لطائف المو انسة ونفوذ بالغنائم من تحف المجالسه والبسنا اللهم جلباب الورع الجسيم واعذنا من البدع والضلال الاليم فقد سئلناك بصدق الحاجة والاعتذار والاقلاع عن الخطايا بالاستغفار امرتنا اللهم بالسؤال فقد جائتك قلوبنا بالافتقار ونظرت اليك مقل الاسرار بسلطان الاقتدار وجنبنا اللهم الاصرار من فتون الاسرار حتى تسلك بنا سبل اولى العزم من الاخيار وصلى على محمد وعلى ال محمد الاطهار وسلم اللهم يامن حمل اوليائه على النجب السباق ورفعهم باجنحة الزفير و الاشتياق واجلسهم على بساط الرهبته وحسن الاخلاق واهطل على لمهم سحب الاماق وشعشع انوار شموس المعرفة

فى قلوبهم كبرق الشمس عند الاشراق وكشف عن عيونهم حنادس الظلم واجلسهم بين يديه بتفريد القلوب واتصال العزم والطمانينته وسمو الهم صل على محمد وعلى آل محمد سيد سادات البشر وسلم اللهم ارخص علينا مايقربنا اليك واغل علينا مايباعدنا عنك واغننا بالافتقار اليك ولاتفقرنا بالاستغناء عنك بكرمك اخلص اعمالنا نتوكل عليك وبمعونتك اجعلنا نستعين بك اللهم بجاه اهل الجاه و بمحل اصحاب المحل و بحرمة اصحاب الحرمه و بمن قلت فى حقه الم نشرح لك صدرك) اللهم اشرح صدورنا بالهداية والايمان كما شرحت صدره ويسر امورنا كما يسرت امره يسرلنا من طاعتك طريقا سهل ولاتواخذنا على العزة والغفلة استعملنا فى ايام المهلة بمايقربنا اليك ويرضيك منا صل على محمد وعلى آل محمد وصحبه وسلم اللهم اطلق السنتنا بذكرك وقيد قلوبنا عماسواك وروح ارواحنا بنسيم قربك واملاء اسرارنا بمحبتك واطو ضمائرنا بنية الخير للعباد والف انفسنا بعلمك واملأ صدورنا بتعظيمك وحيز كليتنا الى جنابك وحسن اسرارنا معك واجعلنا من يأخذ ماصفا ويدع الكدر ويعرف قدر العافية و يشكر عليها ويرضى بك كفيلا لتكون له وكيلا ووفقنا لتعظيم عظمتك وارزقنا لذه النظر الى وجهك الكريم تباركت وتعاليت ياذا الجلال والاكرام يالااله الاانت سبحانك لااله الاانت وحدك لاشريك لك وان محمدا عبدك ورسولك اللهم انى اسئلك باحدية ذاتك ووحدانيته اسمائك وفردانيته صفاتك ان تؤتينا سطوة من جلالك وبسطة من جمالك

ونشطة من كمالك حتى يتسع فيك وجودنا ويجتمع عليك سهودنا ونطلع على شواهدنا فى مشهودنا اطلع اللهم فى ليل كوننا شمس معرفتك ونور افق عيننا ببيان حكمتك وزين سماء زينتنا بنجوم محبتك واستهلك افعالنا فى فعلك واستغرق تقصيرنا فى طولك واستحض ارادتنا فى ارادتك واجعلنا اللهم لك عبيدا فى كل مقام قائمين بعبوديتك متفرغين لالوهتيك مشغولين بربوبيتك لانخشى فيك ملاما ولاندع علينا غراما ارضنا اللهم بما ترضى والطف بنا فيما ينزل من القضاء واجعلنا لماينزل من الرحمة من سمائك ارضا واغننا فى محبتك كلا وبعضا صحح اللهم فيك مرامنا ولاتجعل فى غيرك اهتمامنا واذهب من الشر ما خلفنا وامامنا نسئلك اللهم بمكنون هذه السرائر ليس الاهو يخطر فى الضمائر صل على سيد السادات ومراد الارادات حبيبك المكرم ونبيك المعظم محمد النبى الامى والرسول العربى وعلى آله وصحبه وسلم اللهم انى اسئلك بالالف المعطوف و بالنقطة التى هى مبتداء الحروف بباء الهاء بتاء التأليف بثاء الثناء بجيم الجلاله بحاء الحياة بخاء الخوف بدال الدلاله بذال الذكر براء الربوبية بزاء الزلفى بسين السنا بشين الشكر بصاد الصفا بضاد الضمير بطاء الطاعة بظاء الظلمه بعين العناية بغين الغنا بفاء الوفا بقاف القدرة بكاف الكفاية بلام اللطف بميم الامر بنون النهى بهاء الالوهية بواو الولا بياء اليقين بالف لام لااله الاانت وحدك لاشريك لك وان محمداً عبدك ورسولك الفاشى فى الخلق حمدك الباسط بالجود يدك لاتضاء فى حكمك ولاتنازع فى سلطانك وملكك

وامرك تملك من الانام ماتشــاء ولايملكون منك الاما تريد اللهم اسئلك واتوجه اليك بجاه نبيك محمد صلى الله عليه وسلم واسئلك اللهم باسمائك الحســنى وباسمك العظيم الاعظم الذى دعوتك به ان تصلى على النبي الامى محمد صلى الله عليه وســلم وعلى آله واصحابه الطيبين الطاهرين وعلى جميع الانبياء والمرسلين والاولياء والصالحين والحمد لله رب العالمين

﴿ ترجمهٔ حکم رفاعیه ﴾

از تصنیفات

حضرت غوث شریف وقطب جلیل منیف پیر روشنضمیر سیدنا السـید الشیخ احمد الرفاعی الحسینی الکبیر رضی الله عنه

(مترجم)

﴿ کیلانی زاده السید محمد سیف الدین ﴾

برخصت نظارت معارف جلیله طبع شده است

استانبول

درمطبعهٔ (محمود) بك درجوار باب عالی درجادهٔ ابو السعود

نومرو ۷۲

۱۳۰۲

ترجمهٔ حکم رفاعیه

از تصنیفات

حضرت غوث شریف وقطب جلیل منیف پیر روشنضمیر سیدنا السـید الشیخ احمدالرفاعی الحسینی الکبیر رضی‌الله عنه

(مترجم)

کیلانی زاده السید محمد سیف الدین

برخصت نظارت معارف جلیله طبع شده است

استانبول

درمطبعهٔ (محمود) بك درجوار باب عالی درجادهٔ ابوالسعود

نومرو ۷۲

۱۳۰۲

﴿ مقدمهٔ مترجم ﴾

﴿ باسم خدا اغاز می کنم ﴾

حمد وسپاس وشکر بی قیاس خداوند منان که {خلق الانسان وعلمه البیان} را سزد . وصلوات زاکیات وتسلیمات عاطرات برمفخر موجودات ورحمة عالمیان رسول مکرم ونبی معظم صلی الله علیه و سلم وبر آل کرام واصحاب گزین عظامش رضوان الله علیهم اجمعین باد. برضمیر هنرو ران صاحب تدبیر مخفی نماندکه چنانچه این عبد فقیر پرتقصیر فانی {محمد سیف الدین} فرزند السید {محمد مرتضی} ابن المرحوم ومغفورله پوست نشین درگاه قادریه ومفتیٔ اسلام درحماة الشام السید {محمدنجیب} ابن العلامه السید

الشیخ {محمدالازهری} ابن الاستاذالسید {الشیخ عمر}
ابن مرشد کبیر وعارف شهیر پوست نشین طریقت علیهٔ
قادریه درحماةمحمیه مولانا السید {الشیخ یٓس} الجیلانی
قدس سره. متسلسلا بقطب اکرم ربانی وغوث اعظم
صمدانی محبوب سبحانی سلطان الاولیاء وسردار اصفیا
ابی محمد بازالله الاشهب جامع معارف ومعانی سیدی
{السید الشیخ محی الدین عبدالقادر الحسنی الحسینی الجیلانی}
رضی الله عنه نسبت اتصالیه دارم. وازطرف مادر نیز
بحضرت شیخ کبیر وامام خطیر سلطان اجلهٔ عارفین غوث
جلیل ربانی وعلم شهیر یزدانی استاذ معظم لائم دست
نبیٔ مکرم صلی الله علیه وسلم ابی العلمین مولانا وسیدنا
{السیدالشیخ احمدالرفاعی الحسینی} رضی الله عنه نسبت
اتصاله دارم. چونکه والدهٔ ماجده السیده الحسیبه
{فاطمه} بنت المرحوم السید حسن ابن السید یٓس ابن السید
عبدالرحمن ابن السید علی العیسی الرفاعی آل القطب المشهور

{ السيد الشيخ محمد العبيسى } دفين خاك عطرناك
حماة الشام كه يكى از مشاهير اولياى حما است رضى الله
عنهم اجمعين. درين زمان سعادت اقتران وهنكام
ميمنت فرجام حضرت پادشاه معارف پرور وشهنشاه
عواطف كستر امير المؤمنين وخليفۀ روى زمين خادم
الحرمين الشريفين ظل الله فى العالم حارس شرع
محمدى المؤيد من السماء المنصور على الاعدا مولانا وولى
نعمتنا المعظم شوكتمآب السلطان ابن السلطان السلطان
﴿ عبد الحميد ﴾ خان ثانى الغازى حفظه الله وادام علاه
ونصر جنده وأبد ملكه الى آخر الزمان بحرمة ولد سيد
عدنان صلى الله عليه وسلم. {خواستم} كه بطريق تبرك
{ حكم مشهورۀ جد ماجد خود حضرت قطب جليل
السيد احمد الرفاعى الكبير رضى الله عنه } كه درنتايج
دين ودرسلوك اهل يقين ذخيرۀ مكمل درزبان عذب
البيان عربى تأليف وتصنيف فرموده است من هم آنرا

موافق اصل بزبان فصاحت بیان فارسی ترجمه نمایم .



﴿ بیت ﴾

بپوش گر بخطا رسی وطعنه مزن
که هیچ نفس بشر ازخطا خالی نبود

واین موفقیت محضا ازملاحظهٔ لطیفه ویاوریٔ روحانیت جلیلهٔ شریفهٔ آن بزرگوار بدین بنده روی داده است . امدناالله والمسلمین بامداداته وجعلنا من المحفوفین برعایته وبرکاته آمین.

بسم الله الرحمن الرحيم

این ترجمهٔ مختصرهٔ حضرت مؤلف رضی الله عنه است

آن سید امام وولی همام قطب غوث جامع خاشع متواضع صاحب کرامات ظاهره ومناقب باهره است که خدای تعالی آنرا ممتاز وسر فراز کرده است بدست بوسی رسول معظم صلی الله علیه وسلم یعنی شیخ کبیر وعارف شهیر مولانا (السید الشیخ احمد الرفاعی) ابن السید ابی الحسن علی ابن السید یحیی ابن السید ثابت ابن السید حازم ابن السید احمد ابن السید حسن (معروف ومشهور برفاعه که جد بزرکوار آن می شود بجد خود نسبت دارد چنانچه صاحب تریاق وفاروثی وشریف مرتضی شارح قاموس وسائر آز ثقات بدین وجه ذکر کرده اند) ابن السید المهدی ابن السید ابی القاسم محمد ابن السید الحسن ابن السید الحسین ابن السید موسی الثانی ابن الامام ابراهیم المرتضی ابن الامام موسی الکاظم ابن الامام جعفر الصادق ابن الامام محمد الباقر ابن الامام زین العابدین علی ابن الامام سیدنا الحسین السبط شهید دشت کربلا ابن سیدنا ومولانا امیر المؤمنین وصی رسول امین ابی الحسنین علی کرم الله وجهه (رزقه) از زوجهٔ پاکیزه اش سیدهٔ نسأ عالمیان

حضرت فاطمهٔ زهره (دختر) سید مخلوقین ورسول رب العالمین سیدنا محمد صلی الله علیه وسلم . و مولود شیخ رضی الله عنه درواسط . و وفاتش در (امعبیده) واقع شده استکه آن ده است نزد یك واسط درقاموس کفته استکه (امعبیده) بروزن سفینه است نزد یك واسط ودر آن قبر سید احمد الرفاعی اه . وشریف مرتضی درشرح قاموس نیز کفته استکه (امعبیده) بروزن سفینه است نزدیك واسط عراق ودر آن قبریکی ازاقطاب اربعه استکه صاحب کرامات ظاهره سید بزرکوار ابی العباس احمد بن علی بن یحیی بن حازم بن علی بن رفاعه است بنابرین نسبت بجدش برفاعی دارد واوفرزند دختر سید منصوربطائحی که درزمانش بباز اشهب لقب داشته بودرضی الله عنهم ونفعنا بهم اه . شیخ رضی الله عنه درسال پنجصد ودویست پیدا شد ودرسال پانصد و هفتاد وهشت و فات نمود و درقبهٔ جد مادرش قطب جلیل انصاری شیخ ابی بکرالواسطی النجاری مشهور بصوفی پدر شیخ منصور بطائحی مشارالیه دفن شده است. کروهی ازمفتی ثقلین مولانا تقی الدین واسطی قدس سره پرسیدندکه ازشغل احمدالرفاعی درمدت عمرش چه بود کفت کارش درمدت حیاتش مدت عمرش بود چون این لفظ برایشان مبهم ماند کفت شغلش (الله) بود واین نام همایون عددش درحساب جمل شصت وشیش سال است . وکفته اندکه تاریخ ولادتش (جاء ید سرالرب) وتاریخ عمرش (الله) مد طیبمیرا الف اعتبار

باید کرد وتاریخ وفاتش (لله جاء یدسرالرب) . حضرت امام همام شیخ ابراهیم کازرونی درکتاب تریاق در حین ترجمهٔ حال حضرت مولانا رضی‌الله عنه این دوبیترا فرموده استکه

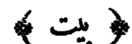
اذا نظرت الی‌الدنیـــا وهیئتها . فانظر الی‌ملك فی زی مسکین
ان کان یصلح للدنیا سواه فتی . فذاك یصلح للدنیـــا وللدین

حضرت امام محدثین عزالدین احمدالفاروثی قدس سره درنفحهٔ مسکیه دربحث نسب مبارکش چنان‌می فرماید .

﴿ بیت ﴾

متی ماقیل ان نجم الصبح حیا . تعـــین ان مرکــزه السماء

نسبت حضرت سید احمدالرفاعی بحضرت محمدیه ووصت مسلسلهٔ حسینیه‌که درجمیع امصار ونواحی واقطار مانند آفتاب فی‌وسط النهار اشتهار دارد برای اقامهٔ دلیل آن احتیاج ندارد .



فلیس یصح فی‌الاذهان شیٔ . اذا احتـــاج النهار الی دلیل

بلكه درانجا ذكرش بجهت تلذذ اشتمام نفحات عطر آميزش بيان مى‌نمايم چونكه نبي معظم سيد عرب وعجم بصحت نسبت ووصلتش شهادت فرموده اند زيرا كه درسـاليكه شيخ رضى‌الله عنه بحج رفته پيش حجرهٔ عطرناك نبويه ايستاده بحضرة رسالتپناه بدين وجه خطاب نموده بود (السـلام عليك ياجدى) پس فخر كائنات وسيد موجودات عليه افضل صلوات بدين وجه جواب دادندكه (وعليك السـلام ياولدى) درهنكام استماع اين كلام بحضرت شيخ وجد حاصل شـده واين دوبيترا انشـا كرد وكفت .

فى حالة البعد روحى كنت ارسلها . تقبـل الارض عنى وهى نائبتى

وهذه دولة الاشباح قدحضرت . فامدد يديك كى تحظى بها شفتى

آن‌وقت پيغمبر ذيشان صلى‌الله عليه وسلم دست شريف خودرا از مرقد مبارك دراز كرد . وحضرت پير روشن ضمير اورا تقبيل نمود . ودر آن زمان ازشاهدان نزديك نود هزار ازنفر موجود بود وهمكى شاهدان دست شريف پيغمبر عليه‌السلام‌را ديده وكلام مباركشرا شنيده اند. مى‌كويد كه پدرمن نفعناالله به ازپدر خود عزالدين‌عمرالفاروثى قدس سره روايت مى‌كندكه آن نيز همراه حجاج آن‌سال يافت شده بودو آنرا بچشم خود ديده است وهمراه زوار شاهدان بزركوارشيخ حيات‌ابن‌قيس‌الحرانى

وحضرة السيد الشيخ عبدالقادر الجيلی والشيخ عدی الشامی هم حاضر بودند رضی الله تعالى عنهم اجمعین • ومی گوید که بحمدالله من هم پنج نفر حجاج آن سال را بچشم خود دیده ام نفعناالله بهم اجمعین اه • این کرامت علیه ومعجزهٔ نبویه را بسیاری کسان بزرکوار در تصنیفات خود مانند جلال السیوطی والشهاب الخفاجی درشرح شفا والمناوی درطبقات خود وامام عبدالرحمن صفوی در کتاب خود مسما النزهة وابن الحاج درام براهين والصافی دراسرار ربانیه ذکر کرده اند • وذکرش الی زماننا هذا جاریست وفی الجمله درولایت ابرار اقرار باید کرد ونه انکار •



وكم رام الحسود لها جحودا • ولكن لا سبيل الى الجحود

ايدنا الله ببركاته السارية والمسلمين ونفعنا به وبجميع اخوانه واولياء الله الصالحين امين •

حکم حضرت القطب الجلیل سیدنا السید الشیخ ابی العباس احمد الرفاعی الحسینی الکبیر رضی الله عنه

﴿ مترجم ﴾

﴿ کیلانی زاده السید محمد سیف الدین ﴾

مقدمهٔ حکم رفاعیه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله والصلاة والسلام علی سیدنا ومولانا ونبینا محمد رسول الله وعلی آله وصحبه ومن والاه (امابعد) این فقیر محتاج برحمة ربه القدیر علی ابوالفضل الواسطی الشافعی احسن الله الیه بالعفو والمغفرة امین . می‌کوید که در خزینهٔ علامه وحبر جلیل فهامه سیدالشیخ عبدالسمیع الهاشمی این (رقاع) بخط سید جلیل وولی بزرکوار شهیر شیخ مشائخ کوه راسخ دریای معارف وکنجینهٔ عوارف صاحب دست بیضاء ومنقبهٔ عظمی ابی‌العباس القطب الشریف (السید احمد محی‌الدین ابوالعلمین) فرزند سید محتشم ابی‌الحسن علی‌الحسینی‌الرفاعی قدس‌الله سره ورضی عنه دیده ام درحاشیهٔ آن حضرت شیخما شیخ عبد السمیع‌الهاشمی نوشته استکه (این حکم حضرت غوث شریف سیدنا سید احمدالرفاعی الحسینی) رضی‌الله عنه است آنرا بمن داد وبحفظ آن مرا امر کرد واین از انفس ذخائر است برای کسی‌که خدای تعالی اورا توفیق فرماید .



بسم الله الرحمن الرحیم

الحمدلله رب العالمین وصلی الله وسلم علی سیدنا محمدو آله وصحبه اجمعین والسلام علیناو علی عبادالله الصالحین من العبدالفقیر اللاشی (احیمد) الی الشیخ المحتشم الهاشمی کان الله لنا و له وللمسلمین امین.
(ای برادر) من ترا بتقوای خدا واتباع سنت رسول الله صلی الله علیه وسلم وصیت می کنم . ومی خواهمکه بدین نصیحت که چه درحق تو وچه درحق امثال تو فائدهٔ کلی دارد . رغبت تمام نمای . وزنهار بنا اهلان مسپاری . چونکه بد آن ظلم می کنی.
ای (عبد السمیع) اکر فقیر برای نفس خود یاری نماید خیلی مانده می شود . اما اکر کار خودرا بجناب خدا بسپارد بی خویشان ودوستان دستکیرش می شود . عقل کنجینهٔ فوائد وکیمیای سعادت است . علم درجهان شرفست ودرعقبا عزت . کسی که بامستعار قیام می نماید بجز حجاب فائده ندارد.
کریستن مادرمانند کریستن مستأجر نیست . چندانکه کس طقطقهٔ نعال باطراف رجال می نماید آن قدر سر ودین می براند .

دولفظ دردین مفرق است یکی کفتن دروحدة و دیکری شطح است یعنی تحدث نعمت از حـــد بیرون ٭ طومار حال مردم ازدوستان و رفیقانش نمایان است ٭ سختی کشـــیدن مردمان وحساب وکتاب ایشـــان همه ازسبب ریاست وشهوت است ٭ ودرین دوچیز غایات است ٭ هرحقیقتیکه مغایر شریعت باشد زندقه است ٭ انتهای معرفت خدای تعالی عبـــارت از باور نمودن وجودش بی چون وچرا ومسکن وجا ٭ شدت مرض موت پلهای نخســـتین معرفت خـــدا ست نزد محجوبین ٭ ولهذا بما کفته شـــد (موتوا قبل انتموتوا) آمدن موت پرده را برمی دارد چنانکه وارد شـــده است (النـــاس نیـــام فاذا ماتوا انتبهوا) ٭ همه توحیدتو قبل ازتنزیه خدا سبحانه وتعـــالی شرك است ٭ توحید و جـــدا نیست در قلب از تعطیل وتشبیه مانع می شود ٭ آمد ورفت همه خیال است ٭ ای مسکین از اسپ تکبر پیاده شو ٭ بسی لغزشها هستندکه بحفره می اندازند ٭ بعض علم استکه میوه اش جهل است ٭ وبعض جهل استکه ثمره اش علمست ٭ توکه علمترا جامهٔ ذل پوشانیدهٔ پس چکونه عزت علم بتو درست می آید ٭ مپندارکه رنك حنایر پترا بپوشـــاند چونکه آن حنانها رنك مویها تغیر کرده است ونه پیریرا ٭ نشستن آدم ازرفتن قاف تاقاف افضل است ٭ واز سخن راندنش در ذات وصـــفات باری تعـــالی ســـکوتش اکمل ٭ هرکه بر مخلوق دست درازی می کند نزد

یزدان کوتاه دست می شود • هرکه بر بنــدکان خدای تعالی تکبر نماید ازنظر معبود می افتد • هر حال تحــولی دارد • و هر پنهانی ظاهری دارد کسی که زره شــکیب بپوشید از تیر شتابی سلامت ماند • اکر مرد صاحب تمــکین بر بلند ترین کوههای روی زمین نیزه نصب نماید وهشت شبان روز تند باد بر آن بوزد بازهم یك مویش تغیر نمی یابد • دروغکو آنستکه برمبدعات بر پا میکردد • وخردمنــد آنکه مقصودش بیرون مبدعاتاست • مرد کامل بغیرازخدا هرچیزیرا ترك میکند • همه مخلوقات نهکزند ونه سود می رسانند • بلکه ببندکان خدا حجابی شــده اند هرکه آن حجابرا بر دارد بخــالق خود می رسد • بغیر خدا اطمئنان نمودن خوف است وخوفخدا اطمئنان است از دیکران • زیر هرحالتی یك حال یزدانی یافت میشود اکر آنرا میشناختی میدانســتیکه سعی واسکان توهمه بدآن تعلق دارد • وتومسخر هســتی (اعملوا فکل میسر لماخلق له) • صوفی آنستکه آینهٔ نفسش صاف شده فضیلت خودرا بردیکران نبیند • همه اغیار حجابهای قاقطعه هستند • هرکه از آنها رهای یافت بمراد واصل کردید • وقت مانند شمشیر است • هرکه بدآن مقابله نماید آنرامی برد • نشان خردمند درســختی صبر نمودن و درفراخی تواضع کردن ودر هر چیز خوبی کرفتن وطالب حق شــدن است • وعلامت عارف حالرا کتم کردن وســخن راست کفتن وازمیدها رهای

یافتن است • دنیا و آخرة دردوسخن است • یکی عقل است و دیگری دین • علم آنستکه ترا ازرتبهٔ جهل برآرد واز منزلهٔ غرور دور کند ودر راه اولی العزم بیندازد • شیخ انستکه نصیحت خودرا بتومی فهماند ودرهنکام رهنمای دلیلت بکردد ودروقت کرفتنت برمی دارد • شیخ آنستکه ترادر راه کتاب وسنت بیندازد وازمحدث و بدعه دور نماید • شیخ آنستکه ظاهرش وباطنش شرع باشد • طریقت عین شریعت است • دروغکو این خرقه را می آلاید ومی کوید باطن غیر ظاهر است • مرد عارف می‌کوید که باطن آنچه باطن ظاهر است وجوهرش خالص • قرأن عظیم‌الشان دریای جمیع حکم است ولی کوش شنوا کجا است • آواز نجاح درهنکام دق‌باب رضای خدا می‌شنوی • ازخدا راضی باش واکر راضی باشی بأمن وامان می‌خوابی • آنکه بپدر ومادر وعم وخال ومال وخویشان ورجال افتخار نماید ازمعرفت بویی نمی کیرد • هرکه نفس خودرا می بیند نزد خدای تعالی هیچ نیست • اکر عابدی عبادت ثقلین نماید ودروی ذرهٔ ازکبر باشد آن عابد از دشمنان خدا واعدأ رسول الله علیه‌السلام است • سه چیز یعنی عجب وحمق وبخل استکه اکر درکسی یافت بشود وتاااز آن نکردد ولی نمی‌شود • هرکه نفس خودرا ازدیکران بهتر بیند نزد خدا ومخلوق خدا دروغکو است • ظالمترین آنستکه خودرا• از دیکران بزرک می بیند • ظلم آنست که مرد برمراتب کاذبهٔ دنیا

حریص باشد . واز آن مراتب یکی آنست که چه بنشستن وچه بگفتن چیزیکه حق نداشته باشد بر برادر خود خودرا ارتفاع می دهد . وهمچنین مرتبهای دیگر نیز قیاس میشوند. هرکه مردمانرا بقوهٔ قاهره بگیرد دردل ایشان دشمنی خود می‌گذارد بهرطوریکه بوده باشد . وآنکه مردمانرا بمسکنت وتواضع اتخاذ نماید دردل ایشان اعتراف عزت یااهانت می‌گذارد. بهترین رفیق درملك خدا ترس خداست . وبهترین جاه اخلاص است . اگر کسی اندکی ازکبر وانانیت داشته‌باشدهرگز بمرتبهٔ اهل کمال نمی رسد . شاطح اگر نیفتد بر حالت شطح پایدار می‌ماند . مرد کامل ازخدمت خود واپس نمی ماند . دعوی بقیهٔ رعونت درنفس است . اگرچه دل بد آن تحمل ندارد بااین همه احمق ازدعوی بازنمی استد . تحدث نعمت بیان قربیت است ورستن ازتجاوز مرتبهٔ بندگی . مرد عارف نه‌بدنیا ونه آخرة نظرمی نماید . بهترین کمال ترك اغیار واستبشار است ازحوادث اکوان وخواری درجامهٔ فنا میان دست قدرت حی لایموت‌است . رواق شیخ‌را حرم وگورش‌را صنم وحالش‌را آلات گرفتن درهم مساز . مردم آنست‌که شیخ بد آن افتخار نماید نه‌وی بشیخ . گوش کسی‌که از آواز اغیار کرگردید ندای (لمن‌الملك الیوم) می‌شنود . واز اسب دروغ وکبروانانیت وقوت وحدت وغضب می‌فرآید ودرمقام عبودیت

می‌استاد . زنهار از آن کلام‌که بعض ازاهل تصوف درباب وحدة می‌کویند . وزنهار از شطح چونکه حجاب ذنوب از حجاب کفر اولی تراست . (ان‌الله لایغفر ان یشرك به و یغفر مادون ذلك لمن یشـاء) . اکر مرديرا ببینی در هـوا می پرد باز اعتبارش مکن تا که اقوال وافعالشرا بترازوی شرع بسـنجی . زنهار از انکار هرقول وفعل طائفهٔ صوفیه. واحوال ایشـانرا بدیشان تسلیم‌کن . اکر شرع شریف حال ایشـانرا رد کند در آن صورت باشرع باش . پیش از ترك خلایق تکلم‌بحقایق از شهوات نفوس است . هرکه بهوای نفس خود از حق بباطل میل نماید درکمراهیسـت . نخسـتین ابواب معرفت موانست نمودن باخدای تعالی است . و ذاهدی قدم نخستین قاصد راه خدای عز وجـل . وهرکه بعشـق می‌میرد شهید است . وهرکه باخلاص زندکانی می‌کند سعید است. واین هردو بتوفیق خدای تعالی است . وآنکه بی مرشـد راه میرود بقهر باز می‌کردد . بدین طریقت بأرث نیاید از پدر وارث نمی شود بلکه این طریقهٔ عمل وجد وایستادن برحد وریختن اشك‌برخد وادب باخدای تعـالی است . برخی اذنا دانان می پندارندکه بدین طریقت باقیـل وقال ودرهم و مال وظاهر اعمال نائل می‌شوند . بخدا چنین نیست . بلکه نائل شدن بد آن بصدق وانکسار وذل وافتقار واتباع سنت نبي مختار وترك اغیار است : آنراکه خدا عزیز کـرد درهرجا عزیز است . وآنرا که

دیکری عزیز کرد درهرجا عزیز نیست • قرآن آیت جامعه‌است
آیات ربانیه درو مندرج است • کسی را که جناب خدا
بفهم بواطن کتاب والتزام ظاهر شرع احسان نمود هر آینه آن
کس دو غنیمت را فراهم آورد • وهرکه برأی خود معنا داد
کم راه می شود • واز ظاهر وباطن دور می افتد • ذکر
خدا سپر همه افات سماویه وحادثهٔ ارضیه است • چون مرد
ذاکر جلیس خدا ست پس متأدب باید کردید بامذکور • تاار
مجالستی‌که برکت قبول است دور نیفتد واز غفلت پاك کردد •
هر زبانی‌که مترجم حضرت قلب شده بکوید بضاعتش را آشکار
می کرداند • وکنجینه اش رامی کشاید • کسی‌که‌حضرت
قلبش پاك شد زبانش خوب و بیانش هم شیرین است • اکر
بزبان خود بفتح سیال اعتبار نماید وحضرت قلب‌را بپاك کرداند
عرفان و برهانش زیاده‌می شود • وآنکه اکتفا کرد بحظ
زبان ازتناول ثمرات افعال تنها باقوال کوتاه دست می‌ماند •
روح جسم معرفت‌انتباه‌دائمی وسرسلیم‌وقلب‌رحیم وقدم ثابت‌است•
و از شرط حکمت آنست که معروفرا باهلش بسپاری• وشرط
راستی آنست که ازغیر اهل هم منع نمای• وثمرهٔ ثواب
این دو فعل را از خدا می یابی • بمعروف کفران نعمت
مکن زیراکه نزد خدا کران است • دساس افلاح نمی شود •
وظالم عزیز نمی کردد • وکار عاصی تمام نمی شود • وبندهٔ‌که
بوکیلی ونصیری خدا راضی می‌شود خوار نمی کردد • مردم

مشکك افلاح نشود . وحیله‌کار بکام نمی رسد . وبخیل سودمند نشود . وحسود مدد نمی یابد وسك دنیا بر کوشت جیفه مستولی نمی‌کردد . ومحول حول خداست . غارة خدا می‌در دوقهر وتدمیر می کند . و برای شکستن دل بندهٔ مؤمن‌که بجز خدا یاری ندارد حال مملکت کسری را برهم می زند . کسانیکه نفس خودرا می بینند دل ایشان نا بینا می‌کردد . اما مرد دیندار باستغفار حجابرا بر می دارده و بر مرد بی دین حجاب بر حجاب می افتد . و معصوم آنکه خدای تعالی آنرا نکاه داشت . ابلهی درمان ندارد . وحمق دفع نمی شود . وبا مغرور صحبت نمی شود . ومرد غدار عهد و پیمان نمی بیند . وغافل نور ندارد . کسی‌که عهد و پیمان بجا نمی آرد ایمان هم ندارد . جناب خدا چنان مقدر فرمودکه مردمان نیك کردار در دنیا از دست اشرار وزبان فجار عذاب دشوار یابد . ومرد مردار هم در حق نیکی کننده بدی ودرحق مرد بی ضرر حیله ومکر نماید . ومدد خدا بندهٔ مخلص منکسر محیط است (وماللظالمین من انصار) . علامت عدو آنست‌که بمال‌تو رغبت می نماید وقتی‌که مالت نقصان شدترا می کذارد . ودرغیبت توتیغ زبانرا می بر آدر . واز مدح وستایش‌تو اکراه می نماید . تواورا بخدا بسپارکه خود سر نکون می شود بر سرش . آن مانند آتش استکه هیزمرا می خورد وخود هم محو می شود

(وكفى بالله نصيرا). وعلامت دوست آنستكه محضا براى خدا دوستى مى نمـايد واكر چنين رفيق يافتى با اوپيـوند نماى . چونكه دوستان خالص كم ياب هستند . بعض از كلام صوفيانرا تأويل كن وكويا توحدودرا بشبهات منع مى كنى . اكرمن درزمان حلاج منصـور مى بودم من نيز در فتوى دادن بآن كسى مى شـدمكه درحق اوفتواى قتل داده بود اكر دعوى اثبات مى‌شد . وكرنه چنان تأويل مى كردمكه ازوى منع شود وتوبه كردنش در رجوع نمودنش بخداى عز و جل قناعت مى كردم . زيرا در رحمت كشاده است . خداى تعالى درجات رفيعه را ببندهٔ از بندكان خود بخشيده است واهل بخشـا يش بدآن درجـهها بالا مى شـوند . هركه سر خدا در طى اين بخشـا يش ادراك نمود بهمه مخلوق تواضع مى نمايد . چونكه خوا تيم مجهول وسـاحهٔ كرم فراخ اسـت ودر حق حضرت بخشنده قيد نيست هرچه بخوا هد مى نمايد وهركه را بخوا هد برحمة خود مختص مى نمايد (يختص برحمته من يشاء) .

بعض اعاجم صوفيهٔ خراسـان كفتند كه روحا نيت ابن شهريار صوفى كبير قدس سره برهمه صوفيان عرب وعجم بكلى تصرف مى كند . با وجود يكه چنين نيسـت چونكه جنـاب خدا وهاب وفعال است . نيابت محمديه نزد اهل دلان ثابته است مودور مى كند بنوبت اهل وقت برمقتضاى درجهٔ ايشـان . وتصرف روح براى مخلوق درست نيست . بلكه كرم خدا نه

بعض بلکه بهمه اولیاء اشتمال دارد • کسی که اولیا را بخدای
تعالی وسیله سازد حالش صلاح می یابد چنانکه خدای متعال
فرموده است (نحن اولیاؤکم فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة)
حد ونهایت اینست • زنهار از افراط اعاجم چونکه در عمل
بعض ایشان اطرآء دارد • وحبیب خدا ورسول مجتبی
صلی الله علیه وسلم از آن نهی کرده است • اکر بنده زنده
باشد ویا مرده از دیدن فعل در وی اجتناب نمای چونکه تمامی
مخلوقات (لایملکون لأنفسهم ضراً ولانفعا) یعنی نه از ایشان
فائده می‌رسد ونه زیان • لکن محبت دوستان خدا رانزد خدا
وسیله ساز • زیرا که محبت خدا بیندکانش سر یست از
اسرار الوهیت است • وچه وسیلهٔ خوب است نزد خدا سر
الوهیت وصفت ربوبیت • مرد ولی آنست که بجان ودل
بدامن نبی صلی الله علیه وسلم تمسك نماید • واز خدا راضی
شود • کسی‌که بخدا پناه می آرد جلیل می‌شود • وکسی‌که بجز
خدا بردیکری اعتماد می کند ذلیل می کردد • وآنکه باغیار
استغنا کند خورد می شود • وکسی‌که بغیر راه پیغمبر راه دیکر
کرفت کم راه می‌شود • دانش نوراست وتواضع هم سرور •
همت مرد آنست‌که حال خودرا بخدامی سپارد • علوی مرتبهٔ
ایمان بعلوی همت فرق وتفاوت دارد • وکسی که بیقین
میداندکه خدای تعالی کار ساز مطلق است عنان همت خودرا
از دیکران می کرداند • کسی‌که درراه خدا همت بلند دارد

عزيمتش بخدا درست است . وبسايهٔ ديكران نمی رود . خوان كرم آنستكه بروی چه مرد خوش‌خو وچه بد خو بنشيند . جناب خدا درخاتمه بر بندكان خود ازمادر مشفق تراست . اكر ايزد تعالی ببندهٔ خود نعمتی احسان نمايد هركز ازوی باز نمی ستاند مكر بكفران نعمت . فيوضات مواهب‌الاهيه بيرون ازتصور اوهام‌وعقول است . آنكه ميداندكه پروردكار هرچه خواهد می‌سازد . پس كار خودرا بكار ساز مقتدر می‌سپارد . وپيشانیٔ خودرا برخاك تسليم می كذارد . اكر حقايق بركسی آشكار كردد از صحائف آن سطر (كل شیٔ هالك الا وجهه) را می خواند . اكر بنظر امعان در دوائر اكوان نكاه نمای می بينی‌كه عجز بدان محيط است وافتقار هم بدو قائم . وحول ودستكيری وتوانكری وقدرت برای خدايستكه شريك ونظير ندارد . لغزش پای دعوی وخود بينی ومعارضهٔ اقدار است . اكر مطابق دعوی قدرت وقوت می داشتی هركز نمی مردی . چون تو دعوای كبر وغرور می نمای پس تو كجا ورياست كجا از اسپ رياست وعزت فرای . وجامهٔ بنده‌كی وذلت را بپوش . چونكه‌همه دعویٔ تو دروغ است وهمه رياست وكبر تو هرزه كويی ست. ازين چيزها خاموش باش وبكو هرچيز از جانب خدا . سير بكن درميان دو ديوار يعنی در ديوار شرع وعمل . درطريق اتباع سالك باش زيراكه طريق اتباع خير است

وطریق ابتداع نیز شر . ودرمیـــان خیر وشر فرقی بسیار
دارد . روی خودرا بردر تسـلیم وجبین خودرا بر خاك
تواضع بنه . و برعمل خود تکیه مکن والتجـا نمای برحمت
وقـدرت خدای تعـالی وازخود بینی ودوجویی پاك شو .
بلکه بدآن وسیله باهل سعادت که ایمان آوردند وتقوی نمودند
ملحق می‌شوی . برکت بندهٔ صالح اولوقت اسـت‌که بخدای
عزوجل نزدیك شود . اولیا بدروازهٔ یزدان حرمت دارند
واگر ایشانرا چنین قســمت نمی داد دیگران را بولایت خود
اختصاص نمی کرد ایشـــان جانبازان خدا هستندکه جناب خدا
شریعت خودرا بایشـــان مؤکد وحقیقت را نصرت داد وشرف
پیغمبر علیه السلامرا نگاه داشت و بدو رسانید چنانکه خدای
تعالی فرموده است (یاایها النبی حســبك الله ومن اتبعك من
المؤمنین) . معرفت یزدان گوناگون است واعظم اقسام آن
تعظیم اوامر خداست.

درمیان خدا وبندگان خدا بجز غفلت حجابی ندارد (قال الله
تعالی(اذکرونی اذکرکم) . بندهٔ عارف بخدای تعـــالی
پناه می‌بردوکرم از خدا منتظر می باشد وجناب خدا بی‌سابقهٔ
صنعت وعمل ایشـــان بکرم وفضل خود نائل گردانیـــد .
دل درمیـــان دو انگشت قدرت یزدان می گردد پس تضرع
ونیاز بکنید بخدای تعالی تاکه دلهارا برمحبت ودین خود ثابت
گرداند (وکفی‌بالله ولیاً) . مظاهر آدمیان بر دو قسم است

یا مظهر خیراست یا مظهر شر ومتصرف هم در آن یزدان است اما از افعـال خیر بندکان راضی می شـود واز افعـال بد ایشـان راضی نمی شوده زیرا که اختیار جزئی نیز ایشانرا بخشـیده است • توکج را براسـت کردن پیش از آن که وقت راست شدن بیاید مکوش چونکه ابرخیر در هنکام خود می بارد وقبل از آوان طلب نمی شـود • همتت را بدست هم وغم مکذار زیرا ازمطالب عالیه می افتی• چونکه غم کافور همت است واقدام عنبرش • وکار ساز موجود است وغیر او مفقود • بایست بر افعالکه بتو احسـان شده است• ونفس خودرا تبدیل انچه درسـاختنش مضطرب می شـوی مکلف مساز• ونفس خودرا نه مجبور ونهمختار شمار• زیرا امردرمیان دو امرا ست • هرولی که می‌کویدوحمله‌می آرد اودر حجاب قول وصولت است تا که زیر عظمت ربو بیت مقهور می شود وبأمر خدا رجوع می‌نماید• زیرا اکر رجوع نماید بصدق‌قاب قوسین ومتابعت محمدیه مظهر می کردد • آن کاه بپایهٔ بنده‌کی که بهترین وبلند ترین رتبهاست وبرای خلق بجهت قربیت خدا بزر کتر وقـو یتر از آن وسیلهٔ نیست بدو صحیح می شـوده هرکه سرمهٔ توفیق بچشم کشـید هر چیزرا بعلم الیقین وحق الیقین بدید • بدرستی که مبـاطن ومطـاظر زیر قهر باطن ظاهر است • صفاً دل وبصیرة ونفاذ نور دیده ازکم خوردن ونوشیدن حاصل می شوده چونکه کر سنکی خود بینی وتعاظم

وغرور را زائل می کرداند وتعذیب نفس بدآن است تابحق
مشغول می شود. وهیچ چیز مانند کرسنکی ندیدمکه نفسرا
بشکند. چونکه سیری کرانی وتاریکئ دل می آرد ونا بینای
پیدا می شود وبسبب آن غفلت افزون می کردد . رعایت
خواطر همسایه کان بهتر از رعایت دلهای خویشا وندان است
چونکه دل خویشاوندان بقرابت مجبور است ونه همسایه‌بان.
دل روشن بصحبت صلحاء وعارفین میل می نماید .
واز صحبت خودبینان ونا دانان بیزار می شود . معامله
نمودن بندکان خدای تعالی را باحسان بنده رابدیان می
رساند . ودرود آوردن بر پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم کذشین
برصراط آسان می سازد ودعارا مستجاب می کرداند .
وصدقه خشم خدا را زائل می کند . وبوالدین احسان
کردن سکرات موترا آسان می سازد . وصحبت اشرار
واحمقان وستم پیشه‌کان وحسودان تاریکیست سیاه . عارف
آنستکه برطریق حق سلوك بزرك بامداومت واستقامت
باشد وآنرا یك دقیقه ترك نکند . صوفی آنستکه از اوهام
وشکوك دورباشد ودر ذات وصفات وافعال خدای تعالی بکوید
چونکه (لیس کمثله شئ) یعنی مانند اوهیچ چیزی نیست
وآنرا علم یقینی بداند تااز باب علم ظنی برآید وکرداش
از بند تقلید خلاص می شود . صوفی آنستکه جزطریق
رسول مکرم صلی‌الله علیه وسلم سالك نباشد وبغیر از آن برچیز

دیگر حرکات وسکنات را بنا نماید • صوفی آنست که اوقاترا در تدبیر امورنفس خود صرف نمی کند زیرا میداندکه مدبر حقیقی خدای تعالی است وبغیر ازخدا درامور واحوال برچیزی دیگر تکیه نسازد • صوفی آنستکه مهما امکن از مخالطهٔ خلق اجتناب نماید زیرا که صوفی چندانکه بامخلوقات آمیزش بیفزاید آن قدر عیبهایش نمایان می شود وامر بروی مبهم ماند اگر اختلاط بعض کسان اختیار نماید درآن صورت باصالحان صحبت کند چنانکه (المرء علی دین خلیله) آمده است• نفس فقیر مانند کبریت احمر است صرف نکند الاحقرا برای حق• آنکه اقوال وافعال واحوال خودرا در هر زمان بکتاب وسنت نسنجد وخاطرش متهم نگردد اونزدما در دیوان رجال ثابت نمی گردد • کسی‌که حاصلات‌را می‌داند صرف آن برآن آسان می‌گردد • آنکه بنفس خود مستقیم باشد دیگری هم بدو مستقیم می‌شود• سایهٔ شاخ کج چگونه راست می‌شود؟ اگر فقیر نفس خودرا خوار وذلیل سازد وبآتش شوق وصدق بسوزد پس خدا درمیدان استقامت ثابت گشته معدن خیرات ومقصد مخلوقات می‌شود• واومانند باران می‌شودکه هرکجا که بیفتد فائده می سازد • ودرآن زمان رحمت وسکینت برخلق خدا می شود • گاه می‌شودکه بدروغگو تبعیت می‌نمایند وازصادق دوری می‌گزینند وباطراف مردمان مغروران‌ازدحام می‌نمایند وازمتروکان دور می‌شوند• وازچنان حال تعجب مکن

چونکه آن حال حالت نفس است. ونفس هم قبهٔ مزینه وقبر زرنکار ورواق وسیع‌را دوست دارد وشیخ بزرك دستار سترك بر سرداشته و آستین را دراز کرده محتشم می شود . برای کشف این حجاب همت درونیرا بلند ساز نه همت نفس‌را . و بنفس خود چنان خطاب کن‌که اکر رسول معظم ونبی محتشم صلی‌الله علیه وسلم‌را بر بوریه نشسته وتأثیر حصیر در وجود مبارك ایشان حاصل شده می‌دیدی واهل بیتش را رضوان‌الله وسلامه علیهم بی طعام و بی خدم و حشم مشاهده می‌کردی . وکسرای عجم‌را براورنك مرصع باکوهر کران بها جالس است واهل وعیالش را درنعم عظیمه مستغرق واطراف ایشان باخدم وحشم محاط می دیدی آن زمان کجامی ماندی وباکدام صف پیوسته می شدی اکر خدای تعالی نفسترا توفیق می دارد هرآینه متابعت رسول‌الله واهل بیت آن حضرت صلی‌الله علیه وسلم‌را دوست می داشت . همت قلب‌را بجال اهل محمدی برسان تا ازحزب الله شمار می‌شوی. چنانکه (الا ان حزب الله هم‌المفلحون) . وزنهار بذهد خود نکاه میفکن چونکه کرسنکی‌بی معرفت وادب محمدی صفتی‌ست ارصفات سکان. قدر خودرا باداب محمدی در مراتب اهل وصلت بلند ساز وغمایش عمل وحرف ماومنی را ازخود بینداز چونکه آن فضلهٔ شیطان است. وبندهٔ خاص شو. تا بقرب برسی (وکفی بالله ولیاً). ابنای این زمان بسحر بازی

وکیمیا وکفتن وحدة وشطح ودعوای کاذبه کردن را بلند می سازند . زنهار از مصاحبت چنین کسان چونکه ایشان تابعان ونزدیکان خودرا بسوی نار وغضب جبار می‌کشنده ودر دین خدا چیزی می‌در آرندکه دردین نیست وایشان از طائفة ماهستند یعنی طائفهٔ خرقه پوشانند اکر ایشانرا می دیدی چنان می پنداشتی‌که ایشان مستجاب دعا ومقربان خدا هستند. اکر یکی را از ایشان بینی زود ازو بکریز والتجا بخدا بیار وبکو (یالیت بینی وبینك بعد المشرقین) . اکر جاهلی ازین طائفه دست تراکرفته بکویدکه بذکر الله وکتاب وسنت ملازمت نمای ازجمیع مدعیان دروغکوکه خودرا خرقه پوش می‌سازند بهتراست. بکریز از ایشان چونانچه مردمان می کریزند ازشیر ژیان ویا ازمرد صاحب جزام.

(حذیفة) رضی الله‌عنه میفرمایدکه کروهی ازناس فخر کائنات رسول معظم صلی الله علیه وسلم را پرسیدند ازخیر امامن از شرمی پرسیدم آن ترس‌که برسرم نیاید . پس کفتم یارسول‌الله ما درجاهلیت وشر بودیم وایزد تعالی وتقدس این دین مبین اسلامرا بخیر اظهار فرمود آیا بعدازین خیر باز شرمی شود؟ فرمود آری . کفتم آیا بعداز آن شر خیر می شود ! فرمود (نعم وفیه دخن) یعنی آری ودرآن بدی وخباثت آن شرظاهر است . کفتم خباثتش چیست؟ فرمودکه (قوم یهدون بغیر هدی تعرف منهم وتنکر) یعنی قومی بسوی ضلالت هدایت

می‌کنند خودرا برراه راست می‌نمایند باوجودکه چنان نیستند . کفتم آیا بعد از آن هم شرهست؟ فرمود آری (دعاة علی ابواب جهنم من اجابهم قذفوه فیها) یعنی قومیست بسوی ابواب جهنم دعوت می‌کنند هرکسی‌که بدیشـــان پیروی نمود زود اورا بجهنم می اندازند . کفتم یارســـول‌الله آنهارا بما تعریف کن ؟ فرمودکه (هم من جلدتنا یتکلمون بالسنتنا) یعنی ایشـــان بلباس مادر آمده بزبان ما حرف می‌زنند . کفتم اکر درچنان زمان یافت بشوم بایدکه چه‌کنم؟ فرمودکه (تلزم جماعة المسلمین وامامهم) یعنی در آن زمان باجماعت اسلام وامام ایشان باش . کفتم اکر ایشـــان جماعت وامام نداشته باشـــند چه‌بکنم؟ فرمودکه (فاعتزل تلك الفرق کلها ولوان تعض علی اصل شجرة حتی یأتیك الموت وانت علی ذلك) یعنی ازتمامیٔ ایشان خودرا دوربکش اکـــر برای خوردن چیزی نداشته باشی وازکرسنکی بن درخت‌را می‌لیسی ومی کزی ودرچنین ازیت ومشـــقت بمیری بهتر است از آن‌که درجماعت چنین کسان یافت بشوی . این وصیت پیغمبر امین سیدما وســـید عالمین صلی‌الله علیه وســـلم است آنرا نکاه دار وبدآن کارکن .

وزنهار از تعزز درطریق یعنی اکر کسی ازتو راه راست بپرسد هرکس آن را ردمکن چونکه چنین رفتار حرکت بی ادبیست باپروردکار وبندکان کردکار . چونکه این طریق برذلت‌وخواری بنا شده‌است . جنانکه پیشینیان خودرا ذلیل وحقیر نمودند وایزد

تعالی ایشانرا عزیز نمود وخودرا فقیر ساختند وخدای تعالی
ایشانرا بفضل خود توانکر ترین مردمان ساخت وازصحبت فرقهٔ که
همیشه کلام بزرکانرا تأویل می‌نمایند وبنسبت وحکایات ایشان
افتخار می‌نمایند احتراز نمای. چونکه بسیاریٔ آنها بر ایشان
عبارت ازدروغ وافتراست. ونیست آن مکر عذاب خدا بمخلوقات.
چون ایشان حقرا ندانستند و بر خیر حریص شدند پس
خدای تعالی ایشانرا بمردمان بی خردان مبتلا کرده است. ودر
حدیثهای پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بمقام رسالت منزه هستند
مانند مرغبه — ومرهبه — وغامضه — وظاهره — افترانمودند.
وجناب خدا بعضی ازهل بدعت و ضلالت را بدروغ کفتن
وافترا کردن بکلام بزرکان مسلط کرده است وداخل کردند
درکلامهای ایشان چیزیکه ایشان ازو خبر ندا شتند و بعضی
بدیشان تابع شدند و ببد ترین اعمال لاحق شدند. زنهار از
ایشان. وبرای وصول بمراتب اعلا بدامن پاك پیغمبر ذیشان
صلی الله علیه وسلم تمسك نمای وشرع شریف را پیش چشم
بکذار وشاهراه اجماع برتو هویدا ست واز جماعت اهل
سنت که فرقهٔ ناجیه است دور مشو وبخدا اعتصام کن وبغیر
از آن هرچیزرا بکذار ودردل خود کلام مرایاد کن.

﴿ شعر ﴾

فلیتك تحلو والحیاة مریرة . ولیتك ترضی والانام غضاب

وليت الذی بینی وبینــك عامر • و بینی و بین العــالمین خراب
اذا صح منك الودفا لکل هین • وکل الذی فوق التراب تراب

عصمت بپاك دامن مشایخ را مانند اهل غلو اعتقاد منمای •
وچیزیکه درمیان تو و درمیان خدا باشد در آن باب برمشــایخ
اعتماد مکن • زیرا ایزد تعالی وتقدس غیور است ونمی خواهدکه
درمیانش ومیان بنده اش کسی دیکر در آید • مکر مشایخ تنها
رهنمای طریق هستندکه از ایشــان حال رسول‌الله صلی‌الله علیه
وسلم کرفته می شــود • رضی‌الله عنهم ورضوا عنه • براضی
شدن خدا از ایشان ما بحق عزوجل تضرع ونیــاز نمایم •
بامیدکه جناب خدا بندکان خاص خودرا شرمنده نکرداند چونکه
اواکرم الاکرمین است•

خود فروشی را بکـذار • وبجانب تسـلیم کرای • واکر
مردمانرا درحالت خود فروشی می بینی خودرا از ایشان دور
بکن چونکه پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم فرموده است (اذا رأیت
شحا مطاعاً وهوی متبعا واعجب کل ذی رأی برأیه فعلیــك
بخویصة نفسك) •

اخلاق خودرا باخلاق پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم تطبیق نموده
چنانکه بشو (نرم خوی نیکو مشرب حلیمتر بخشنده تر راستکو
وجوانمرد نرم‌دل خندان رو ومتحمل ومتواضع ومرعی الخاطر
ومرعی الصحبة و متواصل الاحزان دائم الفکر کثیرالذکر

طویل السکوت صبر کننده بر مصیبتها و متوکل علی‌الله و منتصر
بالله ومحب فقراً وضعفاً وخشمناك ازحرامها) . وانچه بیابی
بخور . وانچه کم کردی برای آن غمکین مشو . وتکیه زده
مخور . وجامهٔ درشت بپوش که توانکران بتو اقتدا نمایند .
وجامهٔ نو پوشیده دل بی نوایانرا محزون مکن . وانکشتری
عقیق درانکشت بکن . و برخوابکاه درشت بخواب یا برحصیر
ویا برخاك بخواب . و درحرکات وسکنات و افعال واقوال
واحوال پیغمبر صلی‌الله علیه وسلم پایدار باش . خوب راخوب
و بدرا بد بکو . و بی ذکر نه بنشین ونه برخیز . و انجمن
تو مجلس حلم و علم و حیاء و امانت وهمنشینیٔ تو فقیر ومسکین
می باید . و بدخوی و زناکار مشو . نه کسی را ذم بکن و نه
بجز ثواب چیزی بکو . وهرجلیس خودرا نصیبش بده .
و ازمردمان ذخیره مساز . و ازمردمان احتراز و اجتناب
نمای . و ازهیچ کس روی خندان خود مپوش . وهیچ
کس‌را چیزی مکن که از آن نفرت داشته باشد . و زبان وکوش
خودرا ازکفت وشنید بد نکاه دار . وخدمتکاررا سرزنش
مکن . وسائل‌را ردمکن هیچ نباشد بخوش زبانی دلشرا بدست
آر . و اکر درمیان دوکار متردد باشی پس آسانترا اختیار نمای
که کناه نداشته باشد . دعوت را قبول کن . و دوستان
و برادران را بجوی . و آزارنده ات‌را ببخش . ببدی بربدی

۳

مقابله مکن • وشب دربارکاه خدای تعالی کریان باش وازخدای بی همتا خوش باش وکفی بالله ولیا •

امام ما حضرت شافعی رضی الله تعالی عنه فرموده است که کسی که نفس خودرا فقیر دید باستقامت رسید • و نیز رضی الله عنه کفت ارکان مروءت چار است •

(نیکوخوی و تواضع وجوانمردی و مخالفت نفس است)

و نیز کفت تواضع محبت می آرد • و قناعت راحت می بخشد • وکفت مردخوب آنستکه هوشیار وزیرك و متغافل باشد • وکفت علم آنستکه سود رساند • نفس خودرا در فقیری ولاوری مشاهده نمای که استقامت یابی • وارکان مروءت را محکم سازکه ازاهل آن شمار بشوی • تواضع و قناعت بکن تا محبوب و مستریح باشی • وتغافل نمای تاخوب شوی • واز علم آن علم را بکیرکه بنزد خدا بتونفع رساند زیرا این دنیای توخیال است وهمکی عبارت اززوال و جناب یزدان محول احوال است •

یا ایها المعدود انفاسه • لابد یوما ان یتم العدد
لابد من یوم بلا لیلة • ولیلة تأتی بلا یوم غد

خدای تعالی اولیاء خودرا بزیر کنبد خود بپیراهن ستر پوشیده است وایشانرا ازما سوای خود ستر کرده است • واین هم عبارت از حسن ظن خود درحق مخلوقات است • وزنهار از بدکمانی درحق هیچ کس مکن درهنکام اقامت حجت

شرعیه بروی. شریعت خدا را نکاه‌دار . ونفسانیت وغرض بکذار. بلکه‌هرکار باخلاص نمای زیرا نفسانیت مرض دل‌است. وآنچیزیرا که شریعت بدکفته است تو نیز بد بکو وآنرا که خوب کفته است تونیز خوب بکو . ودر کردار وکفتار بجز رضای پروردکار خود منمای . واکر بحجت شرعیه اثبات نشود درحق مخلوقات بدکمان مشو بلکه درحق هرکس حسن ظن نمای . چونکه جناب پروردکار اسرار بندکان خودرا دانسته اظهار نمی‌فرماید . چنانکه (ولکل وجهة هو مولیها) بنابرین می بایدکه توحجهٔ بیضاء شریعت سردار انبیا علیه‌صلوات‌الله وسلامه‌توجه نمای (وکفی بربك هادیاً ونصیرا). عقل هر چیزرا بواسطهٔ فهم قبول می‌کند . ودل بجز آنچه فوق فهم باشد انکار می‌نماید . پس همت خودرا بجانب قلب وحکمت خودرا بسوی عقل بکردان‌که بختیار شوی . دردست رکیست اتصال بدل دارد اکر چیزی ازدنیا بدآن بکیرد آفتش بقلب می رسد . واین آفت آفتیست بزرك وهولناك که مردمان بوی آکاه نیستند . فخر عالم حضرت رسول مکرم صلی‌الله علیه وسلم فرموده است‌که (حب الدنیا رأس کل خطیئة) پس ازدنیا پرهیزکن وازلذائذ آن دور باش . وزنهار درشب مانند حیوان مخواب . چونکه درشب تجلیات ونفحات‌خدای تعالی دارد اهل قیام آنرا اغتنام می‌نمایند واهل منام ازثمرات

آن محروم می مانند . وآن مغرور آسایش را که بخواب لذت می بردارد ودلش ازخدا فارغ می‌باشد بگو .

یا نؤوم الليل فی لذته . انهذا النوم رهن بسهر
ليس ينساك وان نسيته . طالع الدهر وتصريف الغير
ان ذا الدهر سريع مكره . انعلا حط وان اوفی غدر
اوثق الناس به فی امنه . خائف يقرع ابواب الحذر

(مشاهده) عبارت ازقرب مقرون بعلم یقین وحق یقین است و آنرا که خدای تعالی ازدوری وغفلت نگاه داشت باعلم الیقین بخدا تقرب ورزید . ومعنیٔ حق الیقین آنستکه (اعبدالله كأنك تراه فان لم تكن تراه فأنه يراك) پس حضرت شهود عبارت ازهمین است وبغیر ازین چیزی دیگر نیست . وگرنه مشاهدهٔ خدای تعالی درین دنیا برای مخلوق خدا بحسب لغت درست نمی آید . و بطریق لغت ومعنی در باب مشاهده قصهٔ حضرت موسی علیه الصلاة والسلام بتو کفایت می کند . وحضرت مشاهده تنها بصاحب قاب قوسین مخصوص شده بادل وچشم واختلاف آن هم معلوم است . واختصاص آن حضرت نزد اهل دلان مجزوم وهوید است . پس بجهت تقرب خدا موافق رضای خدا نفس خودرا مؤدب ومهذب سازکه از زمرهٔ آن حضرات حساب می‌شوی . چنانکه (لایزال عبدی یتقرب الی بالنوافل) بنص حدیث آمده است (هدی الله هوالهدی) (وکفی بالله ولیاً).

اکر استاد این فن بیابی بوی شاکردشو • واکر دست خودرا
برای بوسیدن بجانب تو دراز نماید تو پایشرا ببوس • تو بدنبال
باش • چونکه ضرب نخستین برسر می آید • اکر ظالمی بتو
ظلم نماید وتو درباب کرفتن انتقام هیچ کدام حیلتی نتوانی یافت
در آن صورت چار ناچار بجناب پروردکار التجا می توانی کرده
پس دل خودرا ازما سوی الله بکردان • وامید خودرا بدرکاه
خدا بینداز • وکار خود بدو بسپار تاترا یاری نموده برای
تو کاری می‌سازدکه هرکز بخاطر تو نیامده است • وسر تسلیم
وصدق التجا نیز عبارت ازین است • همت خودرا بسوی
رضا بقدر وقضا بلند نمای • مانند حضرت امام موسی الکاظم
سلام‌الله علیه ورضوانه کارخودرا بجانب خدا سپرد دروقتی‌که
هارون الرشید غفرالله له اورا بسته ازمدینهٔ منوره ببغداد برده
درقیدانداخت تاکه آن‌ذات بزرکوار بزهروفات نموده ازقیدخانه
جنازه اش بر آمد و آن ذات تامردن ازرضای باری انحراف
نورزید • پس آن مرتبه مرتبهٔ فوز عظیم است‌که هیچ کدام
دیده آنرا ندیده وهیچ کوش نشنیده ودرقلب خاطر هیچ کس
خطور هم نکرده است (انما یوفی‌الصابرون اجرهم بغیرحساب)
وائمهٔ اهل بیت کرام علیهم‌سلام‌الله ورضوانه باوجود کرامت
ورفعت منزلت ایشان عندالله برضای خالص راضی شدنده

• آورده اندکه عبدالملك ابن مروان اموی حضرت امام علی
زین‌العابدین‌را سلام‌الله‌علیه ورضوانه ازمدینهٔ منوره بزنجیرهای

سخت دست وپا وکردنش را بسته بشام آورد . در آن حال زهری رحمه‌الله برای وداعش امده بکریست وکفت ای فرزند رسول جکر کوشهٔ بتول . می خواهم که بجای تو می باشم . حضرت امام رضی‌الله عنه کفت آیاچنان می پنداری که این حال بمن اذیت می رساند اکر می‌خواستم ازین حالها هیچ کدام بظهور نمی آمد . مکر تنها می خواهم که عذاب خدای را فراموش نکنم . بعداز آن دست وپای خودرا از زنجیر رستکار ساخته نشان داد وباز باختیار خود دست وپارا درزنجیر نهاد . پس زهری رحمه‌الله دانست که حضرت امام رضی‌الله عنه بمنزلهٔ رضا در آمد وبمقام تسلیم محض رسید . وبحضرة فوز عظیم داخل شد . پس سینه اش آرام یافته ونفسش فراخ کردید . اکر برتبهٔ رضا که از همه بلند است میتوانی رسید پس نفس خودرا بسنج و بساز . وکرنه فرود آی بمرتبهٔ دیکر که عبارت ازصدق التجا بخداست ازتدبیر وقوت ومکنت وجزء وکل خود بکلی امید بریدن است . وخدای تعالی بیرون از ارادت وتدبیرتو کار ترا بنصرت و قدرت خود نیکو می سازد (وکفی بالله نصیرا) .

اکربسوی خدا دویده والتجا می‌نمای پس در آن باب حبیب خدا صلی‌الله علیه وسلم‌را وسیله بساز . وصلوات وتسلیمات‌را مهما امکن بیشتر ورد زبان خودبکن . وباعمل سنت آن حضرت صلی‌الله علیه وسلم بر دروازهٔ جناب خدا استاده باش .

وبجناب یزدان تکیه نموده هرچیزرا ازخدا بخواه. واگر درها برتو مقفول کردند پس بکشانیدهٔ درمترقب شو . اگر مخلوق راهی‌را مسدود نمایند پس خالق تنها بربوبیت والوهیت خود آنرا بکشاید . ازرحمتش ناامید مشو. وازروحش مأیوس مشو . خودرا بوی پیوند نمای (وکفی بالله ولیاً) .
درجمیع احوال توکل نمودن تنهـــا برتوفیق جناب ایزد متعـــال واجب است . غم وهم حســودرا بگذار زیراکه هم او بدو کافیست . وطرف احمق‌را بگذار زیراکه اندوه اوبتو می‌رسد. وبصحبت خردمندان مائل‌شو . وحکمت‌را درهرجائی‌که بینی بگیر زیراکه خردمند حکمت‌را می‌ستاند اگربردیوار هم‌نوشته باشد. ونمی پرسدکه این ازکدام کس روایت شده است . واز کدام کافر مســموع . این‌جهان برای عبرت پیدا شده است وعاقل ازهرچیزی آن دنیا عبرت می‌گیرد . وازهر مأخذ عبرت‌را بقوهٔ عقـــل خود بگیر . ونظررا ازمحلش بگردان . زنهار باهل دنیـــا نزدیك مشـــو زیرا نزدیکیٔ ایشان دل آدم‌را سخت می‌گرداند وتواضع نمودن بدیشان باعث خشم یزدان‌است وتعظیم‌ایشان گناهرا می‌افزاید. همراه فقیران دوست‌ومصاحب بشو. وبخدمت ایشان تعظیم تمام‌مشـــغول باش. واگرکسی از ایشان بنزدتو بیاید زود برپاشـــده تواضع‌او بجای آر . واگر خدمت‌تو نزدفقیران مقبول باشد پس‌دعای صالح ایشان‌را طلب نمای. وســـعی بکن تادردل ایشان برای خود مقامی معمور

بسازی چونکه دلهای فقیران جای رحمت یزدان است • ودلترا
پاك کن ازرعونات بشریه • وهرکه برتوحقی داشته باشد • یاتوبراو
حقی داشته باشی پس بدومدارا کن تا که حق ترا بدهدوتونیزحق اورا
بدهی • واکر می توانی حق خودرا حلال بکن وعوض آنرا
ازخدا بخـــواه • وهمراه مردمان باادب باش زیراکه ادیب
بودن بامردمان چون ادیب بودن بایزدان است • ازخود بینی
و نسب و اهلیتت بکلی توبه نمای • چونکه اکر کسی ازعمـــل
فروماند نسب اورانمی رهاند •
صلهٔ رحم پیغمبر صلی الله علیه وسلمرا اداکن • واهل بیتش را
تعظیم وتکریم کن • زیرا طوق منت آن حضرت درکردن
ما است • چنانکه خدای تعالی فرموده است (قل لا اسئلکم
علیه اجرا الاالمودة فی القربی) • ومحبت جمیع اصحـــاب آن
حضرت صلی الله علیه وسلم دردل نکاه دار • زیراکه ایشان
مصابیح هدی ونجوم اقتدا هستند • چنانکه درحدیث وارد
شده است که (اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم) • ازخدا
بترس • چونکه (رأس الحکمة مخافة الله) • بایدکه ازخدای
تعالی برحذر باش • زیراکه اومجمع هرخیر است • این است
نصیحت من بتو•)
(ای برادر) بدانکه تعلیم مرامدهوش ساخته است مکرمن زمان
واهل زمانرا بیازمودم • وبانفس مجاهده کردم • وشرع شریف را
خدمت نمودم • وبصحبت اهل صفا فائده مند شدم • پند

مرا بپزیر چونکه این باخلاص از محبتت نشئت نموده است ٠
(رب حامل فقه الی من هو افقه منه) یعنی بسیاری شنونده کان از کوینده کان داناتر یافت می شوند٠
(ای عبدالسمیع) درنصیحت مرا بعمل آر ومرا ماندمرد پرکار مبین ٠ اکر کسی ترا بکوید که در ملك یزدان از من یعنی ازبیچاره (احیمد) هم کسی دیکر ناتوان تر یافت می شود سخن اورا باور مکن ٠ ولکن من می کویم (یسرالله علی وعلیك الطریق وجعلنا و ایاك والمسلمین من المصطفین الاخیار والمخلصین الابرار احباب الله ورسوله صلی الله علیه وسلم
وکفی بالله ولیاً والحمد لله
رب العالمین)

تمام شد

فی ٥ ماه ربیع الثانی سنة ١٣٠٢